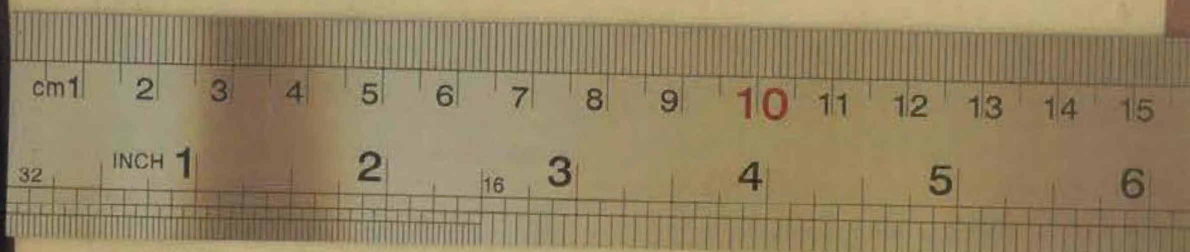


کتابخانه
مجلس شورای ملی



cm1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15
INCH 1 2 3 4 5 6





این کتاب اکونومی پلیتیک برای تقدیم آستان سپهر نشان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون
شاهنشاه کارآگاه هشیار عادل باذل رعیت پناه ولینعمت جمجاه السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **مظفرالدین شاه** خلدالله ملکه و دولته بدستورالعمل
فرزانه معلم با فرهنگ خود دکتر بازیل معلم علوم طبیه مدرسه مبارکه دارالفنون و زبان انگلیسی خانه‌زاد جان‌نثار
اعلیحضرت شهریاری و جانفدا محمدعلی بن ذکاءالملک ترجمه نمود امید که مقبول درگاه معدلت پناه مقدس گردد

مقدمه

اکونومی پلیتیک علمی است که بیان میکند حقیقت مکنت و ثروت را و شرح میدهد
قوانین حصول و معامله و تقسیم آنرا چون این علم بیان حال مکنت مینماید باید بدانیم و بفهمیم که مکنت چه چیز است

مکنت آن چیزی است که بتوان آن را با چیز دیگر مبادله نمود این تعریف بآسانی فهمیده میشود در صورتیکه
شخص بخاطر بیاورد که بعضی چیزها هست که اگرچه مفید و لازم است مکنت حساب نمیشود مثلا هوائیکه
در آن تنفس مینمائیم واجب ترین چیزهاست اما داد و ستد نمیشود کسی نمیگیرد و در عوض آن چیزی نمیدهد
همه کس از آن بقدر ضرورت و لزوم بدون زحمت و قیمت دارد و بمصرف میرساند پس نمیتوان آن را
مکنت حساب کرد و همینطور است نور آفتاب و در بعضی امکنه حال آب ولی در جاهائیکه بقدر کفایت از آن یافت
نشود و رودخانه و شطی از کنار یا وسط شهر نگذرد یا چشمه سار و انهار طبیعی در حوالی آبادی جاری نباشد و مردم محتاج
بحفر قنوات و اجرای میاه باشند و صاحبان قنات و آب از دیگران در بهای این مایع چیزی دریافت کنند
آنجا البته آب مکنت است بسا اشخاص در حقیقت مکنت سهوهای عظیم کرده اند از جمله پیش از اینها همه کس
گمان میکرد مکنت و پول یک معنی دارد از این رو مکنت هر مملکتی را که میخواستند بسنجند برآورد طلا و نقره اش را میکردند
و برای تجارت مشکلات میتراشیدند تا نگذارند پول از مملکت بیرون رود و شاید این اشخاص در این اشتباه خود
معذور باشند مثل آنهائیکه اثر چیزی را خود آن چیز فرض نموده اند و منشا و جهت سهو آنها که پول را مکنت دانسته اند
این است که دیده اند اغلب مکنت را بپول برآورد مینمایند مثلا میگویند دخل فلان دولتمند در سال ده هزار تومان است
و فلان مملکت پنجاه کرور دخل و مخارج دارد این تقریب و برآورد چیز دیگر نگذاشته است حقیقت پول درست
معلوم شود پس برای درست فهمیدن مطلب بهتر آن است که بتاریخ رجوع نمائیم و ببینیم آن وقتیکه ملل با مسکوکات

طلا و نقره معامله نمینمودند یعنی طلا پولی در میان نبوده چه گیرند و اند وقتی چینیها چای فشرده شده را بجای پول

بکار میبردند و زمانی هندیها قسمی از صدف را مثل سیم و زر خرج میکردند یونانیهای قدیم مواشی و دواب را

مدار معاملات خود قرار داده بودند و اول وقتیکه شروع بتجارت بحری نمودند پول فلزی سکه زدند نقش

آن مسکوک صورت گاو بود آدم اسمیت که یکی از مصنفین است میگوید قبایل عرب نیز در ازمنه سالفه مال

و مواشی را واسطه معاملات قرار داده و همان اشتباهی که بعضی در باب پول کرده آنها در باب این حیوانات

نموده بودند چنانکه وقتی تعریف مملکت فرانسه را شنیده میخواستند میزانی از آن بدست آورند میپرسیدند

فرانسه چقدر گاو و گوسفند دارد یعنی تعریف فرانسه را منحصر در این میدانستند که گله های گاو و گوسفند یا دواب داشته باشد

در هر مملکتی وقتی پول شروع بمعمول شدن نموده و پیش از آن سکه های فلزی پست هم از قبیل پول اسباب

نبوده تمام معاملات بمبادله میگذشته مثلا گندم یا جو میداده قماش و متاع میگرفته چنانکه اگر شخصی دو

قایق داشت و محتاج یک نیزه بود یک قایق خود را میداد و نیزه میگرفت

راست است که تجارت باین وضع ترقی نمیکند اما نباید خیال کرد که آن مردم وحشی مکنت نداشته اند

زیرا که از آنچه پیش گفتیم معلوم شد آنچه میتواند مدار معامله شود همان مکنت است پس حالا میخواهیم ببینیم پول چه چیز است

طبیعت حقیقی پول و معنی آن

پول مقیاس قیمت امتعه و اجناس و واسطه و وسیله معاملات است و مقصود از مقیاس قیمت آنچیزیست که

بموجب قبول عامه منتخب شده باشد و بتوان تمام چیزها را بآن قیمت نمود چنین چیزی پول است
اعم از اینکه طلا و نقره باشد یا چیز دیگر و اینکه گفتیم پول وسیلهٔ معاملات میباشد معنی آن اینست که
مبادلهٔ اشیاء و اجناس بواسطهٔ پول میشود مثلاً زارعی میخواهد جو بدهد و شوره بخرد مجبور نیست مستقیماً جو را با شوره
مبادله کند بلکه جو را میفروشد و با پول آن شوره میخرد

در سوابق ایام وضعی در اکونومی پلیتیک باسم وضع تجارتی اختیار کرده بودند یعنی چنانکه
اشاره کردیم بجهة اشتباه اینکه ثروت را پول فرض نموده پیرو پلیتیکی شده سعی و تدبیر میکردند که طلا
و نقره در مملکت زیاد شود و باین قصد رجال دولت در صدد بودند که تجار را تشویق کنند تا دایرهٔ
تجارت خود را در خارجه وسعت دهند و از طرف دیگر بواسطهٔ وضع و اخذ گمرک زیاد تجار خارجه را
از ادخال امتعهٔ خود بمملکت مانع شوند و هر کس خدمتی باین خیال میکرد دولت مبلغی یا مستمری میداد
غافل از اینکه مملکت صادر و وارد هر دو را لازم دارد

در زمانیکه در انگلیس این احتیاط را بعمل میآوردند گمرک گرانی بر شراب و عرق و ابریشم و سایر اجناس
و امتعهٔ فرانسه بستند که نگذارند مقدار زیادی از این مال التجاره در مملکت انگلیس بفروش رسد
چه گمان میکردند اینکار از ثروت انگلیس میکاهد یعنی پول انگلیس بفرانسه میرود

اول کسیکه معلوم نمود این تدبیر موهوم بوضع تجارت صائب نیست بلکه خطاست آدم اسمت بود

که در کتاب مشهور خود موسوم به (حکمت ملل) خلاف آنرا واضح و مبرهن ساخت کتاب مزبور
در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و شش طبع و منتشر شد و آدم اسمیث در آن ثابت کرده که مصنف
کتاب موسوم به (حکمت انگلیس در تجارت خارجه) که دولت و ملت انگلیس آنرا سرمشق حسابی
وضع تجارت دانسته سهو کرده تجارت داخله چندان فایده ندارد و بر مقدار و مبلغ طلا و نقره
مملکت نمی افزاید

طبیعت حقیقی پول را در مملکت انگلیس اول دفعه کتاب آدم اسمیث وانمود کرد و مدلل نمود که اگر
تمام گمرکهائی که برای منع ادخال امتعهٔ خارجه وضع کرده اند برداشته شود تجارت داخلهٔ مملکت
انگلیس با تجارت خارجهٔ آن برابر میشود

تجارت آزاد

این مطلب را در فصل دیگر بتفصیل بیان مینمائیم در اینجا همینقدر لازم است بگوئیم برداشتن گمرکهای
گزاف از روی مال التجارهٔ خارجه و آزاد داشتن تجارت که در راه طبیعی خود سیر نماید موسوم است به
تجارت آزاد

این جمله ملاحظات ابتدائیه و مقدمات بود حالا باصل مطلب میپردازیم و باید دانست و فهمید که
این کتاب باقتضای مطالب مندرجه در آن منقسم بسه قسمت است بشرحی که در ذیل نگاشته خواهد شد

بیاری حضرت باری عز اسمه

قسمت اول

در تحصیل مکنت

در مقدمه معلوم نمودیم که اکونومی پلیتیک قوانین حصول مکنت و معامله و تقسیم آنرا معین مینماید
درین قسمت فقط از حصول مکنت گفتگو مینمائیم بنابراین گوئیم در حصول مکنت سه چیز لازم و با حیست
زمین و سرمایه و کار و برای اینکه اعمال مختلفه این سه چیز بطور وضوح و روشنی شرح داده شود
این قسمت را به سه فصل تقسیم نموده در هر فصل عمل یکی از آن سه چیز را بوجهی شایان بیان مینمائیم
و در صدد توضیح آن برمیآئیم

فصل اول در باب زمین

زمین یکی از وسایل حصول مکنت میباشد و اگر فی الجمله تفکر و تدبر نمائیم خواهیم دانست که زمین
در تحصیل مکنت چقدر اهمیت دارد هیچ مال التجاره و بضاعتی نیست که اصل آن مستقیما یا غیر مستقیم
بزمین راجع نشود اگر باطراف اطاقیکه در آن نشسته ایم یا بلبسه که پوشیده ایم درست نظر کنیم
می بینیم که هیچ چیز نیست که از زمین حاصل نشده باشد مثلا هر پارچه پشمی را که ملاحظه نمائیم چون
باصل آن برخوریم معلوم میشود که حاصل زمین است اگرچه پشم را از پشت گوسفند گرفته اند اما

گوسفند خود از علف و نباتات زمین تغذیه نموده و از آنجا مایه گرفته همچنین پارچه های پنبه
از قبیل چلوار و مثال آن از زمین حاصل شده زیرا که پنبه یکی از گیاههائیست که از زمین
میروید و از ریسمان آن چلوار و سایر پارچه های دیگر میبافند پس بهمین منوال تمام چیزها که ترتیب
میدهیم یا حیوانیست یا نباتی یا معدنی و این هر سه جنس از زمین حاصل میشود خلاصه اهمیت زمین
در تحصیل ثروت بدرجه ایست که در زمان آدم اسمیت علمای علم اکونومی فرانسه گمان میکردند سرچشمه
و مایه ثروت همان زمین است و بس اما بعد بتعقل و تجربه معلوم شد که کار و سرمایه نیز اخوین زمین میباشند
و برای حصول ثروت واجب و لازم است

استعداد حاصلخیزی زمین

اعمال و چیزهائی هست که بر استعداد حاصلخیزی زمین میافزاید مثل اثرهای شوره مصنوعی که علم
شیمی راه آنرا بدست داده و اغلب میدانند و فقط ما اشاره بآن مینمائیم همچنین اختراعات تازه
که اسباب و آلات و ادوات مفید زیاد برای مرتب و مهیا ساختن اسباب درو کری و خرمن کوبی که بمبلغی
کمک بکار میکند و با آن وسایل و وسایط که مورث تسهیل عمل است و جزو سرمایه محسوب میشود میتوانیم
خیلی بیشتر و بهتر از حاصل اراضی منتفع شویم
مثلاً زمین در ولایت کامبریج شیر از ایالات انگلیس اراضی باتلاق زیاد داشتیم که از فرط نمناکی و رطوبت

لم زرع و بفایده بود آنها را خشک کرده و مبدل بزمینهای پر حاصل بسیار خوب نموده و واضح است
که آن منفعت کثیری که ما حالا از آن اراضی میبریم از بابت کاریست که در آنها شده و از جهت سرمایه است
که بمصرف آنها رسیده

زراعت اراضی وسیعه و غیر وسیعه

زراعت در اراضی وسیعه و غیر وسیعه تفاوت کلّی دارد و از حیثیت فایده خیلی فرق میکند مثلاً
یکی از منافع عمدهٔ زمین وسیع اینست که استعمال آلات و اسباب جدید الاختراع در آن بیشتر مفید فایده است
و در مملکت ما هر ملاکی که هشتصد جریب زمین اجاره دهد یا خود اجاره داد آن میتواند اسباب شخم بخاری
و آلات خرمن کوبی بخاری بخرد و بکار اندازد و نیز هرچه از ادوات نافعه تازه اختراع شود تحصیل
نماید و همچنین است حال گلّه داری یعنی کسی که هزار رأس گوسفند دارد از آنکه پانصد رأس دارد
بیشتر از دو برابر فایده میبرد اگرچه هزار رأس دو برابر پانصد رأس است و جهت آنکه هزار رأس
گوسفند دو برابر پانصد رأس شبان لازم ندارد و همچنین است سایر مخارج گلّه بزرگ نسبت بگلّه کوچک
بلی یک فایدهٔ عمده در زراعت زمین غیر عمده هست که باید آنرا هم اظهار نمائیم و آن اینست که قطعه
زمین کوچک را اغلب از اینکه مالک یا مستأجر زراعت کند چون خود با همراهی دیگران متصدی
و مباشر کار است همیشه مواظبت میکند و در هیچ کار غفلت نمیکند و میل منفعت او را مدام بر رسیدگی

و کار و دقت و امیدوار در اینصورت یقین است که زمین تمام فواید و ثمرات خود را ظاهر میسازد و این
اثر و ثمر مخصوصا در وقتیکه مالک زمین زارع آن باشد بیشتر است اما مستأجر چه حکمت مستأجر خیال کند
من هر چه زمین را سعی و جد بیشتر نمایم مالک بر اجاره آن بیافزاید و عمده منفعت بکیسه او میرود پس جهد زیاد
چه لازم اما مالک در هر صورت از این تصورات دور و در فکر ازدیاد حاصل است

فرق مالک و مستأجر

در باب زراعت اراضی غیر وسیعه یا قطعات کوچک زمین گفتیم اگر مالک خود متصدی امر
کشت و زرع باشد محض زیاد شدن منفعت کوشش و توجه کامل مینماید و اگر ملک بدست مستأجر
افتاد دلسوزی نمیکند و زمین استعداد خود را ظاهر نمیسازد مگر اینکه مستأجر مطمئن باشد که نتیجه زحمات
او عاید خودش میشود نه مالک بنابراین گوئیم هیچ چیز مستأجر را باعمال زیاد و امیدوار و دگر
مأیوس از فایده پس اگر مالک مستأجر را امیدوار کرد که از حاصل زحمت خود بهره میبرد شک نیست
که منتهای اهتمام را در کار زراعت میکند آنوقت هم مالک منتفع میشود هم مستأجر و درجه
استعداد ملک نیز ضمنا معلوم شده است و این نکته ایست که مالکین باید همیشه در مد نظر داشته
باشند و از رعایت آن غفلت ننمایند مستأجرین در شمال ایطالیا و بعضی امکنه زحمتهای سخت
میبرند و اراضی را بخوبی زراعت میکنند اما تمام حاصل آنها را مالکین بإسم مال الاجاره از آنها

میگیرند و اینکه آنها تاکنون بصدد بر نیامده‌اند از بابت کمی هوش ایشان است و با انجیل دیر
بازو دسرو امینزنند چه حالا آنها از این اجاره داری چیزی نمیبرند جز سختی ذلت و همین سخت
گیری مالکین و وضع و اقتضای دوره عنقریب ایشان را بیدار میکند و زبان جمله را در مطالبه حقوق
باز و دراز مینماید چنانکه در جاهای دیگر نیز زارعین باین بلیه یا بلیات دیگر مبتلا بوده بهوش
آمدند و مالکین را مجبور بحق و حساب نمودند

در ایرلاند قبل از قوانین زراعتی سال هزار و هشتصد و هفتاد و هزار و هشتصد و هشتاد و یک بیعای
در کار زارعین بود و از جمله اراضی را سال بسال اجاره میکردند و اگر زمینها را بفایده و حاصلخیز مینمودند
باندازه همان ترقی که نتیجه زحمت شخصی آنها بود باید بر وجه اجاره بیفزایند و اگر نمیافزودند باید اجاره
زمین را بمالک آن واگذار کنند و هیچ اجر آن ترقی و مساعی خود را نخواهند قانون سنه هزار
هشتصد و هفتاد بمستأجر حق داد که اجر ترقی زمین و زحمات خود را مطالبه کند نیز اگر مالک بخواهد
بیجهت زمین را از دست او بگیرد باید عاید پردازد و تمکین تعدی مالک نشاید و قانون سنه هزار
هشتصد و هشتاد و یک باز قدری کار را بهتر و رو براه‌تر کرد یعنی قرار شد مجلسی باسم مجلس املاک
منعقد شود و وجه اجاره اراضی را آن مجلس تعیین کند و مجلس پارلمنت قرار داد آن وجه اجاره
تا پانزده سال تغییر ناپذیر باشد و مستأجر بتواند منفعتی را که احداث کرده بفروشد و مقرر شد

که اگر مالک بخواهد بخرد در صورتیکه بقیمت دیگران ابتیاع نماید حق تقدم در خریدن ورا باشد

بعضی نویسنده ها مطالب مختلفه در باب نتایج اراضی غیر وسیعه در سایر قطعات فرنگ نوشته اند

چون بحال ما فایده ندارد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم بعضی از محصولات هست که

خوب نمیشود مگر در قطعه های کوچک زمین و از آنجمله است میوه جات که با توجه درستی در کار آن

نمایند خوب میشود و لهذا فواکه غالبا مخصوص جاهائیست که زراعت زمین کوچک معمول باشد

پرورش مرغهای خانگی هم در اراضی وسیعه مزروعه چندان حاصلی ندارد و در قطعه زمینهای

کوچک باید آنرا بکار گرد و عمل گاوداری و گوسفندداری نیز از همین قرار است

اگر کسی بخواهد تفاوت زراعت فرانسه و انگلیس را بداند از آنجا معلوم میشود که در هر سال تقریبا

دو کرور و سیصد هزار لیره انگلیسها پول تخم مرغ بفرانسه ها میدهند و علت این فقره یکی آنست که

آب و هوا و خاک فرانسه برای نگاهداشتن مرغ مناسب تر و سازگارتر از آب و هوا و خاک انگلیس است

اما جهت عمده گویا این باشد که صاحبان املاک در فرانسه خیلی بخود زحمت میدهند و مراقب امر

کار میشوند تا منفعتی نایل شوند اما زارعین انگلیس هم از حیثیت عده کمتر اند هم متمول تر میباشند لهذا تحمل

رنج نگاهداری مرغ نمیشوند و تن بشغلهای دیگر نیز نمیدهند و کار و شکوه عمده آنها از فرط لطافت و میل

به تن پروری آنست که کمتر میتوانند شیر و کره خوب تحصیل نمایند چهل پنجاه سال قبل زنهای زارعین

در انگلیس وقت سحر از خواب برخاسته بکار گاوو گوسفندها و مواظبت حال آنها میپرداختند اما
حالا لطافت و میل به تنعم و آسایش نموده های انها یعنی زنهای حالیه را نمیگذارد و دیگر بآنکارها
بپردازند و از آنجا که این اواخر املاک خیلی ترقی کرده و فواید آن زیاد شده دهاقین و زنهای
آنها بکلی تغییر وضع داده کارهائی را که سابق خود میکردند حالا بعمله جات رجوع میکنند و از این
ملاحظات تفاوت زراعت کم و زیاد معلوم میشود اگرچه ما درین فصل از زراعت خوبی و کلی
هر دو سخن گفتیم اما نه چندانکه کافی باشد و دقایق مطلب درست و واضح و روشن شود بنابراین
در فصل دیگر بتوضیح این مسئله خواهیم پرداخت و بیان خواهیم نمود که چگونه میتوان منافع و فواید
زراعت کم و زیاد را باهم ترکیب و تلفیق کرد و وضع را طوری قرار داد که عمله جات و اجاره
دارها هم بتوانند مستقیماً از زمینی که در آن کار میکنند منفعت و بهره نقدی ببرند

مترجم گوید اصول علم اکونومی پلیتیک و کلیات آن همین است که مصنف انگلیسی بیان نموده
و مینماید و در هیچ جا تغیر پذیر نیست اما فروع و جزئیات آن باقتضای ممالک و اقالیم مختلفه تغییر میکند
پس دانشمندان هر مملکت باید این علم را بدانند آنوقت نظر بمقتضیات حال سرزمین خود نمایند و بر
طبق آن عمل کنند و اگر کسی اصول این علم را نداند خیالات او در عالم صرفه جوئی و تحصیل ثروت ملت
معتبر نیست و مملکت و دچار و گرفتار هرگونه خبط و خطا و زیان و خسران گردد

فصل دویم در کار و زحمت

در مقدمه در آنجا که طبیعت مکنت را بیان نمودیم گفتیم بعضی چیزها در موقعی یا جائی مکنت است و در جا
و موقع دیگر مکنت نیست مثل آب که در کنار دجله جیحون و فرات بی بهاست و در آنجا آنرا مال
نمیشمارند امّا در بیابان حجاز بقیمت جان و بهترین مکنتهاست پس هر چیز که مجاناً و بی زحمت بدست
میآید جزو مال محسوب نمیشود و چون درست ملاحظه کنیم اکثر اشیاء مفیده بواسطهٔ زحمت و کار
قابل صرف و استعمال شده مثلاً اگر بخواهیم بدانیم چه زحمتها کشیده شده تا نانرا ساخته و پرداخته
و در سفره پیش روی ما گذاشته‌اند باید عرض عریضی را بپیمائیم اوّل ملاحظهٔ شخم زدن زمین و
افشاندن تخم و آبیاری و اعمال دروگری و پاک کردن گندم را بنمائیم بعد از حمل آن به آسیا
و بیخ آرد کردن آن یاد کنیم پس از آن اعمال خمیر نمودن آرد و پختن نان را بخاطر آریم از همهٔ
این تخیلات که فارغ شدیم بخیال ساختن آلات و ابزار فلاحی و آسیابانی و خبازی و آنچه
لازمه حتی حجاری سنگ آسیا و اقسام نجاری و تنور سازی و غیرها بیفتیم آنوقت اجمالاً میدانیم چه کارها
کرده‌اند تا ما صاحب یک قرص نان شده‌ایم و آنرا براحت و بنخوت میخوریم

مترجم گوید در اینجا جای شیخ دانشمند شیرازی که روانش بصنوف رحمت انباز باد خالی است تا بفرماید

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند   تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

خلاصه اگر بخواهیم تمام کار و زحمت اشخاصی را که در یک عمل ترتیب دادن نان شراکت دارند در نظر
گیریم باید آنهائیرا که باستخراج فلزات معادن میپردازند و از آن دیگران بیل و کلنگ و داس و سایر
ابزار دیگر میسازند همچنین عراده چیها و کشتیبانان و ملاحان را که وسایل حمل و نقل آرد و گندم و هیزم
و نمک وغیره میباشند و سازندگان سفاین و بارکشها را فراموش ننمائیم درینصورت دایره
تقریبا آنقدر وسیع میشود که شباهت بلا یتناهی پیدا میکند

فایدهٔ حقیقی کار و زحمت

مستر میل از دانشمندان انگلیس گوید در تحصیل مکنت فایدهٔ حقیقی کار حاصل نمیشود مگر آنکه هر چیز را در جای مناسب خود
قرار دهند یا آنکه اشیا را از روی قاعده از جائی بجائی نقل نمایند و معنی کار و زحمت همینست و این تعریف
مستر مشارالیه طوری جامع و مانع میباشد که شامل تمام اعمال مختلفهٔ صنعت است و فی الحقیقه همینکه اشیا را
درست جابجا کرده هر یک را در محل خود قرار دادند خواص آنها و قوانین طبیعت بظهور میرسد و کار خود را
میکند و تمام اعمال مطلوبه صورت پذیر میشود مثالی برای توضیح مطلب میزنیم و مختصری از زحمت ساختن
خانه بیان مینمائیم مثلا میپرسیم آجر را چطور میسازند جواب آنست که قسمی از گل را از محل خود حرکت داده
در قالب میریزند و خشت میزنند و در کوره میبرند بواسطه مجاورت با آتش میپزد و آجر عبارت از آنست

واگر بپرسیم در و تخته و الوار را از کجا میآورند در جواب خواهند گفت باره و تبر درختهای عظیم را
میبرند و میاندازند و از کنده آنها الوار و تخته و در و غیرها میسازند همچنین از سایر چوبهای آن شجار
چیزهای دیگر ترتیب میدهند و مدار اینکارها هم چون کارهای دیگر بر حرکت است تبر و اره را حرکت میدهند
و تخته و الوار و صفحات دیگر که از چوب میخواهند بدست میآورند و برای این نوع حرفه و کار زیاده
بر این مثل زدن لازم نیست

حالا خوبست بزدن چند مثل معلوم نمائیم که چون کار با هنر باز شود تا چه حد بر قدر و قیمت کار میافزاید
مثلا در عمال ساعت سازی هنر ارزش کار را زیاده از آنچه بنظر میآید بالا میبرد چنانکه یک پوند
پیچهای ریزه که در ساعتهای بغلی بکار میبرد شش پوند طلای خالص قیمت دارد و آن تقریبا معادل
هزار و پانصد تومان است بعبارة اخری یکمثقال پیچ شش مثقال طلا ارزش بهم میرساند و در عالم
هنر این فقره چندان غریب نیست بلکه خیلی غریبتر از این داریم از جمله یکی از خانهای دانشمند
شرحی از فنر ساعتهای بغلی مخزن ویکتوریا داده که صورت آن از قرار ذیل است

یک فنر بازده هزار یک پوند وزن دارد و اگر بخط مستقیم آنرا نگاه دارند بطول یک فوت است و با
کار از هر میتوانیم آنرا از شکل پیچ پیچ خارج نمائیم تا شش گره طول پیدا کند اما دوباره بحالت خود خود
میکند بدون اینکه اندک تفاوتی در پیچهای آن پیدا شود فولاد فنر باید خیلی اعلی باشد زیرا که میباید در ظرف

مدت یکساعت هیجده هزار مرتبه پس و پیش رود و سالها بلکه قرنها کار کند پس یک پوند فولاد
تخمیناً که بکار فنر ساختن آید یک دولار قیمت دارد حال آنکه بعد از فنر شدن چهار هزار دولار ارزش پیدا
میکند و نتیجه آنکه هنر یکی را چهار هزار مینماید

باید دانست که مکنت بدون زحمت حاصل نشود ولی بعضی از کارها هست که با آنکه مفید است
مکنت تحصیل نمینماید و این قسم زحمتها را زحمت بی‌منفعت نامیده‌اند و علمای علم اکونومی در باب
تعریف زحمت بی‌منفعت اختلاف کرده‌اند بعضی رجحان این اسم را که زحمت بی‌منفعت باشد پسندیده‌اند
اما این اصطلاح ظاهراً ضرری نداشته باشد زیرا که غرض و مقصود از زندگانی فقط تحصیل مکنت نیست
مستر میل گوید زحمت با منفعت آنست که فایده ثابتی حاصل نماید و آن فایده متمکن در اشیا باشد پس
ممکن است سؤال کنند و بگویند آیا زحمت معلم بی‌منفعت است در جواب گوییم راست است که معلم
با دستهای خود نمیتواند فوایدی تحصیل کند که در اشیا ثابت و متمکن باشد ولی بواسطه تعلیم و تعلم او مکنت
عده عملجات با منفعت زیاد شود فرض کنیم معلمی پنجاه نفر شاگرد از بچه گداهای لندن را تعلیم دهد اگر
آنها را خوب تربیت کند احتمال میرود اکثر آنها عملجات با منفعت شوند آیا میتوان گفت زحمت
مخترع اسبابی بی‌منفعت است و ممکن نیست بواسطه اختراع او منفعت زحمات جمعی زیاد و صد برابر گردد البته
ممکن است چیز دیگر هست اینست که بعضی از کارها مستقیماً با منفعت است برخی غیر مستقیم کار دیگر غیر مستقیم

بامنفعت است مثل کار معلم و مخترع و طبیب و امثال آن میباشد و کاریکه مستقیماً بامنفعت است از قبیل
کشتی سازی و کفش دوزی و کار سایر کسبه است که حاصل دسترنج آنها مورث فوایدیست که در اشیا ثابت
و متمکن میباشد و کار بی‌منفعت آنست که نه مستقیماً و نه غیر مستقیم برکتی بمردم نمیافزاید مثل کار نقال و آوازه
خوان و مقلد

کار وزیر هم اغلب بامنفعت است اگرچه در بعضی مواقع غیر مستقیم منفعت میرساند مثلاً فسخ قانون
گمرک گزاف از گندم خارجه گرفتن و قبول تجارت آزاد سبب ترقی زیاد مملکت شد ولی
باید ملتفت شد که وزیر رفع غلط کاری وزرای سابق را کرده و تجارت را از قیدهای ناشایسته که بدان مقید
نموده بودند آزاد ساخته یعنی خطای آنها را در تدبیر ظاهر کرده و غالباً وقتیکه بنظر میآید کار وزرا باعلی
درجه مفید است یعنی غیر مستقیم از همین بابت است و نادر اتفاق میافتد که کار وزیر چنانکه گفتیم غیر مستقیم مفید
افتد مگر آنوقت که متضمن سلامت مردم و حفظ مملکت آنها باشد

بعضی اوقات کارهای مفید مبدل بکارهای بیفایده میشود مثلاً کانالها یعنی نهرهای مصنوعی بسیار
میکنند که راه حمل و نقل اجناس و امتعه و مسافرتها را نزدیک و آسان نمایند هنوز آن نهرها تمام نشده بود
که راه آهن چیره نموده و ظاهر ساخت که کالسکه بخاری جاگیر سفاین و اصناف قایقهاست و آنهمه کانال
ناتمام ماند و لغو شد گاه هم کارهای بیفایده از اتفاق مفید و بامنفعت میگردد مثل زحمات کیمیاگرها

که از آن چیزها انکشاف شد که بسیاری از اعمال صنعتی را آسان نماید و بخیلی کارها منجر شود پس

زود حکم نمیتوان کرد که فلان کار با منفعت است یا بی منفعت بلکه اول نتیجه آنرا باید فهمید بعد به

حکم بفایده و عدم فایده آن نمود و هر چه کار صعب‌تر باشد تعیین منفعت و بی منفعتی از پیش مشکل‌تر است

و مثلی مشهور است که مرد کارکن هر چه پنبه دارد ریسمان میکند یا هر چه رشته پنبه نماید

برای آنکه کار بهتر پیش برود و فواید آن بیشتر شود باید آنرا شعبه شعبه کرد و قسمت نمود و هر شعبه و قسمتی را

شخصی یا جماعتی متصدی شوند و مخصوصاً آدم اسمیت معتقد باین مطلب است و در شرح آن میگوید

شرایط چند هست که حاصل کار روزمره را خیلی زیاد میکند مقدم بر همه تقسیم کار است مثلاً در بعضی

صنایع کسبی جمعی کثیر مشغول میشوند و هر دسته شعبه از آن کار را پیش میبرند فرض میکنیم ساختن شیشه منقش را

یکی ترکیب و اندازه آنرا درست میکند دیگری آنرا صیقل میزند دیگری تراش میدهد دیگری دهانه‌اش را

از صیقلی میکند آخر الامر بعد از آنهمه اعمال مختلفه دقیقه کارگر قابل با هنری بعضی نقشهای بدیع

مطبوع روی آن رسم مینماید و پوشیده نباشد که کار کردن باین ترتیب اولاً مهارت کارگر را زیاد میکند

ثانیاً عمله مجبور نیست از کاری دست بکشد و بکار دیگر بپردازد چه نقل و انتقال از کاری بکار دیگر مستلزم

مبلغی بیکاری و معطلی است ثالثاً اگر خیال و حواس عمله مشغول و مصروف شغل کار واحد شد ممکن است

اختراع اسباب یا وضع مناسب‌تری نماید و فایده عمل را زیادتر کند

از شرح مسطور در فوق معلوم شد تقسیم کار متضمن سه فایده میباشد حالا چند کلمه در توضیح آن سه فایده بگوییم

مخفی نماند که ازدیاد مهارت کارگر در کار از تمام منافع و فوایدی است که از تقسیم عمل حاصل میشود در کارخانه‌جات بعضی از شهرهای انگلیس از قبیل برمنگام مهارتیکه کارگرها از تقسیم کار بهم رسانیده‌اند شخص را بحیرت میاندازد

مثلا در کارخانه که قلم آهنی میسازند کار بعضی از عمله‌جات فقط اینست که قلمها را از چرخیکه آنها را میسازد بگیرند و اینکار را بسرعتی میکنند که شخص نمیتواند حرکت دست ایشان را درست تشخیص دهد

و این مهارت و سرعت نتیجهٔ اشتغال بشغل واحد میباشد اما ضایع نکردن وقت از جهت رجوع نمودن از شغلی بشغل دیگر هر کس که یکی منزلگاه راه آهن را دیده تماشا کرده و دیده‌اند وقتی میخواهند چراغهای کالسکه را بردارند یکنفر میرود بالای کالسکه و یک چراغ بر میدارد و آنرا بشخص دیگر که در پایین ایستاده میدهد و او آنرا در جائیکه باید گذاشت میگذارد و باین وضع در ظرف چند دقیقه سی چهل چراغ برداشته میشود در صورتیکه اگر تمام اینکار را یکنفر میکرد میبایست با هر دو چراغ یا سه چراغ از بالا بپایین کالسکه و از پایین ببالا بیاید و برود و کاریکه با دو نفر در چند دقیقه صورت گرفت یکنفر در نیم ساعت انجام دهد

اما در باب اینکه تقسیم کار سبب اختراع اسباب عدیده میشود و بصورت تسهیل عمل میگردد و کاری میکنند که یکنفر کار چند نفر را کند آدم اسمیت مثل خوبی برای اهمیت این منفعت زده گوید وقتیکه اول چرخ بخار ساخته شد پسری را مامور باز کردن و بستن دریچه کرده بودند و آن پسر این کار را نداشت بسر بخار

افتاده با خود گفت اگر من طرحی و رنگی بریزم که دریچه بدون مواظبت و مباشرت من باز و بسته شود میتوانم فارغ البال تمام وقت خود را مصرف بازی سازم پس بعد از تفکر و تدبر ریسمانی بدسته دریچه بست و سر دیگر ریسمان را بمحلی از چرخ که پس میرفت و پیش میآمد بدین نهج کودک یا جوانی برای خود اختراع نموده و توانست با دل درست چندی مشغول بازی شود

تقسیم کار منفعتی مهمتر از منافع مزبوره دارد که آدم بسمت صنعت آن نشده بود و اول کسیکه متذکر گشت مستر بانج میباشد مشار الیه میگوید کارگری که میتواند در روز کاری بکند که اجرت آن ده قران باشد حیف است آنرا بکاری وادارند که قابل سه قران مزد باشد و از قدیم نیز بطور مثل گفته اند (سمند بادپیمائی را که باید کشورگشائی سوار آن شود به خشت بستن بی انصافیست) و این منفعت راجع بتقسیم کردن کار است

مترجم در توضیح این مطلب گوید چون حریربافی را بحصیربافی واداشتند نه تنها آن کارگر گرفتار خسارتست بلکه مملکت دوچار خسران شده اگر حریرباف کار خود میکرد وطن را محتاج بحریر خارجه نمیشد گشت و شرافت خویش را حفظ مینمود و کارگرهای دیگر نیز تشویق شده بخیال تکمیل کار خود میافتادند بعبارة اخری اگر حصیربافها حریرباف میشدند اما وقتیکه حریرباف مجبور بحصیربافی شود رفته رفته از روی واقع حصیرباف میشود و رونق از صنعت میرود و از فروع این مطلب است که وقتی از حکیمی پرسیدند سبب

انقراض فلان دولت چه بود گفت کارهای بزرگ را باشخاص کوچک رجوع کردند و از جهتی بنا
وکارهای کوچک را باشخاص بزرگ دادند و اعتنا نمودند پس تمام کارها برزمین ماند و ملک منقرض شد انتهی
باز برویم بر سر مثال جام شیشه خودمان شک نیست که اگر مرد قابلی را بر سم نقوش لطیفه و بدیعه
شیشه وادارند فایده ندارد و جز تضییع صنعتی عالی همچنین اگر صاحب صنعتی بزرگ را بکاری خورد وادار
کنند مثل اینکه نقاش ماهر را برنگ سازی مشغول نمایند این نیز عیبی است فاحش و تقریبا مثل حسبیکه
اززمین حاصلخیزی قناعت بعلف خود روئی کنند که در آن میروید منافع تقسیم کار را انجوی باز نمودیم
وطبیعی که دارای هوش و ذکائی باشد خود پس از قلیلی تجربیات مطلب میبرد حالا میخواهیم بگوئیم
تقسیم کار ضرری نیز دارد یا ندارد درینصورت گوئیم بلی این فقره خالی از مضرت هم نیست مثلا
خراطی که تمام عمر خود را صرف ساختن پایه صندلی میکند چون مسئول خوبی و مهیا ساز تمام صندلی
نیست فقط خراطی مینماید و باید در عرض هفته یا ماه فلان عدد پایه صندلی بتراشد باین سبب هوش
و استعداد صنعتی غالبا ظاهر نمیشود و چون هم هرکارگری مصروف یک کار است فن او وسعتی نمی‌یابد
و صندلی هائیکه ساخته میشود نه محکم و نه راحت است و شاید که این عیب از تقسیم کار بروز کرده باشد
زیرا که چون هیچکس مسئول تمام صندلی نیست و هر جزء آنرا کسی میسازد تمام کار خوب نمیشود یکی دیگر
از معایب تقسیم کار اینست که کارگر را بمنزله چرخ قرار میدهد که یک کار مخصوص با کمال چالاکی انجام میدهد

اما بمحض اینکه شغلش را تغییر دادی دیگر نمیتواند کاری از پیش ببرد اگرچه مکنت آن کارگر با استعداد
و هوش باشد ولی چون تقسیم کار او را مجبور کرده که بشغل واحد مشغول باشد لهذا کار دیگر از دستش نمیآید
این مسئله را هم باید گفت بود که تقسیم کار عمومیت تمام دارد و منحصر بکارخانه و امثال آن نیست مثلاً
تجارت را او که سابق اشاره کردیم بسطی است از تقسیم کار زیرا که چون حجابهای مصنوعی که مابین
ملل بود مرتفع شد اهل هر مملکتی بجای اینکه معاملات آنها محدود بمملکت خودشان باشد توانستند که زراعت
و صناعت و طرح در انحصر کنند بچیزهایی که خداوند اسباب آن را بهتر در آن سرزمین فراهم آورده
باقی حوائجشان را که در مملکت خودشان بسهولت و خوبی دست نمیدهد از ممالک خارجه تحصیل کنند

اتفاق در کار

چنانکه ظاهر ساختیم تقسیم کار وسیله بزرگی است برای بر حاصل کردن کار ولی یک وسیله دیگر نیز
هست که میتوان گفت اثرش از تقسیم کار هم بیشتر است و آن وسیله اتفاق در کار است اتفاق
در کار را چنین تعریف کرده اند که عبارت است از ترکیب کار اشخاص متعدد مثلاً وقتیکه میخواهند لنگر
کشتی بزرگی را بالا بکشند قوت چندین نفر لازم است و هرچه عده آنها زیادتر باشد لنگر زودتر
و آسانتر بالا میآید و اگر یک نفر میخواست آن لنگر را بالا بکشد زحمتش بی ثمر بود این است فایده
اتفاق چند نفر در کار

اتفاق در کار هم دو قسم است اتفاق در کار واحد چنانکه در مثال فوق باز نمودیم که چند نفر متفق شوند
برای انجام کار واحدی مثل بلند کردن باری و امثال آن دیگر اتفاق در کار متعدد است که
چند نفر متفق شوند که چندین کار مختلف را باهم انجام دهند مثل اتفاق در کارخانه پارچه‌های
پنبه ملاحظه میشود که اشخاص متعدد هستند که هر کدام در جاهای مختلف مشغول اعمال مختلف میباشند
ولی همه متفق اند برای اینکه پارچه پنبه بسازند یکی تخم پنبه را میکارد و چون پنبه بدست آمد آنرا بار میکند
که بخارج بفرستند دیگری بحرپیمائی میکند و آن پنبه را از یک ولایت بولایت دیگر میبرد چون
بآن ولایت رسید اصناف مختلفه صنعتگران هنرها در آن پنبه بانجام بکار میبرند تا اینکه نتیجه
اتفاق کار همه آن اشخاص این میشود که پارچه پنبه از کار در می‌آید مثال دیگر از اتفاق کار چندین نفر
در انجام چندین شغل معاونتی است که کارگرهای زراعتی و کارگرهای صناعتی بیکدیگر میکنند بنا
براین هر وقت جمعی متفق در کار شدند که بیش از آنچه خود غذا لازم دارند تهیه کنند جمعی دیگر
مجبور میشوند که در کار متفق گشته بیش از آنچه خودشان لباس لازم دارند تهیه نمایند و این زیادتی
لباس خود را بآن جمع سابق داده در عوض زیادتی غذای آنها را بگیرند

مستر ونکفیلد که از علمای علم اکونومی پلیتیک است مطلب فوق را در نظر گرفته منافعی را که
اهل شهر و اهل دهات از معاوضه زواید خود حاصل میکنند ملاحظه کرده و قانونی از برای طرز کوچ

نشینی وضع نموده و گفته است اگر بخانواده‌هائی که باراضی جدید کوچ میکنند هر یک قطعه زمین قابل
زرعی بدهند باندازه که تمام حوائج خود شانرا بتوانند از آنجا تحصیل کنند اینکار باعث تنزل تجارت و مانع
ترقی تمدن میشود اگرچه قدری فراوانی و رفاه دست میدهد ولی چون هر خانواده فرد مستقل است
بدیگران احتیاجی ندارد و مردم مایل بکاهلی میشوند و زحمت نمیکشند که بیش از آنچه خود لازم دارند آذوقه
لباس و امثال آن تهیه کنند مستر و کفیلد از برای علاج این مسئله اظهار داشته است که در کوچ
نشین باحتی الامکان باید جمعی در شهر سکنی داشته باشند و جمعی در دهات زیرا که در آنصورت اسباب تقسیم
کار خوب فراهم می‌آید و مردم بر سر کار می‌آیند نتیجه اینکه آنوقت ناچار در شهر محلی برای فروش محصولات
زراعتی قرار میدهند و اهالی آنشهر در عوض آن محصولات باید محصولات صنعتی خود را بخرج بدهند اینست
که تمام طبقات مجبور بکار و صنعت میشوند

فایده چرخها و آلات

چون دو مطلب را که باعث تقلیل زحمت انسان میشود یعنی تقسیم کار و اتفاق در کار را ذکر نمودیم
حالا مطلب ثالثی بیان مینمائیم که اهمیت آن در نزد همه کس واضح و آشکار است و آن استعمال چرخها
و آلات است هیچ صنعتی نیست که محتاج باستعمال آلات و ادوات نباشد پست‌ترین درجه زراعت
تا بیل نباشد ممکن نمیشود همچنین ساده‌ترین وضع خیاطی بی سوزن صورت وقوع نمی‌یابد و در این

زمان تقریبا در تمام شعب صنعت استعمال آلات و چرخها معمول است و روز بروز متداول تر میشود
آلات و ادوات حاصل زحمت را از دو راه زیاد میکنند یکی اینکه جای زحمت انسان را میگیرد و صرفه
مزد کارگر از آن حاصل میشود مثل چرخ خیاطی و چرخ دروگری دیگر اینکه چرخ کارهائیرا انجام میدهد
که اگر انسان میخواست آنکار را مجری بدارد احتیاج زیادی باشخاص لازم میشد و در آنصورت هم
بآن خوبی انجام نمی یافت مثل کالسکهٔ بخار که مردم را بسرعت هشت فرسخ در یکساعت حرکت میدهد
در مثال اول وجود چرخ سبب میشود که آنکاریرا که سابقا عدهٔ زیادی از اشخاص بانجام میدادند
حالا معدودی مجری دارند و بواسطه بسیاری از عملجات بیکار میشوند و بکارهای دیگر اشتغال
می یابند در مثال ثانی وجود چرخ میدانهای جدید برای کار و عمل باز میکند بطوریکه اشخاصیکه بیکار شده اند
کارهای تازه میتوانند پیدا بکنند

در باب اینکه حاصل زحمت انسان زیاد میشود بواسطه هنرمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمله

سه عامل مادی را که باعث ازدیاد حاصل کار میشود ذکر کردیم ولی عوامل غیرمادی نیز هست که
بر حاصل کار می افزاید و آن عوامل هنرمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمله است
در اینکه هنرمندی کارگر اسباب ازدیاد حاصل کار است حرفی نیست و این مطلب خود بدیهی است و احتیاج
بمثال ندارد و بسیاری از صنایع هست که شخص باید سالها شاگردی کند و تعلیم بگیرد و غالبا در نت

این سالیان دراز زحمت شاگرد برای استاد حاصلی ندارد زیرا که اکثر از نابلدی صنایع کار را
خراب میکند

اما شعور عمله فایده اش هم ظاهر است خواه عمله زن باشد خواه مرد کارگری که بیشعور باشد مثل چرخ
کار میکند و فقط آنچه را که باو یاد داده اند انجام میدهد از خود دخل و تصرف ندارد و بواسطه صنعت
خود را ترقی نمیدهد و اگر وقتی صنعتش کاسد نامرغوب شود بیکار میماند و کار دیگر از دستش بر نمی آید و بزودی
محتاج گدائی یا وظیفه خوری میشود

حسن خلق عمله صحت اخلاق کارگر نیز از وسایل عمده ازدیاد حاصل کار اوست بجهة اینکه اگر اخلاقش
صحیح نباشد هر قسم زیاده روی از قبیل خمر خوری یا وافور کشی و امثال آن داشته باشد اسباب کاسته شدن
قوای او میگردد چنانکه دیده ایم آدم معتاد به شرب مسکرات آنوقتی هم که هوشیار است کار حسابی
نمیتواند از پیش ببرد و تقریباً همیشه کسانی که از این قسم آلودگی ها داشته باشند عمر طبیعی نمیکنند
صحت اخلاق کارگر غالباً با استعداد و شعور او مربوط و همراه است آدم بیشعور هرگز نمیتواند حظهای
روحانی ببرد و لذائذ یکنواخت بی ضرر را فهم کند در اینصورت انتشار تربیت از این حیث و از حیثیات
دیگر خیلی فایده و اهمیت دارد زیرا که تربیت شعور کارگر را محرک میشود و بواسطه فایده کار او
بیشتر میشود تربیت نیز باعث صحت اخلاق مردم میگردد زیرا که راه لذائذ و حظهای روحانی [illegible]

باثبات نشان میدهد چنانکه از سال هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که در مملکت انگلیس قانونی وضع کرده
و از آن رو تربیت اطفال را بسط و انتشار داده‌اند شرارتها و سوء خلق‌ها و فسق در آن مملکت خیلی کمتر
از سابق شده و یقین است که قسمت عمده این بهبودی نتیجه همان قانون است مثلاً تنزل
شرارتها از سال هزار و هشتصد و هفتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هفت یعنی در ظرف هفده
سال ربع بوده است یعنی در سال اخیر سه ربع هفده سال قبل شرارت شده وزیر مالیات دولت
در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه میلادی اظهار کرده بود که بواسطه پیشرفت تربیت استعمال مسکرات
خیلی کم شده و بهمین جهت ده کرور لیره ضرر به گمرک دولت وارد آمده است و این نقصان
شرارت و فسق و سوء خلق بیشتر اسباب مسرت میشود اگر بخاطر آوریم که جمعیت هیچ نقصان پیدا
نکرده که بگوییم از آن جهت است بلکه برعکس جمعیت خیلی زیادتر شده چنانکه در ظرف همان هفده
سال که شرارت و فسق و استعمال مسکرات اینقدر تخفیف یافته جمعیت انگلیس از پنجاه کرور نفر به شصت و
چهار کرور نفر رسیده است

فایده امانت عمله چون کارگرها امین نباشند لازم میشود که اشخاصی را وادارند که در وقت کار از
سرکشی و مواظبت آنها را بکنند و حال آنکه اگر امین بودند وجود آن اشخاص لازم نبود و آنها بکارهای
دیگر میپرداختند و باید بخاطر داشت که اگر عمله سرکشی و مواظبت لازم داشته باشند یعنی امین نباشند

هر قدر مواظب او بشوند باز تقلب خود را میکنند و مخصوصاً این حال در زراعت خیلی دیده میشود
چونکه در این کار شغل های اشخاص مختلف است و کارگرها بمسافت های بعیده پراکنده میباشند
و مواظبت و سرکشی آنها خیلی مشکل است

حال قبل از آنکه از گفتگوی کار با منفعت و بی منفعت خارج شویم خوبست دوباره چیزهائیرا که باعث
ازدیاد حاصل کار میشود شماره نمائیم چنانکه ذکر شد آن عوامل بر دو قسم است عوامل مادی و عوامل معنوی
عوامل مادی عبارتست از تقسیم کار و اتفاق در کار و استعمال چرخها و آلات
و عوامل معنوی عبارتست از هنرمندی عمله و شعور و استعداد عمله و صحت اخلاق عمله
و امانت عمله

حال پیش از آنکه مشغول تحقیق شغل سرمایه شویم خوبست که مطالعه کنندگان را از معنی خرج با منفعت
و خرج بی منفعت نیز مستحضر سازیم

خرج با منفعت و خرج بی منفعت

اگر شخص تمیز مابین زحمت با منفعت و زحمت بی منفعت را بخوبی داده باشد آنوقت ملتفت میشود
که کسی که زحمتش با منفعت است خرجش هم با منفعت است و برعکس کارگری که زحمتش بی منفعت
باشد خرجش هم بی منفعت خواهد بود اگرچه کارگری هم که زحمتش با منفعت است تمام مخارجش با منفعت

نیست فقط آن مخارجی را که برای نگاهداری خود میکنند در وقتیکه مشغول کار است آن با منفعت است
تمام خرجهائیکه برای چیزهای غیر لازم و عیش و عشرت میشود بی منفعت است بجهت اینکه در آینده
ترقی از آن حاصل نمیشود اسراف و تبذیر هم خرج بی منفعت است اگر چه بعضی گمان میکنند برای
عامه مفید است ولی بر عکس ضرر دارد اگر بر قسم خرج و اتلاف اموال فایده داشت و ملاحظه قیمت جات
کار در میان نبود بهترین طریقهٔ تمول برای ملت سوزاندن خانه‌ها و کارخانه‌ها و ابنیهٔ عامه و خراب
کردن راههای آهن و بنادر و خطوط تلگراف بود شکی نیست که اگر چنین کاری وقوع می یافت
صنایع بنائی و مهندسی رواج خوبی میگرفت و فایدهٔ زیادی بصاحبان آن صنایع عاید میشد
ولی در عوض تمام مردم متضرر شده و خانه خراب میگشتند بعد از حریق بزرگی که در شیکاگو واقع شد
یکی از روزنامه‌های امریکا نوشته بود این واقعه برای بنائی خیلی چیز خوبی بوده است گویا نویسندهٔ
آن روزنامه فراموش کرده بود که آنقدر که بناها و معمارها از سوختن آن بناها فایده بردند بهمان قدر
بلکه مبلغی بیشتر صاحب آن بنا متضرر شد مسیو باستیات مثال خیلی خوبی برای توضیح این مسئله
زده و ما مطلب خود را بکلام او ختم میکنیم میگوید آیا دیده‌اید فلان دکاندار را که چقدر متغیر میشود
وقتیکه پسرش از روی بی احتیاطی یک جام شیشهٔ پنجرهٔ دکان را میشکند اگر در چنین وقتی حاضر بوده‌اید
البته ملاحظه کرده‌اید که تمام ناظرین اگرچه سی نفر باشند یکی یکی این عبارت معمول را برای تسلای

خاطر دکاندار بیچاره میگویند که عیب ندارد هر کسی باید نان بخورد اگر شیشه نشکنند پس شیشه گرها از کجا نان بخورند

این عبارت معنی دارد که خوبست در اینجا بیان کنیم فرض کنید که قیمت جام شیشه شش قران

باشد در اینصورت میگویند اینواقعه شش قران برای تجارت شیشه گر نفع داشته است منهم

قبول دارم این حرف حسابی است شیشه گر می آید و شیشه را کار میگذارد و شش قران را میگیرد

و در دلش با آن طفل بی احتیاط که شیشه را شکسته است دعا میکند این چیزیست که همه کس می بیند

اما اگر از اینواقعه شما میخواهید نتیجه بگیرید که شکستن شیشه کار خوبی است و باعث رواج پول و

تشویق صنعت میشود آنوقت من خواهم گفت که چنین نیست زیرا که شما از آنچه می بینید این

نتیجه را میگیرید ولی این کار اثرها هم دارد که شما نمی بینید وصفت آن نیست مثلا شما نمی بینید

که آن دکاندار شش قران خرج این کار کرده و آنرا بکار دیگر نمیتواند بزند و نمی بینید که اگر

خرج این شیشه برای او تراشیده نشده بود ممکن بود کفشهای کهنه اش را نو کند یا اینکه کتابی

به کتابخانه اش بیفزاید مختصر آن شش قران را میتوانست صرف کاری بکند که اینواقعه مانع

آن شده است

حالا ببینیم اینواقعه برای کلیه صنعت چه اثر داشته آنچه بظاهر دیده میشود اینست که صنعت

شیشه گر شش قران ترقی کرده اما اگر این شیشه نشکسته بود دکاندار کفش یا چیز دیگر منجر بنبازار

صنعت کفش دوز یا صنعت دیگر ترقی میکرد اینهم آن جزئی است که دیده نمیشود و کسی ملتفت
آن نیست حال اگر این نکات و مطالب ظاهری و باطنی را ملاحظه کنیم و بسنجیم ملتفت میشویم که شکستن
ونشکستن شیشه هیچکدام اثری بر صنعت و تجارت ندارد چیزیکه هست اینست که اگر دکاندار ایجاد
شیشه اش بشکند شش قران از کیسه اش میرود و تجربه اش هم باز همان حالت اولی است
اما اگر شیشه نشکند میتواند با آن شش قران کفش بخرد آنوقت هم کفشش نو شده هم تجربه اش
صحیح و سالم مانده است انتهی کلام مسیو باستیات

از این مثل بخوبی معلوم میشود که کسانیکه میگویند پول خرجی و عیاشی خوبست برای تجارت فایده دارد
چقدر اشتباه کرده اند

اگر شخص قوانین اولیه اکونومی را بداند ملتفت میشود که بواسطه خرج بیمعنی و اسراف و تبذیر ملت
هیچ فایده نمیبرد ولی اگر بخواهیم بیشتر در این مطلب تحقیق کنیم باید اول شغلهای سرمایه را بیان نمائیم
و چون این مسئله خود شعبه از علم اکونومی پلیتیک است در فصل جداگانه آنرا شرح میدهیم

فصل سیم

در باب سرمایه

کاهی از اوقات بر مردم مشتبه میشود و سرمایه و پول را یکی میدانند و اگر چنین بود آنوقت سرمایه

نمیتوانستیم یکی از لوازم ثلاثهٔ ثروت بدانیم زیرا که پول خودش برای تحصیل ثروت فایده ندارد
در چند صفحه قبل فایده و شغل پول را بیان کردیم و اگر آن شرح بخاطر باشد واضح میشود که پول
نه ثروت و نه سرمایه است این مطلب را همیشه باید بخاطر داشت که پول مقیاس ارزش و
وسیلهٔ معامله است بعبارة اخری پول چیزی است که برضایت عامه منتخب شده است
که میزانی باشد که بواسطهٔ آن ارزش تمام اشیاء دیگر را توان معلوم کرد پس پول را میتوان
با تمام اشیاء دیگر معاوضه نمود

تعریف سرمایه تعریف سرمایه را باینطور میتوان کرد که سرمایه جزئی است از ثروت
که کنار گذاشته میشود از برای اینکه بعد با تحصیل ثروت امداد نماید گاهی اوقات ایراد میکنند
که سرمایه همیشه برای تحصیل ثروت لازم نیست زیرا که مثلاً یکنفر وحشی میتواند میوه ها و
علف ها را که غذای او است جمع کند و برای این کار احتیاج ندارد که سابق چیزی ذخیره داشته
باشد یا اینکه مرد تنهائی اگر بجزیره بفتد میتواند کم کم در آن زمین کار کند و ثروت بدست آورد
ولی این ایراد صحیح نیست و مغلطه است زیرا که همان وقتیکه وحشی ترتیب سنگ چخماق میدهد
باز سرمایه برای خود درست میکند و کلیتاً میتوان گفت که در حالت حالیه و صنایع جدیده سرمایه
یکی از لوازم حصول ثروت است مثلاً عمل زراعت مجری نمیشود مگر اینکه صاحب کار پیش

ثروتی جمع کرده باشد و حالا بواسطهٔ آن عمله جات را نگاهداری کند زیرا که چندین ماه طول کشد
تا آن تخمی که بزمین فشانده‌اند قسمت حاصل شود و ظاهر است که کارگرها نمیتوانند از آنچه بر سر آن کار
میکنند و بعدها حاصل خواهد داد تغذیه نمایند بلکه ثروتی که از زحمت خودشان یا زحمت دیگری سابقا
حاصل کرده آنها را نگاهداری میکند این ثروت را سرمایه میگویند و بنابر این آشکارتر بود که چگونه
ثروتی که از زحمت گذشته حاصل شده بتحصیل ثروت آینده کمک میکند زیرا که مستاجرین عوض
اینکه مزد عمله جات خود را بپول بدهند مقداری گندم یا سیب زمینی یا جو و امثال آن میدادند
و این را مزد جنسی مینامیدند ولی حالا مستاجر ثروت خود را تحویل بپول میکند و آن قسمتی از
ثروت را هم که باید بعمله جات مزد بدهد بپول داده میکند این پول نمایندهٔ ثروتی است که
سابقا جمع شده و از برای تحصیل ثروت آینده همان فایدهٔ جنس را که پیشتر بعمله جات میدادند
دارد پس باید ملتفت بود که آن ثروتی که بطور مزد میان عمله جات با منفعت قسمت میشود سرمایه است
و چون عمله جات را در حین اینکه مشغول تحصیل ثروت آینده میباشند غذا میدهد و نگاهداری
میکند لهذا فایدهٔ عمده برای تحصیل ثروت دارد و نیز باید ملتفت بود که آن پولی که بعمله جات میدهند
سرمایه نیست غذا و لباس و چیزهای دیگری که این پول را با آن معاوضه میکنند سرمایه است
طلا و نقره از خود نمیتواند عمله نگاهداری کند و هیچ ثمری بر آنها مترتب نیست مگر اینکه بتوان

آنها را با لوازم زندگی معاوضه نمود در زمانیکه قشون ناپلیون از مسکو با نهایت پریشانی و سختی مراجعت
کرد چون کار حمل و نقل مشکل بود مجبور شدند صندوق پول را دور بیندازند بعضی از سربازان
قدری از پول آنرا برداشته جیبها و خرجین های سربازی شانرا از آن پر کردند ولی مدت
زیادی آنرا نگاه نداشتند زیرا که برای تخفیف رنج و صدمات آنها هیچ فائده نداشت بلکه
سنگینی آن بیشتر باعث صدمه میشد پس زودی آنرا روی برف انداختند و دوش خود را از
بار سنگین فارغ ساختند اینواقعه واضح میکند که پول را اگر نتوان با چیزهائیکه حافظ حیات
یا باعث ازدیاد لذات است معاوضه نمود هیچ فایده ندارد و هیچ کار نمیخورد

یکی از علما موسوم به مستر هنری جرج کتابی نوشته باسم (ترقی و فقر) در آنجا میگوید اصلاً
غلط است که بگویند مزد ها از سرمایه داده میشود و میگوید که مزد عمله را از قیمت آنچیزیکه کارش
حاصل میکند میدهند یعنی که کار خود اجر خودش را در می آورد مثلاً اگر کارگر تخم کننده را
هفته یک تومان بدهند برای اینست که قیمت زمین تخم شده از قیمت زمین تخم نشده بیشتر است بعبارة
اخری کارگر ثروتی ایجاد کرده و آن ثروت یا قسمتی از آن مزد کار اوست در جواب
این اعتراض گوئیم یقین است که سرچشمه اصلی مزد و منفعت قیمت آنچیزی است که از ترکیب
کار و سرمایه حاصل میشود اما صاحب سرمایه کاری را متعهد میشود که احتمال خطر هم در آن میرود

مثلاً چندین ماه و گاهی چندین سال قبل از آنکه حاصل کار دست بدهد بعمله جات مزد میدهد
در صورتیکه ممکن است بعد از دادن این مزدها حاصلش بفروش نرسد پس واضح است که او
این مزدها را از سرمایه داده است یعنی از آن ثروتی که پس اندازی کرده مخصوص اینکه بتحصیل
ثروت آینده امداد کند مثلاً صاحب سرمایه مزد میدهد که قطعه زمینی برای او گندم بکارند
جهت اینکه اینکار را میکند اینست که امید دارد که گندم را میفروشد و از قیمت آن مزد عمله
جات را که داده برمیدارد و یک نفعی بعلاوه حاصل میکند اما ممکن است این امید برآورده
نشود مگر که بیاید سرمای بیموقعی شود و حاصل را آسیب زند و خراب شود اگر بنا بود مزد عمله
جات را از قیمت حاصل کار آنها بدهند در آنحال میبایست کارگرهائی که آن گندم را کاشته اند
هیچ چیز نگیرند حال آنکه چنین چیزی نیست و عمله جات نمیتوانند این خطر را بعهده بگیرند زیرا که
ذخیره ندارند که اگر کارشان حاصلی نداد با آن بتوانند سر کنند و بهمین جهت مجبورند که کارشان را
بصاحب سرمایه بفروشند و چون اضطراراً باید اینکار را بکنند کارشان را هم ارزانتر میفروشند
ولی این فایده برای آنها حاصل میشود که خواه کار حاصل داشته باشد خواه نداشته باشد آنها مزد هفتگی
مرسومی دارند

بعضی از علمای اکنومی سرمایه را که صرف مزد میشود سرمایه مزد مینامند ولی از این عبارت نباید

چنین استنباط کرد که هر سرمایه داری سرمایهٔ مخصوصی دارد که باید وقف ادای مزد کند و بکار دیگر نزند بلکه معنی آن اینست که در صورتیکه صنایع تغییر زیاد نکند هر صنعتی سرمایه مزد لازم دارد و باید با سایر سرمایه هایش یعنی با ابنیه و آلات و ادوات و مصالح تناسبی داشته باشد یعنی هرگاه در صنایع تغییرات بزرگ واقع نشود هر قدر که سرمایه های دیگر افزایش پیدا کنند سرمایه مزد هم بطور لزوم ازدیاد حاصل مینماید و نیز باید ملتفت بود که ثروتی که در راه مزد صرف میشود تماماً بکار نگاهداری عمله جات با منفعت نمیرود بلکه مقدار زیادی از آن مابین کسانیکه کارشان بی حاصل است تقسیم میشود پس فقط آن قسمتی از سرمایهٔ مزد که نگاهداری عمله جات با منفعت را میکند حقیقةً سرمایه است بنابراین سرمایهٔ مزد بدو قسمت عمده منقسم میشود یکی آنکه نگاهداری عمله جات با منفعت را مینماید و آنرا میتوان جزئی از سرمایهٔ کلی مملکت [illegible] دیگر آنکه آن قسمتی که عمله جاتی را نگاهداری میکند که کارشان موجد ثروت نیست و آن خرج بی حاصلی است

سرمایه علاوه بر اینکه از عمله جات نگاهداری میکند فواید دیگر هم بجهت تحصیل ثروت و مکنت دارد چون هر ثروتی که کنار گذاشته شود برای امداد تحصیل ثروت آنرا سرمایه میگویند پس ابنیه و چرخها و آلات و ادوات که به تحصیل ثروت کمک میکنند نیز جزء سرمایه محسوب میشود مثلاً بسیاری از صنایع را نمیتوان بخوبی از پیش برد مگر بواسطه برپا کردن کارخانه ها و بناهای بزرگ و چرخهای

پر مخارج و از آنجمله است صنعت ساختن پارچه پشمی در اینصورت صاحب کارخانه علاوه بر مبلغی

که برای دادن اجرت لازم دارد باید مبلغ گزافی هم سرمایه خرج ابنیه و آلات و چرخها

بکند نباید تصور کرد که تمام ثروت صاحب کارخانه سرمایه است یک جزئی از ثروت او

هم خرج تفننات و عیش و عشرت میشود و فقط آن جزئی از ثروتش را که مخصوص تحصیل ثروت

تازه میکند سرمایه میتوان نامید مستر میل که یکی از علمای انگلیس است میگوید فایده

سرمایه برای تحصیل ثروت اینست که اسباب و آلات و مصالحی که کارگر لازم دارد فراهم

میکند و آنرا حراست مینماید و در هنگام مشغولی غذا میدهد و به نگاهداری آن میپردازد و اینست نتیجه

زحمت گذشته و حاصل آن باید برای زحمت آتیه بکار آورد پس هر چیزی که باین مقصود بر خورد آنرا

سرمایه میگویند

سابق گفتیم که آن قسمتی از ثروت که صاحب کارخانه خرج چیزهای غیر لازم و عیش و تفنن

میکند سرمایه نیست و فقط آن جزئی از ثروت که در راه تحصیل ثروت جدید صرف شود و اسباب

نگاهداری عمله جات است مثلاً اگر شخص پنجاه تومان یراق بخرد میتوان گفت که این پنجاه تومان

از عمله جات را تا باقی نگاهداری میکند و بنابراین بطور سرمایه استعمال شده و بعین مثل اینست که

صاحب کارخانه آنرا صرف عمله جات خود کرده باشد

لکن ممکن است آنرا گمان کنند که بشود آن قسمتی که صرف تفننات میشود اسباب نگاهداری عمله جات

از برای جواب این ایراد باید یکی از مهم ترین مطالبی را که در باب سرمایه گفته شده و خوانندهٔ
باید بخوبی آنرا ملتفت شود بیان نمائیم و آن مطلب اینست

در باب اینکه طلب اشیاء طلب کار نیست

یعنی هر وقت که کسی شیئی طلب میکند و آنرا میخرد کار طلب نکرده یعنی اسباب تشویق کار
نشده است بجهت اینکه فقط آن سرمایه که مستقیماً وقف اجرت کارگر کرده شده کار را طلب میکند
یعنی کارگر را بکار وا میدارد   از برای توضیح این مطلب چند مثال دیگر ذکر میکنیم فرض میکنیم
که صاحب کارخانه پارچه بافی معتاد باشد که در سال پنجاه تومان خرج یراق کند بعضی مردم میگویند
چه فرق میکند چه صاحب کارخانه این پنجاه تومان را صرف یراق کند چه صرف نگاهداری عمله جات
خود بجهت اینکه اگر صرف یراق هم بکند باز آن پنجاه تومان اسباب نگاهداری عمله جات یراق
بافی شده و مثل اینست که صرف عمله جات پارچه بافی شده باشد و اگر خریدن یراق را موقوف
کند و پولش را صرف عمله جات پارچه بافی نماید فقط آن پنجاه تومان از عمله جات یراق بافی
منتقل بعمله جات پارچه بافی شده و بهر حال صرف نگاهداری عمله جات شده عمله جات پارچه
بافی نباشد عمله جات یراق بافی باشد از برای یافتن جواب این مسئله باید ملاحظه کنیم که اگر صاحب
کارخانه خریدن یراق را موقوف کند و در عوض عمله جات پارچه بافی خود را زیاد کند از رو[illegible]

چه خواهد بود صاحب کارخانه یراق بافی چون مشتری یراقش کمتر شده از سرمایه خود مقداری که
بهمان تخفیف مشتری برمیدارد و چون حقی ندارد که آن صاحب کارخانه آن مقدار سرمایه بیکار
بگذارد ناچار برای جلب منفعت آنرا در صنعت دیگری بکار می اندازد و این سرمایه غیر از آن
سرمایه ایست که مشتری سابق یعنی صاحب کارخانه پارچه بافی حالا صرف زیاد کردن عمله جات خود
میکند آن سرمایه ایست جداگانه و این هم سرمایه ایست علیحده و حالا بجای اینکه پنجاه تومان
برای نگاهداری عمله جات صرف شود صد تومان صرف میشود پس سرمایه از عمله جات یراق
بافی بعمله جات پارچه بافی منتقل نشده بلکه عده عمله جات پارچه بافی زیاد شده و علاوه بر آن
عده از عمله جات یراق بافی مشغول صنعت دیگر شده اند

پس معلوم شد اشخاصی که میگویند عیاشی و تفنن برای تجارت خوبست اشتباه کرده اند و بعلاوه
عمله جات از عیاشی و تفنن فایده نمیرسد علاوه بر این اگر پولی که صرف عیش و تفنن میشود از راه
زراعت پیدا شده باشد برای عمله جات از دو راه ضرر دارد یکی آنکه از قرار امثال فوق
آن مقدار پولی که صرف تفنن و عیش میشود همانقدر از اجرت عمله جات کم میکند چنانکه دیدیم
که پنجاه تومان را اگر صرف یراق نکنند صد تومان میشود دیگر آنکه تحصیل ثروت مانع میشود
و بنابراین سرمایه جدید بدست نمی آید

مطلب اخیر را بواسطهٔ مثال دیگر توضیح میکنیم و آن نیز مؤید این گفته میشود که طلب اشیا طلب
کار نیست فرض میکنیم زارعی گندم خود را بفروشد برای اینکه بعضی اشیا بخرد اگر این اشیا
چیزهائی باشد که بطور بیحاصلی صرف شود میتوان گفت مبلغی معادل قیمت آنها از سرمایهٔ مملکت کم
شده اما اگر براه باحاصلی صرف شود سرمایهٔ مملکت زیاد میشود بعبارة اخری اگر زارع با پول
گندم خود مخمل بخرد این معامله از هیچ راه بتحصیل ثروت کمکی نمیکند مبلغی معادل قیمت آن بدون هیچ
حاصل و ثمری صرف شده است ولی اگر آن زارع پولی را که از فروش گندم تحصیل میکند
صرف نگاهداری عمله جات بکند ایشان آن پول را صرف تحصیل لوازم زندگی مینمایند و این
خرج باحاصلی است زیرا که بهنگام مشغولی عمله از او نگاهداری میکند پس در صورت اول
خرید مخمل خرج تفنن و لذت زارع ثمری ندارد اما در صورت ثانی که عمله جات آن پول را صرف
خریدن نان و گوشت میکنند اسباب تحصیل ثروت جدید میشود

آن جزئی از ثروت که عبارت از چیزهای غیر لازم و تفننات باشد نمیتوان آنرا بطور سود
مندی صرف کرد بنابراین صرف آنها از سرمایهٔ مملکت میکاهد زیرا که سرمایه آن جزئی
از ثروت است که کنار گذاشته شود برای امداد بتحصیل ثروت جدید لکن بعضی میگویند
سبب این کاسته شدن سرمایه اشخاصی هستند که آن اشیاء تفننی را میسازند نه اشخاصی که

آنهارا میخرند جواب این حرف اینست که اگر مردم اشیاء تفننی را طلب میکردند و آنهارا میخریدند
کسی هم آنهارا میساخت پس وقتیکه شخص شیئی طلب میکند نه اینست که عمله جات بیکار را
بکار انداخته بلکه معلوم کرده است که عمله جات باید بچه کار مشغول شوند اگر مردم چیزهای لازم را
طلب کنند عمله جات میدانند که باید مشغول ساختن لوازم زندگی باشند اگر مردم به تفننات
میل کنند عمله جات میفهمند که باید بساختن تفننات بپردازند

مثال دیگر فرض میکنیم مالک یک تصویر با قیمتی قصد فروش آنرا میکند برای اینکه جواهر بخرد
و زینت خود قرار دهد حال میگوئیم که اگر اینکار صورت وقوع بیابد اثرش بر سرمایه نژاد
و حالت عمله جات بعینه مثل اینست که بواسطه حادثهٔ آن تصویر پاره شود و خرید جواهر هم میسر نشود
بجهت اینکه اگر تصویر خراب میشد معادل قیمت آن از طلب جواهر کاسته میشد و جواهرساز
معادل همان مبلغ از سرمایه جواهرسازی خود برمیداشت و برای اینکه آن پول بیکار نماند آنرا از
سرمایه خود قرار داده بکار دیگری انداخت بنابراین سرمایه مملکت تخفیف و نه ازدیاد می یافت
ثابت کردیم که خرید اشیاء تفننی اثر مفیدی بر سرمایه نژاد و حالت عمله ندارد اما یک مطلب دیگر هم
هست که باید آنرا ملاحظه کرد اگر زارعی بعوض اینکه برای ترقی زمین خود دویست تومان صرف
نگاهداری عمله کند برود همان مبلغ را صرف نقاشی و کاغذ چسبانیدن و زینت کردن دیوارها

خانهٔ خود نماید بهر حال دویست تومان مستقیماً بکیسهٔ عمله جات رفته و شاید بعضی خیال کنند که در هر صورت بمصرف رسیدن آن پول برای عمله جات مفید بوده است اما باید دانست که اینطور نیست نتیجهٔ حاصل در هر صورت یکی است اما نتیجهٔ آجل یکی نیست و بعدها تفاوت میکند بجهت اینکه اگر آن دویست تومان خرج عمله جات زراعت بشود آن عمله جات باز تحصیل ثروت جدید میکنند و از آن ثروت باز سرمایه میتوان ترتیب داد و سرمایهٔ مزد باز زیاد میشود ولی در صورتیکه آن پول صرف زینت خانه شود فایدهٔ عمله جات در همان آنی است که مزد را میگیرند و بعدها فایدهٔ بر آن مترتب نیست زیرا که صنعت آنها باعث تحصیل ثروت نمیشود و بنابراین سرمایهٔ مملکت را زیاد نمیکند

در باب اینکه سرمایه نتیجهٔ پس اندازی است

از مطالبی که تا بحال گفته ایم استنباط میتوان کرد که سرمایه از خراجی حاصل نمیشود بلکه نتیجهٔ پس اندازی است و مردمان مبذر که مال شان را صرف عیش و عشرت میکنند از سرمایهٔ مملکت میکاهند و بنابراین کسیکه میگوید ول خرجی برای تجارت خوبست از وضع سرمایه اطلاع درستی ندارد مثلاً اگر در زمستان دو خروار زغال صرف کنند برای اینکه در گرمخانه خیار عمل آورند ثروتی معادل با قیمت آن زغال بیهوده تلف شده و فقط نفعی که از آن حاصل میشود اینست که چند دقیقه طعم

خوشی به نقطه چند نفر میرسد واگر همان زغال را در ذوب کردن آهن یا بخار کردن آب صرف
کرده بودند حاصل آن خیلی زیادتر بود پس تمام خرجهای بعضی از سرمایه مملکت میکاهد و بنابر
صدقه دادن بعمله جات چندان فایده ندارد و اگر همان پول را در راهی خرج کنند که ثروتی
از آن حاصل شود بهتر است بجهت اینکه سرمایه مملکت را زیاد می کند و چون سرمایه مملکت زیاد
شد بر سرمایه مزد افزوده میشود و از اینراه بعمله فایده میرسد

اگرچه گفتیم سرمایه نتیجه پس اندازی است ولی نباید گمان کرد که فقط روی هم گذاشتن ثروت
سرمایه مملکت را زیاد میکند بلکه سرمایه را هم باید بمصرف رسانید تا شغل خودش را بجا بیاورد
و فایده اش را ببخشد و باید بخاطر داشت که سرمایه آن جزئی از ثروت است که کار میکند از
برای اینکه تحصیل ثروت جدید کمک بکند و راه کمک آن اینست که برای غذا دادن و نگاهداری
و حفظ و حمایت و تحصیل آلات و ادوات و مصالح عمله جات صرف شود نه اینکه در صندوق بماند
و اگر این مسئله را شخص بخاطر داشته باشد ملتفت میشود که اگر بخواهند از سرمایه فایده ببرند جای
باید آنرا صرف بکنند و تلف نمایند مثلاً غذائیکه از عمله نگاهداری میکنند فوراً تلف میشود
ابنیه و چیزها را الا اینکه بکار لازم ارزند از جا خراب و ضایع میشود و از اینکار گریزی نیست
اگر شخص قدری توجه کند ملتفت میشود که آن سرمایه که خرج غذا دادن عمله جات میشود فایده و ثمرش

با سرمایه که صرف ابنیه و چرخها و آلات میشود خیلی فرق دارد و از اینجاست که سرمایه را
منقسم بدو قسم نموده‌اند یکی آن جزئی از سرمایه که صرف غذای عمله‌جات و سوخت زغال و امثال
آن میشود و آن سرمایه را بیش از یکدفعه نمیتوان بکار انداخت مثلاً غذائی که برای عمله تهیه میشود
همینکه صرف شد دیگر نمیتوان دوباره آنرا بمصرف رسانید این جزء از سرمایه را سرمایهٔ متحرک مینامند زیرا که
بیک حال نمی ماند

علاوه بر سرمایه که تهیهٔ غذا و سوخت و مصالح را میکند در غالب صنایع یک قسم دیگر سرمایه هم
هست که صرف ابنیه و چرخها و آلات میشود و آن سرمایه دوامش بیشتر است مثلاً آلت
تخم سالها زمین را تخم میکند و مدتی طول میکشد تا ضایع شود و همچنین ابنیه که برای عمله‌جات
و آلات و اسباب آنها ساخته میشود سالیان دراز برپاست این قسم سرمایه که دوامش زیاد است
و از یکدفعه استعمال از حیز انتفاع نمی افتد موسوم به سرمایهٔ ثابت است

در وقتیکه کسی سرمایهٔ متحرک بکار بیندازد محصولی که از آن سرمایه حاصل میشود تلافی آن سرمایه که
خرج شده میکند بعلاوهٔ مقداری نفع ولی اگر سرمایه ثابت باشد تلافی آن تدریج میشود مثلاً
زارعی که مقداری سرمایه خرج تغذیهٔ عمله‌جات و بذر و غیره کرده همینکه گندم را که محصول فوری
کار عمله‌جات است بفروش رسانید مخارج خود را بعلاوهٔ مبلغی نفع بدست می آورد ولی اگر

یک آلت تخم نجار تحصیل کند سالها آنرا استعمال مینماید و هرسال مبلغی عایدش میشود و آن
خرجی که کرده متدرجاً تلافی میشود

از این مطلب معلوم میشود که چرا وقتیکه سرمایهٔ متحرک بدل بسرمایهٔ ثابت میشود غالباً بعمله جات
ضرر وارد می‌آید زیرا که از قرار شرح سابق سرمایهٔ مزد یعنی آن مبلغ پولی که بعمله جات داده میشود
سرمایهٔ متحرک است بنابرین هرچیزیکه باعث تخفیف سرمایهٔ متحرک شود از سرمایهٔ مزد نیز میکاهد
مثلاً اگر صاحب کارخانه هزار تومان سرمایهٔ متحرک را بردارد و با آن چرخ و اسباب بخرد عدهٔ
زیادی از اشخاص بیکار میمانند و ناچار راضی میشوند که مزد خودشان را ارزانتر کنند ولی غالباً
این ضرر و خسارت موقتی است و تبدیل سرمایهٔ متحرک بسرمایهٔ ثابت عاقبت مفید میشود چرا که
استعمال چرخها و آلات قوهٔ محصولیهٔ عمل را زیاد میکند و بنابراین سبب افزایش سرمایه میگردد
و باینواسطه بالمآل سرمایهٔ مزد هم زیاد خواهد شد مثلاً وقتیکه میخواستند در مملکت انگلیس راه آهن
بسازند سرمایهٔ آنرا از سرمایهٔ متحرک مملکت برداشتند یعنی که سرمایهٔ مزد عمله جات کم شده
باینجهت خیلی صدمه بایشان وارد آمد اما در عوض بواسطه ساخته شدن راه آهن ثروت مملکت
انگلیس خیلی ترقی کرد و نتیجه این شد که احتیاج مردم بعمله جات زیاد شد و مزدها بالا رفت بنابراین
آن خسارتی که ابتدا بعمله جات وارد آمده بود در کمال خوبی تلافی شد

از سال هزار و هشتصد و هفتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت میلادی استعمال چرخها
و آلات خیلی ترقی کرده و از عدهٔ عمله جات کاسته است بعبارهٔ اخری مقدار زیادی از سرمایه متحرک بسرمایه
ثابت مبدل شده و بنابرین مبلغ سرمایهٔ فرد بالنسبه بسایر سرمایه های مملکت نقصان یافته است
حال چند مثال میزنیم تا میزانی بدست بیاید در ساختن کفش و چکمه یک سدس کارگر سابق
لازم بود حالا لازم است در آسیا کردن گندم یک ربع کار سابق لزوم دارد یعنی اگر
سابق چهار نفر لازم بود حالا یک نفر کافیست در ساختن آلات زراعتی انگاریرا که سابق
دوازده هزار نفر میکردند در سنه ۱۸۸۰ ششصد نفر انجام میدادند در سنه ۱۸۷۰ در کشتی های بخار هر هزار خروار
بار پانزده نفر آدم لازم داشت در سنه ۱۸۸۰ فقط نه نفر کافی بود در صنعت ریسمان بافی در
سنه ۱۸۷۰ چرخ ریسمان بافی دقیقهٔ چهار هزار دفعه گردش میکرد در سال ۱۸۸۰ هر دقیقهٔ ده هزار مرتبه
رسید این وقایع و وقایع دیگر شبیه باینها در تمام صنایع تغییراتی بروز داده که خیلی شباهت
دارد بآن حالتی که بعد از دخول چرخ بخار پیدا شد یعنی که روی هم رفته مملکت متمول تر شده
و فایدهٔ عامه که از آن حاصل شده شامل طبقات عمله جات نیز هست ولی چون در بعضی
صنایع چرخها و آلات بکلی جای عمله جات را گرفته باینجهت بر آنها سخت گذشته است زیرا که
چون احتیاج مردم بعمله جات کم شد ناچار کارگرهائیکه بالنسبه بهنیره و بی قوه و بی امانت و بی استعداد

میباشند از کاری افتند و کسی بآنها رجوع نمیکند باین واسطه است که در زمستانهای سنه ۱۸۸۶
و سنه ۱۸۸۷ و سنه ۱۸۸۸ در لندن و در بسیاری از شهرهای پر جمعیت انگلیس اشخاص زیادی بودند که هیچ کار
نداشتند و بیکار میگردیدند

سابق گفتیم که سرمایه نتیجه پس اندازی است پس ازدیاد سرمایه دلیل بر ازدیاد پس اندازی است
میل مردم به پس اندازی برحسب اختلاف ولایات و ازمنه مختلف میشود و غالباً دو چیز مردم را
به پس اندازی وامیدارد یکی احتیاط و تأمل بینی و دیگر میل دارا بودن املاک در مملکت انگلیس
این هر دو سبب موجود است و قدری بواسطه اینست که در آنجا جان و مال مردم محفوظ است
و همه کس اطمینان دارد که میتواند مالش را نگاه بدارد در میان جماعات غیر متمدن کم اتفاق
می افتد که مردم میل به پس اندازی پیدا کنند بجهت اینکه مردمان غیر متمدن تأمل اندیش و پیش
بینی ندارند تمام بفکر حال میباشند و باندیشه استقبال نیستند در بعضی جاها هم محفوظ بودن جان
و مال مانع پس اندازی میشود چنانکه در ممالکی که حکومت درستی در میان نیست صاحب مال هیچ وقت
خاطر جمع نیست که بتواند اموال خود را نگاه بدارد ممکن است همسایگان و رفقا بر مال او حسد برند و اگر
موقع بدست بیاورند آنرا از چنگ او بیرون آورند در اینصورت کسی بخیال نمی افتد که پس اندازی کند
و بجمع مال بپردازد

کمپانیهای شراکت

در مملکتی مثل انگلیس چون باقسام مختلف میتوان سرمایه را بکار انداخت میل مردم به پس اندازی زیاد است مثلا اگر مرد نوکر بابی صد تومان پس انداز کرده باشد نه فرصت دارد که آنرا بکار بیندازد و نه سررشته اما میتواند آنرا در یک کمپانی شراکتی بگذارد و آن کمپانی شغلش اینست که سرمایه های کوچک از اشخاص متعدد جمع میکند تا مبلغ کلی مهیا میشود و آنرا بکار می اندازد پس معلوم شد که کمپانیهای شراکت برای مملکت خوب است زیرا که کار را برای مردم سهل میکند که اگر سرمایه داشته باشند آنرا بکار بگذارند و بتوانند فایده از آن ببرند از این مطلب معلوم میشود که اگر مردم اطمینان بمال و جان خود داشته باشند چقدر سرمایه زیاد میشود و برعکس بی اعتمادی مردم چقدر کار را عقب می اندازد مثلا چند سال پیش بسیاری از کمپانیها ورشکست شدند و سهم داران آن ضررهای کلی کشیدند و بعضی خانه خراب شدند و این مسئله کلیه مردم را بی اعتماد کرد بطوریکه اگر شخصی امساک کرده و مبلغی پول پس اندازی نموده بود اگر باو میگفتند بیا پولت را در کمپانی بگذار میگفت هرگز چنین کاری نمیکنم و پولم را بخطر نمی اندازم ندیدید فلان و فلان چطور پولشانرا در کمپانی گذاشتند و تماما سوخت شد اما افسوس که این احتیاطها بزودی طرف میشود و شیادان متقلب بکلمات دلفریب مردم را میفریبند و پول سرمایه دارانرا از جیب آنها بیرون آورده تناول میکنند

زیادتی سرمایه

بعضی اشخاص گمان میکنند که منفعت از زیاد سرمایه ضرری ندارد و میگویند اگر و شکست کمپانیها
و ل خرجیهای دیگر نبود سرمایه زیادتی میگردد و بدرجه میرسید که دیگر بکار انداختن آن ممکن نمیشد ولی
اشخاصیکه این خیال را میکنند حقیقت حال سرمایه را نفهمیده اند والا از زیادتی سرمایه نمیترسیدند مکرر
گفته ایم که سرمایه آن قسمتی از ثروت است که کنار گذاشته شود برای امداد تحصیل ثروت جدید با نظر این
که حفظ و حمایت آلات و ادوات و مصالح و غذای عمله جات را فراهم کند و از آنها نگاهداری نماید
در صورت اگر سرمایه زیاد شود مصرف کارهای جدید خواهد رسید یا اینکه در صنایع موجود صرف
خواهد شد و در هر صورت سرمایه متحرک زیاد میشود و بواسطه بر سرمایه مزد داده میشود و از عده
زیادتری از عمله جات میتوان نگاهداری کرد یا اینکه مزد عمله ها را میتوان افزود
پس مبرهن شد که هرچه سرمایه زیاد شود حالت فقرا بهبودی می یابد و از همین مطلب نیز میتوان
نتایج مهمه گرفت و از انجمله است این مسئله که کسانیکه صدقه و خیرات میدهند چندان خیری
بعامه نمیرسانند و خیر کلی آنست که سرمایه داران هم بخودشان و هم بعامه ناس میرسانند علاوه
بر آنکه خیرات دهندگان مردم را به تنبلی وامیدارند و سرمایه داران مردم را مشغول کار میکنند
مطالب عمده متعلقه به تحصیل ثروت را در سه فصل بعنوان زمین و کار و سرمایه بیان نمودیم اگرچه هم

خواص سرمایه برای مبتدی اشکال دارد ولی رفع آن اشکالات لازم است زیرا که اگر شخص آن مطالب را ملتفت نشود مسائل مشکله که در قسمت ثانی در باب تقسیم ثروت بیان خواهیم کرد نخواهد فهمید

(قسمت ثانی)

معاملهٔ ثروت

مقدمات

اولاً باید دانست که معاملهٔ ثروت وقتی صورت وقوع می‌یابد که املاک باشخاص منفرد متعلق باشند
نه بر جماعات اگر همه مردم یگانگی داشته باشند و مثل برادر و خویش شریک المال باشند معاملهٔ ثروت
هرگز واقع نمیشود بجهت آنکه در آنصورت هیچکس مالک هیچ چیز نیست و هر چه موجود است بهمه
تعلق دارد و از طرف دیگر هیچکس هم محتاج نیست زیرا که هرکس خانه یا ملکی داشته باشد آنرا [illegible]
ده چه آنرا تسلیم مرشد میکند و او آنرا میان جمع قسمت کرده بهر یک چیزی بفراخور احتیاجش میدهد
اینوضع که مجملاً از آن شرح دادیم اگر معمول میگشت آمال سوسیالیست‌ها که فرقه هستند در [illegible]
که طالب مساوات مابین تمام خلق میباشند برآورده میشد و اگر چه املاک بیکار و ضایع نمیماند ولی
معاملهٔ ثروت در میان نمیبود زیرا که در آنصورت ثروت مشترک مابین تمام خلق بود و چیزی که
مابین همه کس مشترک باشد نمیتوان آنرا معامله کرد پس معلوم میشود که برای معاملهٔ ثروت لازم است
که اشیاء و املاک متعلق باشخاص منفرد باشد

اگر چه بر حسب ظاهر مناسب مینماید که قبل از بیان معاملهٔ ثروت از تقسیم ثروت در میان بعضی

از طبقات مردم گفتگو کنیم ولی ما درین کتاب بعکس این ترتیب رفتار کردیم و بجهت سهولت
فهم مطالب بعضی مسائل را پیش انداختیم اکنون خوبست که قبل از فراغت از ذکر مقدمات
مجدداً از عقاید سوسیالیست‌ها که در فوق اشاره از آن شد ذکری بکنیم پس گوئیم اصل بنای
سوسیالیسم یعنی عقیدهٔ فرقهٔ سوسیالیست بر این است که اشیاء و املاک اختصاص بافراد نداشته
باشد هر کس هر قدر قوه دارد کار بکند ولی بقدر احتیاجاتش مزد باو بدهند و ملاحظه نکنند که
آیا این مزد زیاده از کار اوست یا کمتر از آنست متداول شدن این رسم معایب و ضررهای
زیاد دارد یکی اینکه اگر سوسیالیسم معمول شود چون هر کس میداند که بقدر احتیاج خود مزد
خواهد گرفت دیگر دربند این نیست که سعی و کوشش کند تا کار زیاد از پیش ببرد زیرا که در صورتی
کوشش میکند که بداند فایدهٔ آن عاید خودش میشود ولی حالا که می بیند هر قدر زیاد کار
بکند فواید آن میان جمع تقسیم میشود و بخودش بیش از احتیاجش چیز نمیدهند البته دل بکار نمیدهد
دیگر آنکه موانعی که حالا برای دخل و خرجی و بی مبالاتی در میان مردم هست آنوقت مرتفع میشود
مثلاً یکنفر آدم فقیر بقدر قوه کار میکند که خود و اهل و عیالش را از فاقه محفوظ بدارد و همین محرک
بزرگی است برای او که جهد بکند و مآل اندیشی نماید ولی اگر سوسیالیسم معمول شود همین شخص میداند
که خواه با کمال غیرت و اهتمام کار بکند خواه بتأنی و تفنن هر حال خود و کسانش هر قدر هم زیاد باشند

مخارجشان میرسد و هر طور که میل دارد باتلاف و تفریط اموال میپردازد زیرا که میداند
لازم نیست برای اولادش ذخیره کند چه هرگز محتاج نخواهند شد و بهر حال مخارجشان میرسد
بعبارهٔ اخری بقول شاعری انگلیسی سوسیالیست کسی است که در صورتیکه کارش قصد دیگران
نیست میخواهد مزدش مثل مزد دیگران باشد اگر تنبل است و اگر ناقابل است میخواهد یک شاهی
خود را بدهد و یک قران شمارا بگیرد

پس سوسیالیسم را نمیتوان معمول داشت مگر وقتیکه انسانیت مردم بدرجه رسیده باشد
که همه کس خود را مکلف بداند که هر قدر در قوه دارد برای خدمت به همجنسان خود مضایقه نکند
در آنصورت هم ایمن نیست که سوسیالیسم مردم را بکاهلی و بیکاری وادارد

عیب دیگر فرقهٔ سوسیالیست اینست که مصلحت را در این می بینند که عدهٔ مردم کم باشد بالخصوص
انجمنهای سوسیالیست امریکا در باب مزاوجت مردم و عدهٔ مولودین خیلی دقت دارد حتی
در آن مملکت دو انجمن هست که اجزای آن بکلی از مزاوجت ابا دارند در سایر انجمنها هم بانفراد
زیستن مستحب است و در انجمنهائیکه تجرد واجب نیست رئیس آنها بر حسب مصلحت حال انجمن ازدیاد
جمعیت را مانع میشود یا تشویق میکند بهمان آسانی که وزیر مالیات امور مالیهٔ دولت را تغییر
و تبدیل میدهد پس معلوم میشود که اگر نخواهند مردم را مجبور بتجرد کنند باید محض اینکه وضع معیشتشان

نشود با کمال دقت مواظب اعمال و افعال مردم باشند و در اینصورت آزادی مردم
مختل میشود و در ممالک آزاد این امر میسر نمیگردد و بهمین حال را داشت مملکت اسپارت در قدیم
که دولت مجبور بود مواظب تمام افعال مردم باشد از کلی تا جزئی

با وجود معایب بزرگی که برای سوسیالیسم ذکر کردیم نباید آنرا بکلی باطل و مردود دانست
چرا که همین وضعیکه اکنون متداول است معایبش کمتر از سوسیالیسم نیست و اصلاحات زیادی
لازم دارد مثلا الحال غالب مردم فقیر میباشند و این مسئله را باید علاج کرد از این گذشته
همین حالا هم بعضی معایب سوسیالیسم در میان ما هست و از آنجمله است قانونی که در فرنگستان
گذاشته اند که اجباراً از مردم بجهت مالیات میگیرند که از فقرا دستگیری کنند این قانون
درست موافق عقاید سوسیالیست هاست

یکی دیگر از رسوم بد این زمان اینست که قرار گذاشته اند به کارگرها مزد همگی معینی بدهند این مطلب
خود باعث بیغیرتی و کاهلی کارگر میشود و اغلب دیده شده است که عمله جاتیکه با این طریق مزد میگیرند
تمام هم آنها مصروف اینست که حتی الامکان کم کار بکنند و اخراج هم نشوند بسیاری از نوکرهای دولت
هستند که مواجب و رضاهایکه میگیرند در ازای کار شان نیست مثلا کشیشها و حتی وزرا همواره مواجب میگیرند
خواه تکالیف خود را خوب بجا بیاورند خواه نه این حرفها را نه برای این میزنیم که از سوسیالیسم

تقویتی بکنیم بلکه میخواهیم بنمائیم که اشخاص با ذوقیکه طالب حق میباشند و میل دارند در مطالب تحقیق کنند بنظر حقارت باظهارات فرقهٔ سوسیالیست ننگرند ولی تأمل آنها را مردود ندانند اگر شخص معایب وضع حالیه را در نظر بگیرد و ملتفت باشد که سوسیالیسم در میان اولین عیسویان معمول بوده از روی عقل منصف که قوانین و اظهارات سوسیالیستها هم چندان موحش و بی معنی نیست این رساله گنجایش ندارد که تغییراتی را که در سوسیالیسم در فرانسه و انگلیس حادث شده شرح دهیم هرکس بخواهد از تفصیل آنها مطلع شود باید بکتبی که در آن باب نوشته شده رجوع کند

(فصل اول)

در باب قیمت و ارزش

از برای اینکه مطالب اکونومی پلیتیک بخوبی مفهوم شود لازم است که مطالعه کننده بر معنی قیمت و ارزش و تفاوت آنها و ارتباط آنها با یکدیگر خوب مطلع شود

(تعریف ارزش) ارزش هر چیز معلوم میشود بواسطهٔ مقایسه کردن آن با اشیاء دیگر یا بواسطهٔ تعیین اینکه با چه مقدار شئی دیگر میتوان آنرا معاوضه کرد مثلاً اگر یک من چای را ببینیم که میتوان آنرا با چهار من گوشت تبدیل نمود در اینصورت میگوئیم ارزش یکمن چای چهار من گوشت است پس معلوم شد که تعیین ارزش اشیاء نوعی از مقایسه است

چه وقتیکه میگوئیم ارزش یک من چای چهار من گوشت است ما بین گوشت و چای مقایسه کرده‌ایم
چون دانستیم که ارزش اشیاء بمقایسه است معلوم میشود که بدو قسم ممکن است تغییر کند یعنی که
امکان تغییر ارزش شیئی از خود آن ناشی شود و ممکن است که اشیاء دیگر که وسیله معامله آن
میباشند باعث آن تغییر گردد بعبارة اخری ارزش اشیاء تغییر می‌پذیرد یا باسباب داخلی یا اسباب
خارجی مثلا ارزش چای ممکن است زیاد شود بواسطه کمیابی آن در این حالت تغییر ارزش چای
باسباب داخلی است یا اینکه ممکن است زیاد شود بواسطه نقصان ارزش شیئی دیگر که وسیله معامله
چای باشد آنوقت تغییر ارزش باسباب خارجی واقع شده بنابراین تزاید و تناقص ارزش بواسطه
ارتباطی است که میان کلیه اشیاء موجود است و ازین مسئله نتیجه میشود که هیچوقت ممکن نیست
یکمرتبه ارزش تمام اشیاء نقصان یا ازدیاد بپذیرد زیرا که اگر گوئیم در تمام اشیاء ازدیاد ارزش واقع شده
چنین مفهوم میشود که تمام اشیاء موجوده را باید بمقدار زیادتر از اشیاء دیگر تبدیل کرد و این معنی
مثل اینست که بگوئیم در باغ من هر درختی بزرگتر است از درختهای دیگر پس چون در ارزش شیئی ازدیاد
پیدا شد در ارزش شیئی دیگری ناچار نقصان حاصل میشود مثلا اگر گوئیم ارزش گوشت حالا نسبت
سال قبل بیشتر است مقصود اینست که اگر بخواهیم مقداری گوشت را با شیئی دیگری مثل گندم معاوضه
کنیم حالا بیش از نسبت سال قبل باید گندم در ازای گوشت بدهیم پس در اینحال ارزش گندم نسبت

به گوشت نقصان یافته است

در میان بعضی طوایف وحشی حالا پول متداول نیست خرید و فروش بلا واسطه تبدیل اشیاء است
مثلاً اگر کسی زیاده از احتیاج خویش غذا داشته باشد و خود هم محتاج شیئی دیگری مثل تیر و کمان
یا لباس و امثال آنها باشد میرود کس دیگر را پیدا میکند که محتاج غذا باشد پس زیادتی خوراک
خود را باو داده در عوض آن چیزیکه میخواهد از او میگیرد این قسم معامله را معاوضه مینامند بدیهی است
که خوب وضعی نیست و مادامیکه در مملکتی فقط وسیلهٔ معامله معاوضه باشد تجارت در آنجا ترقی
و وسعت پیدا نمیکند و متداول شدن پول هم بهمین سبب بوده مردم چون دیدند معاوضه اشکالات
و معایب زیاد دارد لهذا متفق شده شیئی را انتخاب کردند که مقیاس ارزش اشیاء دیگر و وسیلهٔ
معامله باشد و از این راه معایب معاوضه رفع گردید مثلاً اگر شخصی زیاده از احتیاج خود کاه داشته باشد
و بخواهد بازای آن لباس یا سلاح بگیرد مجبور نیست کس دیگر را پیدا کند که با او این معامله را صورت
بدهد همین قدر کاه خود را بکسی که طالب آن باشد بمبلغی پول معاوضه میکند و با این پول اسبابی را که
لازم دارد از شخصی که آنها را داشته باشد و مایل بفروش آنها باشد ابتیاع میکند

(**تعریف قیمت**) هرگاه ارزش شیئی به پول سنجیده شود آنرا قیمت نامند بنابراین قیمت
نوعی از ارزش است زیرا که بنابرآنچه در فوق ذکر شد ارزش شیئی معلوم میشود بواسطهٔ تعیین

مقدار اشیاء دیگری که میتوان آنرا با آنها معاوضه نمود پس اگر شئی مثل یک ذرع پارچه را به پنج
قران معامله کنیم میتوان گفت ارزش آن یک ذرع پارچه پنج قران است اما چون پول را
مقیاس ارزش عموم اشیاء و وسیلهٔ معامله قرار داده‌اند بهتر آنست که معاملهٔ آنرا باسم دیگر بخوانیم
بنابراین آن مبلغ پولی را که با آن میتوان شئی را معامله کرد قیمت آن شئی میخوانیم

پس فرق مابین ارزش و قیمت اینست که قیمت عبارتست از سنجیدن شئی با فلزات قیمتی و ارزش
عبارتست از سنجیدن آن شئی با اشیاء دیگر سابق مدلل کردیم که ممکن نیست در ارزش تمام اشیاء
ازدیاد یا نقصان حاصل شود ولی قیمت تمام اشیاء ممکن است زیاد یا کم شود چه ممکن است وقایعی
باعث گردد که تمام اشیاء بمبلغ زیادتر یا کمتر از پول معامله کرده شوند مثلاً اگر در مملکتی غفلةً پول
رواج ضعیف شود در صورتیکه جمعیت و وضع تجارت آن بحال سابق باشند ناچار قیمت تمام اشیاء ترقی
می پرد از تعریفات فوق مستفاد میشود که اگر قیمت اشیاء دو برابر یا سه برابر شود ارزش هیچ شئی
بغیر از پول لازم نیست تغییر کند بجهت اینکه ازدیاد قیمت نسبت مابین اشیاء را تغییر نمیدهد مثلاً اگر سابق
برای یک ذرع مخمل سه من چای ارزش داشته حالا هم همانطور است و این نسبت تغییر نمیکند خواه قیمت
چای گیروانکه هفت قران باشد خواه سه قران و نیم یا قیمت مخمل ذرعی بیست قران باشد یا ده قران
پس معلوم میشود که زیادتی و نقصان قیمت اشیاء ارزش هیچیک از آنها را تغییر نمیدهد بغیر از پول مثلاً

اگر قیمت اشیاء زیاد شود برای معامله آنها مبلغ زیادتری پول باید داد یعنی که ارزش پول نقصان
یافته از طرف دیگر اگر قیمتها پائین بیاید با یک مبلغ معینی پول بیش از سابق میتوان اشیاء خرید
یعنی بعبارهٔ اخری ارزش پول زیاد شده است این اطلاعات سبب تسهیل فهم مطالبی است که
در فصل آینده درباب حقیقت و احوال پول بیان خواهیم کرد

(فصل دویم)

درباب پول

در فصل سابق معایب معاوضه را باز نمودیم و اظهار داشتیم که در تمام ممالک متمدنه پول را متداول نموده
معاوضه را متروک ساخته اند یعنی یک شئی را اختیار کرده که ارزش تمام اشیاء دیگر را بتوان
با آن قیاس کرد و نیز بتوان آنرا وسیله معامله قرار داد اگر چنین شئی را برای قیاس ارزش
اشیاء انتخاب نمیکردیم هیچوقت نمیتوانستیم ثروت کسی را معین کنیم مگر اینکه تمام املاک و اسبابه
کنیم مثلاً در توریة در فصل اول کتاب ایوب ثروت ایوب پیغمبر شرح داده شده است که
اموال و عبارت بود از هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد
ماده الاغ و عیال بسیار امّا در این حال اگر پرسیده شود که ثروت مملکتی مثل انگلستان چقدر است
جواب آن ممکن نبود چرا که میبایست تمام امتعه و اموالی که این مملکت دارا است شماره درآورد

نیز اگر وسیله برای قیاس ارزش اشیاء در دست نبود تعیین ثروت یکنفر هم اشکال داشت مثلاً
اگر میخواستیم مالک یکنفر مرد متمول را معین کنیم مجبور میشدیم که عدد درختهای املاک و دهات و ضیاع او
آنها را معلوم کنیم و شرح و وصف اثاث البیت و اسبها و کالسکه‌ها و سایر اموال او را بدهیم و
در این صورت چند هفته طول میکشید که فهرستی از مال و اموال این شخص ترتیب دهیم و بعد از همه این کارها
کسی از مطالعه آن فهرست اطلاع درستی بر ثروت آن شخص حاصل نمیکرد این عیب بواسطه استعمال پول
رفع میشود بجهت اینکه ثروت اشخاص و ملل را به فلزات قیمتی قیاس میکنند و میگویند فلان قدر هزار یا
فلان قدر کرور تومان است

وقتیکه حقیقت معاوضه را بیان میکردیم شرح دادیم که استعمال پول برای معامله چقدر فایده دارد
و ثابت کردیم که تا معاوضه از وضع بهتری تبدیل نکند مملکت در تجارت رتبه بلندی حاصل نخواهد کرد
یکی از معلمین پول را بخوبی تعریف کرده گفته است پول آلتی است برای جریان معامله همچنانکه
چکش آلتی است برای کوبیدن میخ بدون پول هم میتوان اشیاء را معامله کرد ولی بقدری با زحمت
و صعب است که میتوان آنرا تشبیه کرد بحال نجاری که بخواهد بدون افزار نجاری کند
بدیهی است که آن شیئی که برای پول انتخاب میشود باید سهل الانتقال باشد اگر مثل اهالی قدیم اسپارت
ماده را از قبیل چوب یا آهن پول قرار دهند که در حجم زیاد ارزش کم داشته باشد از برای تجارت

خیلی ضرر دارد و اگر چنین شیء را بجای پول استعمال کنند هر گاه شخص بخواهد خرید مختصری بکند باید اسب و عراده همراه خود بردارد تا پول ها را ببرد — از این گفتگوها معلوم شد که واجب نیست ماده را که برای پول اختیار میکنند طلا یا نقره باشد — و اینکه حالا متمدن آنها را انتخاب کرده اند برای اینست که تا یک درجه تمام شرایطی را که لازمهٔ وسیلهٔ معامله و مقیاس ارزش اشیاء است دارا میباشند چنانکه عنقریب خواهیم دید

اگرچه عموماً طلا و نقره برای پول انتخاب شده است لکن بعضی ممالک اشیاء دیگر برای این کار استعمال کرده اند — مثلاً چینی ها در قدیم چای فشرده را بجای پول معمول میداشتند — طوایف افریقائی قسمی صدف را استعمال میکنند — یونانیها و اعراب و بسیاری از ملل قدیم اغنام را بکار میبردند — در حبشه نمک را هم بکار زده اند — بعضی جاها هم پوست و چرم استعمال کرده اند ولی میتوان گفت بتجربه معلوم شده که طلا و نقره بهتر از هر ماده صلاحیت اینکار را دارد بجهت اینکه ماده که برای پول اختیار میشود — اولاً باید میزان کلی برای ارزش اشیاء — و ثانیاً وسیلهٔ عمومی برای معامله باشد — یکی از معلمین کتابی در باب پول نوشته و در آنجا ذکر کرده که ماده که برای پول انتخاب میشود باید هفت صفت داشته باشد از اینقرار — اولاً فی نفسه ارزش داشته باشد ثانیاً قابل حمل و نقل باشد — ثالثاً زود ضایع نشود — رابعاً متشابه الاجزاء باشد — خامساً تقسیم پذیر باشد — سادساً ارزش آن

ثابت ومتین باشد سابعاً قابل تشخیص باشد اهمیت شرط اول بسهولت مفهوم میگردد که
شیئی که برای پول انتخاب میشود بالذات باید ارزش داشته باشد و اعتبارش فقط باین نباشد که
وسیلهٔ معامله و مقیاس ارزش اشیا است اگر پول از مادهٔ ساخته میشد که ارزشی نداشت نزد
عموم ناس در معاملهٔ اشیا مقبول نمی افتاد حال ممکن است گمان برود که رواج اسکناس بر این
قاعده استثنا است ولی چنین نیست و این استثنا ظاهری است زیرا که اسکناس قائم مقام
طلا یا نقره است و حکم سندی دارد که هر وقت بخواهند آنرا داده طلا دریافت میکنند و این
اسکناس رواج پیدا نمیکند مگر وقتیکه مردم اعتماد پیدا کنند که هر وقت اسکناس را بدهند پول
خواهند گرفت

طلا و نقره بجهات چندی همیشه در نظر مردم ارزش زیاد داشته حتی در ولایات بسیار وحشی
و زمانهای بسیار قدیم و چون درخشنده و با دوام و قابل چکش خوردن میباشند در همه ازمنه برای
زینت و تجمل مقبول ملل بوده و باین واسطه شرط اولی را که مادهٔ پول باید دارا باشد یعنی بالذات
ارزش داشته باشد این دو فلز در کمال خوبی دارا میباشند

شرط دویم مادهٔ پول اینست که قابل انتقال باشد یعنی در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد و ظاهر است
که طلا و نقره بیک درجه دارای این خاصیت میباشد زیرا که بدست آوردن طلا و نقره مشکل است

و بنابراین کمیاب اند و نیز در نزد عامه مطلوب اند بجهت مقدار کمی از آنها ارزش زیاد
دارد مواد دیگر نیز از قبیل الماس و سایر جواهر هستند که در حجم کم ارزش زیادتری دارند لکن
الماس برای پول مناسب نیست زیرا که یک الماس که بقدر سر سنجاقی باشد چهار الی شش
تومان ارزش دارد و معلوم است که دست بدست کردن این قسم اشیاء کوچک خیلی احتیاط دارد
زیرا که زود گم میشود و این مانع است که الماس را پول قرار بدهند پس معلوم شد که هر چند ماده که
برای پول انتخاب میکنند باید در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد لکن این اختلاف مابین حجم و ارزش هم
نباید از حد بگذرد چنانکه طلا هم برای داد و ستدهای مختصر شایسته نیست مثلا اگر بخواهیم پول طلائی
سکه بزنیم که دو شاهی ارزش داشته باشد خیلی کوچک و ریزه میشود و همان معایب پول الماس پیدا میکند
در اینصورت طلا نمیتواند جای نقره را بگیرد و بهمین قسم نقره هم نمیتواند جای سکه‌های مسی را بگیرد
برعکس اگر پول طلا هم نباشد کار مشکل میشود چنانکه در هندوستان که پول طلا نیست حمل و نقل پول برای
مخارج معمولی خیلی اشکال دارد و اغلب مردم مجبورند که عوض کیسه‌های پول دفتر و دستک همراه بردارند
در هر موقع بجای پول سند بدهند

شرط سیم ماده پول اینست که زود ضایع نشود این شرط از تمام شرایط دیگر لازمتر است و اگر شخص
بدرستی تفکر کند ملتفت میشود که چقدر اهمیت دارد که ماده که برای پول انتخاب میشود تا بآسانی ضایع و فا

گردد مثلاً اگر تخم مرغ یا سر شیر را بجای پول استعمال کنند تقسیم چیزها بجهت اینکه بزمین بیفتد یا بادی
بآن بخورد خراب میشود و از اعتبار ساقط میگردد طلا بیک اندازه فساد ناپذیر است اگرچه هیچ ماده نیست
که بکلی فساد ناپذیر باشد اینقدر هست که آب و آتش طلا را ضایع نمیکند چنانکه این اواخر در خاک
و زخارفی پیدا کرده اند که چند هزار سال زیر زمین مدفون بوده و معهذا مثل طلای تازه جلا و درخشندگی دارد

شرط چهارم تشابه اجزاست یعنی ماده که برای پول اختیار میشود اجزایش باید همیشه و همه جا
یک قسم باشد و الا ارزش آن تفاوت میکند طلا و نقره اگر خالص باشد در همه جا یکسان است
یعنی هر جا یک مثقال طلای خالص را بگیرید درست معادل و مشابه است با یک مثقال طلای دیگر که از جای دیگر
برداشته بعباره اخری طلا و نقره خالص خوب و بد ندارد که ارزش آن تغییر کند ولی سنگهای جواهر
اینطور نیستند یعنی اجزای آنها در همه مشابه نیست مثلاً الماسها آب و رنگشان تفاوت دارد و همین
باعث مرغوبی و نامرغوبی آن میشود بطوری که نمیتوان دو دانه الماس بیک وزن و اندازه پیدا
کرد که قیمتشان یکی باشد

شرط پنجم ماده پول اینست که تقسیم پذیر باشد بدون اینکه ارزش آن تفاوت کند مثلاً دو نیم مثقال
طلا در ارزش معادل یک مثقال است اما بسیاری از مواد هست که بواسطه خورد کردن ارزششان
کم میشود مثلاً وقتیکه میخواهند ارزش الماس تراشیده را معلوم کنند رسم اینست که عدد قیراطهای

وزن آنرا مجذور میکنند و در قیمت یکقیراط آن ضرب میکنند چنانکه اگر ارزش یکقیراط الماس
دو تومان باشد الماس شش قیراطی هفتاد و دو تومان است و الماس دوازده قیراطی دویست و هشتاد و هشت
تومان ارزش دارد پس معلوم میشود که اگر الماس دوازده قیراطی را خورد بکنند از ارزش آن
خیلی تخفیف پیدا میکند و حال آنکه طلا چنین حالت را ندارد

شرط ششم ماده پول اینست که ارزش آن ثابت و برقرار باشد و چون پول باید مقیاس ارزش
اشیاء باشد این شرط خیلی اهمیت دارد ولکن چیزیکه هست اینست که تمام اشیاء طبیعةً طوری هستند
یکی از علمای اکنومی تدبیری بخاطرش رسیده بود که کار را مقیاس ارزش اشیاء قرار بدهد و بنا بگذارد
که همیشه یکساعت کار مبلغ معینی ارزش داشته باشد لکن بدیهی است که ارزش کار از تمام اشیاء بیشتر تغییر
پذیرتر است و هیچ عقل و انصافی قبول نمیکند که ارزش یکساعت کار نقاش زیرکی معادل
ارزش یکساعت کار پینه دوزی باشد لهذا تدبیر این شخص مقبول نیفتاد و چون تمام مواد معلومه
در ارزش تغییر و تبدیل پیدا میکنند پس کاری که بتوانیم بکنیم اینست که ماده را برای پول انتخاب کنیم
که تغییر ارزش آن خفیف و تدریجی باشد اگر تغییر ارزش آن ماده سریع باشد تمام شرایط معاملات
مسکوکات بهم میخورد مثلا فرض میکنیم که گندم را مقیاس ارزش اشیاء قرار دهند در اینصورت
اگر شخص ده هزار خروار گندم از دیگری قرض کند و وعده ادای آن را شش ماه بعد قرار دهد ممکنست

که بتوان مقیاسی پیدا کرد که ارزش آن بکلی بی تغییر باشد

بعد از انقضای مدت ارزش گندم بواسطهٔ اتفاقات غیر محسوسه کم یا زیاد شده باشد مثلاً اگر ارزش گندم صد بیست زیاد شده باشد شخص مقروض باید در هر صد خروار بیست خروار کمتر به طلبکار خود بدهد پس اگر ماده که برای پول انتخاب میشود ارزشش بسرعت تغییر بیابد تمام معاملات حالت قمار را پیدا میکند چراکه هیچکس نمیتواند از پیش بگوید که ارزش فلان پول تا فلان وقت چه خواهد بود ارزش طلا و نقره تقریباً از تمام مواد دیگر کمتر تغییر می‌پذیرد و از این راه نیز این دو فلز برای پول از سایر مواد بهتر است

شرط هفتم مادهٔ پول اینست که قابل تشخیص باشد یعنی بآسانی بتوان فهمید که آیا این پول خوب است یا قلب است و این خاصیت نیز در طلا و نقره هست چنانکه اگر آنها را بزمین زنند صدائی میدهد که فوراً شناخته میشود نداشتن طعم و بو هم علامت دیگری است برای تمیز پول خوب از پول قلب برای اینکه از خوبی پول اطمینان حاصل شود باید ماده که برای پول اختیار میشود قابل سکه باشد و سکهٔ آنرا دولت بزند در آنصورت اعتبار دولت ضامن است برای اینکه وزن و خلوص فلز پول صحیح و بقاعده است اگر شخص قدری تعقل کند ملتفت میشود که وجود بعضی از این شرایط منفکانه خود باعث وجود بعضی دیگر از همان شرایط است مثلاً قابلیت انتقال و عدم فساد طلا سبب ثبوت و برقراری ارزش آن هم میشود بر عکس هرگاه شیئی حجمش نسبت بارزشش خیلی کم باشد در امکنهٔ مختلفه قیمتش تفاوت پیدا میکند چنانکه

زغال در سر چاه معدن زغال قیمت کمی دارد ولی اگر بخواهند باماکن بعیده حمل و نقل کنند مخارج
برمیدارد و قیمتش زیاد میشود لکن اگر حمل و نقل شیئی بمخارج مختصری متیسر شود حتی الامکان کاری میکنند
که همه جا قیمتش یکسان باشد و این خاصیت در طلا هست و همچنین است عدم فساد اشیاء
تمام اشیائیکه زود فاسد میشوند یا آنهائیکه هر قدر در سال حاصل شود بمصرف میرسد از ارزشان
خیلی تغییر پیدا میکند مثلاً ماهی از چیزهائیست که زود فاسد میشود باید تا مدت معینی بفروش برسد
پس بهر قیمتی که بخرند باید آنرا فروخت لهذا قیمت ماهی در یک روز ممکن است تفاوت زیاد پیدا کند
از طرف دیگر گندم اگر خوب آنرا نگاه بدارند زود فاسد نمیشود اما در سال هر چه گندم بدست بیاید
صرف میشود و باینجهت قیمتش خیلی تغییر می پذیرد زیرا اگر یک سال در تمام دنیا حاصل گندم یک ثلث
کم شود چون گندم چیزی است که احتیاج فوری بآن دارند قیمتش خیلی بالا میرود اما اگر معدنهای
طلای روی زمین یکسال یک ثلث کمتر طلا بدهد چون طلا چیزی نیست که مردم احتیاج فوری
بآن داشته باشند لهذا این نقصان محسوس نمیشود و قیمت طلا چندان ترقی نمیکند
گاهی اوقات بعضی اشخاص اظهار میدارند که دو مقیاس برای ارزش اشیاء باید قرار داد یعنی
دو قسم پول رواج داشته باشد که مثلاً هر گاه کسی پولی بدیگری بدهد مختار باشد که پول طلا یا پول
نقره بدهد ولی اینوضع معایب و اشکال دارد مثلاً اگر شخصی در موقعی بیست لیره طلا از دیگری

فرض کند که پس از انقضای مدتی ادا کند ممکن است بعد از انقضای آن مدت ارزش نقره نسبت
بارزش طلا خیلی تنزل کرده باشد درینصورت اگر شخص مقروض مختار باشد که بهر پولی که میخواهد
قرضش را ادا کند شاید ملاحظهٔ صرفهٔ خود را کرده بطلبکار پول نقره بدهد یا بعکس اگر ارزش
طلا تنزل کرده پول طلا بدهد پس معلوم شد که اگر برای مقیاس ارزش اشیاء دو مقیاس
قرار بدهند چنانکه در بعضی ممالک همینطور هست ممکن است بواسطهٔ تغییراتیکه در ارزش آن دو
ماده پیدا میشود ترتیب و نظم پول بهم بخورد

حال شاید بعضی گمان بکنند که چون در مملکت انگلیس پول نقره و مسی هست در آن مملکت دو بلکه
سه مقیاس برای ارزش اشیاء دارند ولی اینطور نیست اصل مقیاس ارزش اشیاء پول طلاست
و پولهای نقره و مسی محض سهولت کار معمول شده که غالباً این ارزشی که دارند معهودی است
نه حقیقی مثلاً بیست شلینگ نقره را معادل یک لیره طلا قرار داده‌اند لکن اگر آن پول نقره را
ذوب کنند و ارزش آنرا معلوم نمایند ظاهر میشود که بیست شلینگ معادل یک لیره نیست و
دوهزاری انگلیس که یک اونس نقره دارد شصت پول سیاه است درصورتیکه مدتهاست قیمت
یک اونس نقره به شصت پول نرسیده و حالا قیمت آن بیش از چهل و دو پول نیست پس معلوم شد
که در انگلیس ارزش پول نقره و مس اعتباریست و مثل اسکناس است که در اصل هیچ قیمت ندارد

لکن اینهم از اینکه تومان و دو تومان و پنج تومان میسکه زنند پول نقره و مس هم ارزش حقیقی آن
بقدر ارزش اسمی آن نیست این ضرری ندارد زیرا که پول نقره و مس مقیاس ارزش اشیاء نیست
وجهت اینکه آنها را معمول کرده‌اند این است که کار معاملات آسان شود و در موقع معاملات مختصر
شخص مجبور نباشد که پول طلا بکار ببرد و داد و ستد پول نقره و مس هم حد معینی دارد مثلا هیچکس نمیتواند
دیگری را مجبور کند که بیش از چهل شلینگ پول نقره در ازای طلب خود بگیرد و همچنین قرضی که از یک
شلینگ یعنی دوازده شاهی تجاوز کند نمیتوان به پول مس ادا کرد اگر قرار میگذاشتند که داد
و ستد پول نقره و مس تا هر درجه مجاز است خیلی بیقاعده بود ولی اینطور که حالا در مملکت انگلیس
رسم است ضرری ندارد یک شلینگ نقره انگلیسی دوازده شاهی مس است و یک لیره طلا
بیست شلینگ است پس یک لیره دویست و چهل شاهی است حال اگر میخواستند پول
مس را طوری سکه بزنند که دویست و چهل عدد آن درست معادل یک لیره شود وزنش زیاد
میشد و حمل و نقل آن اشکال پیدا میکرد حالا چون داد و ستد پول نقره و مس از حد معینی
تجاوز نمیکند لزومی ندارد که دویست و چهل پول مس درست معادل یک لیره شود چون
ضرری که بمردم وارد می‌آید چندان قابل نیست از آنطرف دولت صرفه حاصل میکند که بواسطه
آن خرج ضرابخانه در می‌آید و در عوض پول طلا را درست سکه میزنند اینکار حسن دیگر هم دارد

و آن این است که هنگامیکه ارزش حقیقی پول نقره و مس با ارزش اسمی آن معادل نشد پول نقره و مس
حکم اسکناس را پیدا میکند که کسی با ارزش حقیقی آن کار ندارد چون دولت باعتبار خود آنرا اسکناسهای
اسم گذاشته مردم هم آنرا اسکناسهای میخوانند و همیشه دویست و چهل عدد آنرا معادل یک لیره
میدانند اما اگر بنا بود ارزش حقیقی پول مس را ملاحظه میکردند و با ارزش اسمی آن معادل نمودند
آنوقت چون ارزش مس و نقره نسبت بطلا همیشه یک قسم نیست هر روز بایستی وزن پول را
کم و زیاد کنند که دویست و چهل عدد آن همیشه معادل یک لیره باشد یا اینکه اگر بخواهند
وزن پول را تغییر ندهند یک روز باید دویست و چهل عدد پول را یک لیره بدانند روز دیگر
که ارزش مس تنزل کرد دویست و پنجاه عدد آنرا روز دیگر که ارزش مس ترقی کرد دویست
بیست عدد آن معادل یک لیره میشود و این وضع باعث اغتشاش است

بعضی اشخاص طالب این هستند که ارزش اشیا را دو مقیاس داشته باشد و میگویند خوبست
ممالک متفق شوند بر اینکه ارزش طلا و نقره را نسبت بهم ثابت کنند یعنی قرار بدهند که همیشه
مثلا پانزده مثقال و نیم نقره معادل یک مثقال طلا باشد در اینصورت هر وقت هم ارزش این دو فلز
تغییر کرد مردم صرفهٔ خود شانرا در این می بینند که قرضهای شانرا با آن فلزی که تنزل کرده
ادا کنند پس این فلز تنزل کرده رواجش زیادتر از فلز دیگر میشود و باینواسطه ارزش آن دوباره

ترقی میکند و باز ارزش آن دو فلز بهمان نسبت سابق می ایستد بعبارة اخری ارزش این
دو فلز نسبت بهم تغییر نمیکند و میتوان هر دو را مقیاس ارزش اشیا قرار داد

اینوضع را قاعده دو فلزی مینامند یعنی که دو فلز برای مقیاس ارزش اشیا معمول باشد لکن
اشخاصیکه طالب اینوضع میباشند ملتفت نیستند که تعیین ارزش شی باختیار کسی نیست هر قدر
شی تحصیلش مشکل تر و پر مخارج تر باشد ارزش بیشتر است حال فرض کنیم که دولت قرار بدهد
که پانزده مثقال و نیم نقره معادل یکمثقال طلا باشد آنوقت اگر یک معدن نقره مکشوف شد که تحصیل
بیست مثقال نقره از تحصیل یکمثقال طلا آسانتر و کم خرج تر شد درینصورت دولت چگونه میتواند
مردم را راضی کند باینکه پانزده مثقال و نیم نقره معادل یکمثقال طلا باشد

این فصل را بذکر یک مطلب ختم میکنیم چون بعضی اشخاص تصور کردند که فقط سرچشمه مکنت دولت پول
خیلی اشتباهات برای مردم دست داد و از آنجمله اینکه مردم خیال میکنند هرچه پول زیادتر
داشته باشند متمول ترند و باینواسطه گمان کردند که هرچه میان جماعتی پول بیشتر باشد تمول آنجماعت
زیادتر خواهد بود و این اشتباه محض است و مسیو باستیات بواسطه یک مثال بطلان
آنرا ثابت کرده است میگوید ده نفر هزار تومان پول داشتند و نشستند که بر سر آن مبلغ بازی
کنند بعد محض سهولت قرار دادند که هر کدام ده دانه ریگ عوض پول جلو خود بگذارند که هر یکی

معادل ده تومان باشد و هر دفعه که بازی تمام شد ببینند هر کس هر قدر ریگ دارد معادل
هر ریگی ده تومان با پول بدهند یکی از آن میان ملاحظه کرد که هر قدر ریگهایش زیاد میشود و پولش هم
زیاد میشود پس بدیگران هم اظهار کرد و گفت وقتیکه حال من اینطور باشد حال شما هم همینطور
باید باشد هر چیزیکه در یکنفر صدق کند در همه صدق خواهد کرد پس قرار داد که همه ریگهای خود را
ضعف کنند بخیال اینکه پول همه ضعف شود لکن چند بازی که برخاستند دیدند که پولشان بقدر
سابق است و چیزی بر آن افزوده نشده آنوقت ملتفت شدند که سرمایه شان زیاد نشده و حساب
قسمت شده اگر چه هر کدام ریگهاشان ضعف شده بود ولی چون سرمایه بهمان حال باقی بود هر
ریگی بجای اینکه ده تومان قیمت داشته باشد پنج تومان قیمت برداشته بود و آخر الامر معلوم شد
که آنچه در یک نفر صدق میکند همیشه در تمام صدق نمیکند

فصل سیم

در باب ارزش اشیاء

اگر اشیاء را از حیثیت ارزش آنها ملاحظه کنیم بسه قسم منقسم میشود
اول آنهائیکه قیمت مخصوص معینی دارند و آن اشیاء را نمیتوان زیاد کرد مثل تصویرهای کار
نقاشی که مرحوم شده باشد

دویم اشیائیکه اگر بخواهیم مقدار زیادی از آن تحصیل کنیم باید مخارج را زیادتر کنیم از قبیل محصولات
زراعتی و معدنی و امثال آنها

سیم اشیائیکه میتوانیم آنها را زیاد بکنیم بدون اینکه مخارج تحصیل آن بهمان نسبت زیاد شود مثل
اشیائیکه در کارخانه‌ها ساخته میشود

حال میخواهیم بدانیم مخارج تحصیل اشیاء چه چیز است بستیز میل میگوید مخارج تحصیل اشیاء
عبارتست از مزد و منفعت ولی یکی از علمین تعریف دیگر اختیار کرده که با وضع حالیه مناسب
تر است میگوید که اصل مایه خرج تحصیل اشیاء کار است و امساک و خطر که اولی یعنی کار بر عمله وارد است
دومی یعنی امساک بر صاحب مایه و سیمی یعنی خطر بهردو اما این دو تعریف در معنی چندان
فرق ندارد بجهت اینکه اجر کار و خطر عمله عبارتست از مزد و اجر امساک صاحب مایه عبارت
از منفعت و اگر همراهی کار و سرمایه طوری باشد که مزد و منفعت متناسب با کار و خطر و امساک عمله
و صاحب مایه باشد در آنصورت مزد و منفعت همان مخارج تحصیل اشیاء میشود و فرقی نمیکند چه
بگوئیم مخارج تحصیل اشیاء عبارتست از مزد و منفعت چه بگوئیم عبارتست از کار و امساک و خطر
چه ازین هردو عبارت مفهوم میشود که برای تحصیل اشیاء اولاً کار عمله لازم است ثانیاً امساک
صاحب مایه ثالثاً تحمل بعضی خطرها از جانب هردو قبل از اینکه بیان کنیم که ارزش اشیاء ثلثه مذکوره

در فرق از روی چه معین میشود لازم است شرح بدهیم که طلب اشیا و تدارک آنها با ارزش آنها
چه نسبت دارد و از برای سهولت کار بجای کلمه ارزش لفظ قیمت را استعمال میکنیم و ضرری
ندارد زیرا که سابق گفتیم قیمت هم نوعی از ارزش است همینقدر باید در نظر داشت که اگر قیمت
شیئی تغییر کند بواسطه تغییر ارزش خود آن شیئی است نه بواسطه تغییر ارزش طلا مثلاً اگر گوییم قیمت
چای ترقی کرده مقصود اینست که ارزش چای زیاد شده نه اینکه ارزش طلا کم شده است

تحقیق آنکه طلب و تدارک اشیا در قیمت آنها چه اثر دارد

غالب اوقات میگویند که قیمت شیئی بسته است بطلب و تدارک آن و این مطلب راست است لکن
گاهی تخاصمی که آنرا میگویند بمعنی آنرا درست نمیدانند پس باید بطور اختصار بگوییم قیمت اشیا
باید طوری باشد که طلب آنها را با تدارکشان معادل کند با معنی که هر وقت قیمت شیئی کمتر باشد
بیشتر آنرا طلب میکنند و هر قدر قیمت آن ترقی کند مردم آنرا کمتر میطلبند مثلاً فرض میکنیم که خانه
بخواهند هراج کنند و شش نفر طالب خرید آن شوند پس در خریدن آن با یکدیگر رقابت میکنند
و قیمت خانه را کم کم بالا میبرند تا بجائیکه پنج نفر از مشتریها زیر بار نمیروند و خانه در تصرف کسی
می آید که از سایرین بقیمت گرانتر میخرد پس این قیمت باید طوری باشد که آن پنج نفر مشتری را
از خیال خریدن خانه منصرف کند بجهت اینکه اگر اینطور نباشد و برای خانه قیمتی بگذارند که همه

مشتریها با آن قیمت بلکه بقیمت اعلی‌تر طالب باشند در آنصورت نزاع مابین آنها تا جنس نمیرسد
بنابراین قیمت باید طوری باشد که طلب شیئی را با تدارک آن معادل کند در این مثال شش نفر
طالب خانه شدند پس قیمت را بدرجه بالا بردند که پنج نفر آنها دست از طلب برداشتند و یکی
بیشتر نماند پس طلب با تدارک معادل شد یعنی یک خانه بود و یک طالب بهم رسانید اگر قیمت آن
طوری بود که بیش از یک طالب پیدا میکرد امر نمیگذشت

بدیهی است که در این قسم مواقع ممکن است قیمت خانه بقدری باشد که بیش از آنچه در فروش خانه
معمول است بصاحب خانه منفعت برسد و در اینصورت مردم بخیال فروش خانه می‌افتند
و اگر موقع پیدا شد خانه زیاد تدارک میکنند لکن زیاد شدن خانه سبب تنزل قیمت آن میگردد
تا بدرجه که منفعتی که عاید صاحبان آن میشود بمیزان معمولی برسد و بر عکس اگر قیمت خانه طوری
باشد که فروش آن کمتر از سایر معاملات نفع بدهد معمارها و عمله جات سرمایه و کار شان را در صنعت
دیگر صرف میکنند آنوقت تدارک خانه کم میشود و قیمت آن ترقی میکند تا آنجائیکه فروشندگان
آن منفعت معمولی را حاصل کنند خلاصه مقصود اینست که همیشه قیمت شیئی باید طوری باشد
که طلب و تدارک آن معادل شود و اگر غیر از این باشد آن قیمت آنقدر کم یا زیاد میشود تا طلب
و تدارک شیئی معادل شود و این تغییرات دائمی قیمت بازاری اشیاء را نسبت بقیمت اصلی

آنها یعنی نسبت بمخارجی که برای آنها شده مستر میل تشبیه کرده است بحرکت امواج دریا میگوید
همه جا مایل است که مسطح باشد هر وقت که بادی می‌آید امواج را پست و بلند میکند لکن هیچ نقطهٔ
در دریا نیست که همیشه از یک نقطه دیگر بلندتر باشد تمام نقاط متوالیاً بالا و پائین میروند ولی
در سطح دریا تفاوتی پیدا نمیشود

در فوق گفتیم که هرگاه فروش شیئی منفعت زیادی کرد مردم بخیال می‌افتند که از آن شیئی
زیاد تدارک کنند و آخر الامر نتیجه این میشود که منفعت او قیمت دوباره بنرخ طبیعی میرسد
لکن بعضی اشیاء هست که هر قدر قیمت آن زیاد شود تدارک آن را نمیتوان زیاد کرد از این
قبیل است پرده‌های نقاشی کار استادان قدیم و حجاریهای قدیم و بعضی نسخه‌های کهنهٔ
کتاب پس قیمت این قسم اشیاء هرگز با مبلغی که خرج آنها شده مناسبتی ندارد شاید یک نسخهٔ
کهنه را ابتدا ده تومان خرج آن کرده باشند و حالا صد تومان بفروش برسد پس باید قیمت این
اشیاء از روی چه معین شود جواب همانست که پیش گفتیم قیمت شیئی باید طوری باشد که طلب آن
با تدارک آن موافق شود شاید بعضی گمان کنند که چنین چیزی محال است بجهت اینکه همه کس طالب است
که یک پرده کار رفائیل داشته باشد و در اینصورت طالب آن بسیار است و تدارک آن
کم و محدود برای دفع این شبهه باید معلوم کنیم که معنی طلب چه چیز است طلب شیئی فقط این نیست

اگر شخصی میل مالک بودن آنرا داشته باشد اگر شخص علاوه بر میل قوه خریدن آنرا هم داشته باشد
آنرا طلب حقیقی میگویند و فقط این طلب حقیقی میتواند بر قیمت اثر داشته باشد پس می‌بینیم که
طلب و قیمت هر کدام به یکدیگر منوط و متعلق است مثلاً طلب منوط است بقیمت بجهت اینکه
اگر قیمت زیاد شود طالب کم میشود و همچنین قیمت هم منوط است بطلب حال در موقع که
تدارک شیئی محدود است برای تعادل طلب و تدارک نمیتوانیم تدارک را زیاد کنیم لهذا قیمت را
باید بالا ببریم بدرجه که طالبین همه دست بکشند و طلب معادل مقدار تدارک شود مثلاً فرض میکنیم
که تصویری از یکی از نقاشهای قدیم بخواهند بفروشند و قیمت آنرا صد تومان قرار بدهند
در اینصورت ممکن است هزار نفر برای خریدن آن حاضر شوند ولی اگر قیمت را پانصد تومان کنند
احتمال دارد طالبین بیش از پنجاه نفر نباشند اگر باز قیمت را ترقی بدهند تا هزار تومان ممکنست بشود
عدد طالبین به ده نفر برسد که با کمال سختی برای خریدن آن تصویر با یکدیگر رقابت میکنند آخرالامر
اگر قیمت را هزار و هشتصد تومان برسانند دو نفر مشتری نمی ماند آنوقت ممکن است که یکی از آنها
بیش از هزار و نهصد تومان برای تصویر ندهد و دیگری تا دو هزار تومان هم راضی باشد پس قیمت
تصویر را مابین هزار و نهصد و دو هزار تومان قرار میدهند و اینجا بقول آدم اسمیت جای
چانه زدن بازاری است اگر صاحب تصویر بداند که یکی از این مشتریها تا دو هزار تومان حاضر است

واین مشتری هم خبر نداشته باشد که دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد در آنصورت صاحب
تصویر موقع را غنیمت شمرده تصویر را بدو هزار تومان میفروشد امّا اگر مدعی بداند که مشتری دیگر
بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد و صاحب تصویر هم عزم فروش آنرا دارد لابد چانه میزند که
حتّی الامکان کمتر از دو هزار تومان بدهد فرض میکنیم طرفین بهزار و نهصد و ده تومان راضی
شوند آنوقت در این قیمت طلب حقیقی با تدارک معادل شده است بجهت اینکه یکی از آن
مشتریها بهینکه دید قیمت از هزار و نهصد تومان تجاوز کرده میرود و یک مشتری بیشتر نمیماند
و او مالک تصویر میشود

حال ممکن است سؤال کنند که چرا یکی از این دو طالب راضی است که دو هزار تومان بدهد و
دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد برای جواب این سؤال باید بیشتر در حال ارزش
اشیا تحقیق کنیم ارزش معامله هر شیئی بدو سبب اختلاف پیدا میکند یکی فایدهٔ خود آن شیئی که
فایدهٔ استعمالی آن میگویند دیگری اشکال تحصیل آن شیئی

فایدهٔ استعمالی شیئی آن صفاتی است از آن شیئی که حاجتی را برآورده میکند یا لذتی میبخشد
و هر شیئی که ارزش معامله داشته باشد یعنی بتوان آنرا معامله کرد باید هم فایدهٔ استعمالی داشته
باشد هم تحصیل آن مشکل باشد چنانکه اگر تحصیل شیئی مشکل نباشد هر چند هم خوب و لازم و مفید باشد

ارزش معامله ندارد یعنی کسی آنرا معامله نمیکند از این قبیل است هوا که اگرچه برای زندگی کمال
لزوم را دارد ولی چون هرکس هر قدر از آنرا لازم داشته باشد بدون اشکال میتواند تحصیل کند
باینواسطه ارزش معامله ندارد اما در مواقع و نقاطی که تحصیل هوا اشکال پیدا میکند و برای
تحصیل آن باید کار و سرمایه خرج کرد آنوقت هوا هم ارزش معامله دارد همچنین قشنگترین گلها
در چمنها و جنگلهائیکه میرویند ارزش معامله ندارد بجهت اینکه هرکس هر قدر از آنها را بخواهد در آنجا
برمیدارد اما وقتیکه آنها را بشهری آورند چون تحصیل آنها بالنسبه اشکال پیدا کرده ارزش معامله
پیدا میکنند

از طرف دیگر اگر شیئی فایده استعمالی نداشته باشد هر قدر تحصیل آنهم مشکل باشد ارزش معامله ندارد
بجهت اینکه چیزیکه نه رفع حاجتی میکند نه استیفای لذتی از آن میشود هیچکس آنرا نمیخرد آجر دودکش
بالای بخاری ممکن است تحصیلش خیلی مشکل باشد ولی چون فایده‌اش بیش از آجرهای معمولی نیست
ارزش معامله آنهم بیشتر از آجر معمولی نیست

خلاصه دو سبب مذکور در قیمت اشیا اثرهای مختلف میکند غالباً اشکال تحصیل شیئی بیش از فایده
استعمالی آن در تعیین قیمت آن اثر دارد مثلاً فایده استعمالی کفش بقدری زیاد است
که اگر خیلی گران هم باشد غالب مردم مجبورند آنرا بخرند ولی قیمت شیئی بیشتر از روی

اشکال تحصیل آن معین میشود اما باید بخاطر داشت که فایدهٔ استعمالی باید باشد والا شیء هیچ
قیمت برنمیدارد سابقا بیان کردیم که طلب حقیقی شیء عبارتست از میل تملک آن با قوهٔ
خرید آن پس میگوئیم که این طلب حقیقی است که بر قیمت اشیاء اثر دارد و واضح است که شیء
هرچه فایدهٔ استعمالی آن زیادتر باشد مردم بیشتر مایل بتملک آن میباشند از آنطرف هرچه اشکال
تحصیل آن زیادتر باشد قوهٔ مردم برای خرید آن کمتر میشود مثلا اگر مردی پیش من بیاید و بخواهد
صد عدد تابوت بمن بفروشد اگرچه این تجارت بزرگی است اما من مایل بآن نخواهم بود چرا که
تابوت برای من فایدهٔ استعمالی ندارد و از طرف دیگر اگر بشنوم که روزی تصویرهای کار نقاش
معروفی را میفروشند هرچند خیلی مایل بتملک آن تصویرها باشم بخیال خرید آنها نمی افتم
زیرا که قوهٔ خرید آنرا ندارم بجهت اینکه چون تدارک و تحصیل آن تصویرها خیلی مشکل است طبیعتا
قیمت آنها را بدرجه قرار میدهند که از قوهٔ من خارج است

در مثال قبل یعنی در باب تعیین قیمت تصویر کار رفائیل فایدهٔ استعمالی آن شیء بیش از اشکال
تحصیل آن اثر دارد بجهت اینکه اشکال تحصیل برای هر دو مشتری یکی است زیرا که تدارک آن
بکلی محدود است و بنابراین قیمت آن تصویر معین میشود بواسطهٔ اینکه هر یک از این دو نفر تا چند
حاضر اند که برای فایده که از آن پرده میبرند پول بدهند اینجا میتوانیم بگوئیم که چرا مشتری اول

در ازای فایده و حظی که از تصویر میبرد راضی است که دو هزار تومان بدهد و مشتری دویم بیش از
هزار و نهصد تومان نمیدهد بیکی ازین جهات ممکن است این باشد که مشتری دویم بضاعتش
کمتر باشد و مصلحت خود را نداند که دو هزار تومان بدهد پردهٔ نقاشی بخرد
پس قیمت شیئی که تدارک آن مطلقا محدود است یعنی نمیتوان جنس آنرا زیاد کرد معین میشود
بواسطهٔ اینکه مشتریها تا چه درجه حاضرند که در ازای فایدهٔ آن پول بدهند ولی در اینصورت هم
باز اشکال تحصیل در کار هست بجهت اینکه هرچه اشکال تحصیل شیئی کم شود قیمت آن نیز تنزل میکند
و اگر اشکال تحصیل بکلی از میان برود قیمت شیئی هیچ میشود

در باب تعیین قیمت محصولات زراعتی

حال باید معین کنیم قیمت آن اشیائی را که میتوان تدارک آنها را زیاد کرد مگر بواسطهٔ ازدیاد کار
و سرمایه و بنابراین هرچه بخواهیم تدارک آنها را زیاد کنیم باید بیشتر مخارج بنمائیم محصولات زراعتی
عمدهٔ این قسم اشیا میباشند لکن محصولات معدنی و ماهی و امثال آن نیز از این قبیل هستند
برای اینکه بیان کنیم که چگونه بعضی اشیا را اگر بخواهیم زیادتر تدارک نمائیم باید مخارج را زیادتر کنیم
یک مثال میزنیم فرض میکنیم که پنجاه نفر مهاجر دهکده تشکیل دهند و برای اینکار زمین حاصلخیزی را
انتخاب نمایند و همینطور فرض میکنیم که تمام آذوقهٔ خود را از اراضی اطراف دهکده بردارند حال

ممکن است بعد از چند سال جمعیت دهکده از پنجاه نفر بصد و پنجاه نفر برسد در آنصورت بدیهی است
که بهمه برابر سابق غذا و آذوقه لازم خواهند داشت این زیادتی آذوقه را از کجا بیاورند از اینکه
چند فرسخ از دهکده دور شوند و در اراضی حاصلخیز آنجا زراعت کنند اما آن آذوقه که در چند
فرسخ دور از دهکده بعمل بیاید قیمت آذوقه که نزدیک دهکده دست میدهد بیازاید بجهت
اینکه حمل و نقل آن آذوقه از چند فرسخی تا دهکده مخارج بر میدارد حال فرض میکنیم که گندمیکه
در نزدیکی دهکده بعمل میآید خرواری پنج تومان بفروش رسیده باشد در زمین حاصلخیزی
که دور از دهکده باشد نیز اگر گندم بعمل آید بهمان قیمت بفروش میرسد اما چون حمل آن بدهکده
مخارج دارد فرض میکنیم که پنج تومان و نیم قیمت برای آن بگذارند آنوقت قیمت تمام گندمی که
در دهکده صرف میشود ترقی میکند بجهت اینکه آنهائیکه در نزدیکی دهکده زراعت میکنند خواهند
گفت چه دلیلی دارد که دیگران همین گندم را پنج تومان و نیم بفروشند و ما پنج تومان پس آنها هم
گندم خود را کمتر از پنج تومان و نیم نخواهند داد در این مثال فرض کردیم که در اطراف دهکده
زمین حاصلخیز باشد و برای زیاد کردن آذوقه فقط مخارج کرایه بر آن افزوده شود حال آنکه
ممکن است اراضی حول دهکده همه یکدرجه حاصلخیز نباشند و در بعضی از آنها بیشتر باید مخارج کرد
تا آن حاصل بعمل آید

یک حالت دیگر هم ممکن است دست دهد که زیاد کردن تدارک آذوقه ازدیاد مخارج لازم داشته
باشد فرض میکنیم دهکده در جزیره کوچکی یا در دره کوهی که اطراف آنرا تخته سنگها
گرفته واقع باشد که اراضی اطراف آن زیاد وسیع نباشد درانصورت اگر زیادتی غذا
لازم باشد چاره نیست جز اینکه همان زمینی را که زراعت میکنند در ترقی و حاصلخیزی آن
بکوشند و این ممکن نشود مگر بواسطه زیاد کردن سرمایه و کاری که در آن زمین بمصرف میرسد
لکن همه کس میداند که تا حد معینی که از زمین حاصل بر داشتند دیگر هر چه آلات و اسباب
و علم زراعت هم تکمیل شود نمیتوان بواسطه مخارج زیاد محصول زمین را خیلی زیاد کرد

درباب اینکه زیاد شدن جمعیت سبب ترقی قیمت اجناس میشود

از مثالهای فوق معلوم شد که هرگاه جمعیت یک مکانی زیاد شود و بخواهند تدارک آذوقه زیاد
کنند ممکن نیست مگر اینکه مخارج آنرا زیادتر نمایند یعنی بعبارة اخری هر جا که جمعیت زیاد شود
قیمت اجناس بالا میرود حالا اگر بخواهند مانع این ترقی قیمت بشوند دو طریق میسر میگردد یکی
اینکه از ممالک خارجه جنس داخل بیاورند دیگر اینکه آلات و ادوات فلاحت را ترقی دهند
و نتایجی که ترقی علم شیمی بدست میدهد بمعمول دارند چنانکه این اواخر بواسطه علم شیمی طریقه
خوبی برای رشوه دادن اراضی پیدا کردند

اما وارد کردن جنس خارج مملکت در انگلستان خیلی اهمیت دارد مثلاً با وجود اینکه از سال
هزار و هشتصد و چهل و یک تا حال جمعیت خیلی زیاد شده معهذا قیمت گندم ترقّی زیاد نکرده است
سابقاً جنسی که از خارج مملکت انگلیس وارد میشد گمرک و عوارض زیاد داشت و بواسطه
از خارج خیلی کم جنس باین مملکت میبردند و اهل آنجا مجبور بودند که از گندم زمین خودشان معیشت
کنند و بنابراین همینکه جمعیت زیاد میشد فی الفور قیمت اجناس بالا میرفت در سنهٔ ۱۸۴۶
این گمرک و عوارض را برداشتند و این عیب مرتفع شد و اگر چنین نمیکردند میبایست نگذارند
جمعیت مملکت زیاد شود والّا اجناس قحط میشد چنانکه می‌بینیم اجناسی را که نمیتوان از
خارج آورد از قبیل شیر و کره و تخم مرغ در این اواخر ترقّی قیمت پیدا کرده و اگر جمعیت هم باز
زیاد شود یقیناً این اجناس گرانتر خواهد شد مگر اینکه از راه علم بر ما معلوم شود که چگونه
آنها را حفظ و نگاهداری کنیم چنانکه سابق بر این قیمت گوشت متّصل بالا میرفت و بیم آن بود
که خیلی گران شود لکن چون حالا از امریکا و سایر ولایات بانگلیس گوشت میبرند دیگر ترقّی قیمت
پیدا نمیکند بجهت اینکه حالا برای حفظ گوشت نه آنرا نمک سود میکنند نه در یخ میگذارند نه در جعبه
حلبی همینقدر در بین راه آنرا در محلّی میگذارند که متّصل هوائی در آن جریان داشته باشد
که درجهٔ حرارتش قدری بیشتر از درجهٔ انجماد آب باشد و بتوسط مخارج حمل و نقل آن ارزانتر شده است

حال بطور خلاصه چیزهائی را که قیمت محصولات زراعی را تعیین میکنند ذکر مینمائیم
مابین طلب و تدارک شیئی باید تعادل باشد در محصولات غیر زراعی وقتیکه تدارک شیئی کمتر
از طلب آن باشد میتوان عده طالبین آنرا کم کرد لکن محصولات زراعی چون محتاج الیه
زندگی میباشند نمیتوان طالبین آنرا کم کرد مردم باید نان بخورند یا بمیرند خواه قیمت نان
ارزان باشد خواه گران بنابراین ترقی قیمت اجناس طالبین آنرا کم نمیکند زیرا که هر قدر هم
قیمت آنها بالا برود مردم برای خاطر آنها دست از سایر مخارج میکشند و اگر آن قیمت بدرجه
بالا رفت که فوق طاقت مردم شد از گرسنگی میمیرند و جمعیت کم میشود بنابراین باید یک
دیگر برای تعادل طلب و تدارک این اجناس نمود بنابراین وقتیکه طلب محصولات زراعی
از تدارک آن زیادتر میشود تعادل را بواسطه زیاد کردن تدارک باید حاصل کرد نه بواسطه کم کردن
طلب و برای زیاد کردن تدارک محصولات ناچار باید اراضی را که کمتر حاصلخیز میباشند یا در
جاهای غیر مناسب واقع هستند زراعت کرد در اینصورت زیادتی تهیه آذوقه و خوراک
زیادتی کار و سرمایه لازم دارد و بعبارة اخری مخارج تحصیل آنها زیاد میشود و قیمت آنها
ترقی میکند پس دیدیم که در محصولات زراعی طلب بسته بقیمت نیست بلکه قیمت بسته بطلب است
یعنی اگر جهات خارجی در میان نباشد قیمت محصولات زراعی بسته بعده اشخاص است

ولی باید دانست که گاهی بعضی وقایع اتفاق می‌افتد که در محلی با وجود اینکه عده اشخاص
زیاد شود قیمت اجناس ترقی پیدا نمیکند از آنجمله است آزادی تجارت یا ترقی وسایل حمل
و نقل اجناس و چیزهای دیگر که در این مائه اخیر مانع شده که در مملکت انگلیس قیمت
اجناس بواسطهٔ زیاد شدن جمعیت ترقی کند

آنچه در باب محصولات زراعتی گفتیم در باب محصولات معدنی و اجناس دیگر مثل ماهی
و امثال آن نیز صدق میکند مثلاً وقتیکه طلب ماهی زیاد شود بالضروره صیادها باید
علاوه بر آن نقاطی که سابق صید ماهی میکردند بنقاط دوردست نیز بروند یا بنقاطی که
کمتر ماهی دارد و بهر حال مخارج تحصیل آن زیاد میشود و بنابراین قیمت بالا میرود و چنانکه
ترقی قیمتی که در سال ۱۸۷۳ در زغال سنگ پیدا شد قدری بهمین سبب بود

توضیح آنکه در این سال و سال قبل از آن در کارخانجاتیکه آهن کار میکردند ترقی زیاد
حاصل شد و زغال سنگ زیاد لازم آمد باینواسطه مجبور شدند که معادن زغال سنگی را
که کم حاصل تر بود بکار بیندازند در این معادن زغال سنگ بدشواری بدست میآمد
و خرج زیاد لازم داشت بنابراین قیمت زغال سنگ ترقی کرد بعضی در آنوقت
خیال کردند که این ترقی قیمت بواسطهٔ این بوده که فرد حمله جات معادن زغال سنگ را

زیاد کرده‌اند ولی اگر سبب ترقی قیمت منحصر بهمین بود میبایست در هزار خروار دو قران
تفاوت پیدا شود حال آنکه دو تومان تفاوت کرده بود در سال ۱۸۷۳ این طلب زیادی ذغال
سنگ شروع بتنزل کرد و قیمت ذغال سنگ هم کم کم پائین آمد و آن معدنهای
کم حاصل که در وقت گرانی ذغال هم چندان نفعی نمیداد متروک شد زیرا که کار کردن در آنها
صرف نمیکرد

اما قیمت محصولات کارخانه وقتیکه قاعده عمومی قیمت اشیا را ذکر میکردیم بقیمت
مصنوعات کارخانه نیز اشاره نمودیم ولی خوبست که آن مطلب را قدری بیشتر بسط دهیم
بجهت اینکه مصنوعات کارخانه از آن قبیل هستند که میتوان آنها را زیاد کرد بدون ازدیاد
مخارج یعنی طبقه ثالث اشیا را میباشند

سابق گفتیم که قیمت این اشیا بواسطه مخارج تحصیل آنها معین میشود در صورتیکه مابین تهیه
کنندگان آنها رقابت آزاد باشد حالا لازم است بیان کنیم که مخارج تحصیل این اشیا
عبارت از چیست ممکن است بعضی خیال کنند که تعیین قیمت محصولات کارخانه در تحت
همان قواعد قیمت محصولات زراعتی است بجهت اینکه مصالحی که این اشیا را از آنها
میسازند همیشه از زمین گرفته میشود مثل کتان و پنبه و امثال آن پس ممکنست خیال کنند که چون تدارک

پارچه کتانی زیاد شد مخارج تحصیل آنهم زیاد میشود بجهت اینکه کتان محصول زرعی است
حال میگوئیم شکی نیست که قیمت مصالح اشیاء هم جزئی از قیمت تمام شیء است لکن در
محصولات کارخانه این جزء خیلی ناقابل است برای توضیح آن پارچه پنبه را مثال میزنیم
پنبه خام در امریکا عمل میآید و باید آنرا در کشتی بار کرد و از دریا عبور داده به لیورپول آورد
وقتیکه به آنجا میرسد انواع و اقسام کارها بر سر آن میآورند و در دست چندین طبقه عمله جات
میگردد تا پارچه میشود و اینها همه مزد میخواهند و مخارج دارند علاوه بر این آنکسی هم که سرمایه
خرج اینکار میکند باید سرمایه خودش را بعلاوه مبلغی نفع بدست بیاورد حال ببینید
قیمت پنبه خام در جنب این مخارج چقدر ناقابل است سابق هم در اوایل کتاب
مثل زدیم که یکقطعه فولاد بواسطه اعمالی که در کارخانه با آن میکنند و از آن فنر ساعت
میسازند قیمتش چهار هزار برابر قیمت اصلی میشود

بنابراین معلوم شد که جزء عمده مخارج تحصیل اشیاء کارخانه کار است امساک صاحب
سرمایه هم یک جزء معتبر آنست قیمت مصالحیکه محصولات کارخانه را با آنها میسازند بالنسبه
بمخارج کار و امساک سرمایه دار جزء ناقابلی است چنانکه سابق گفتیم قیمت اشیاء کارخانه
باید طوری باشد که بصاحب سرمایه نفعی برسد و نیز بتوانند نگاهداری از عمله جات لازمه کار را بکنند

بعضی اوقات اتفاق می افتد که چون تدارک محصولات کارخانه زیاد میشود مخارج تحصیل آنها
زیاد نمیشود و سهل است کم میشود چرا که وقتی در کارخانه مقدار زیادی اشیاء بسازند در
بسیاری از مخارج میتوانند صرفه جوئی کنند مثلاً اگر کارخانه بزرگ باشد و مقدار زیادی
امتعه بسازد میتواند چرخ بخار استعمال کند و استعمال چرخ بخار معلوم است که چقدر اسباب
سهولت و صرفه در کار میشود ولی اگر تدارک اشیاء زیاد نباشد نمیتواند چرخ بخار استعمال نماید
خلاصه زیادتی کار اسباب زیادتی مخارج نمیشود زیرا که غالباً در یک کارخانه میتوان عدهٔ
زیادی از عمله جات بکار واداشت درصورتیکه توسیع کارخانه هم لازم نباشد و همچنین
خواه عدد عمله جات کم باشد خواه زیاد یکنفر برای سرکشی بیشتر لازم ندارد و همینطور
دفتردار و محاسب علاوه بر اینها واضح است که اگر کارخانه وسیع باشد و کار زیاد
داشته باشد بیشتر میتوان تقسیم کار را مجری کرد یعنی میتوان کارها را چند سهم کرد و هر کدام را
بیک طبقه از عمله جات واگذار نمود مثلاً تا وقتیکه کارگاه دستی معمول بود همه کارها را
آنرا یک نفر میبایست انجام دهد لکن حالا هر جزء کار را یک دسته از عمله جات میکنند و
باین واسطه کار خیلی پیشرفت پیدا میکند صاحب کار اگر سرمایه اش کم و کارخانه اش
کوچک باشد نمیتواند چرخها و آلات بزرگ پر مخارج بخرد بجهت اینکه بکار او نمیخورد

وانقدر کار ندارد که با آن چه خیال انجام دهد بعضی اشیاء هم هست که طالب کم دارد
و اگر طالبین زیاد میشدند و زیاد از آن تدارک میکردند مخارج تحصیل آن خیلی کمتر میشد
از این جمله است ورق های کوچک چند سال پیش آلتی اختراع کردند برای ساختن
این ورقها که خیلی بسرعت میساخت و مخارج آنهم یک ثلث کمتر میشد معهذا ورق
سازان آنرا قبول نکردند بجهت اینکه آن آلت چنان بسرعت کار میکرد که در مدت کمی
بیش از آنچه در تمام سال ورق لازم است ساخته میشد آنوقت اگر میخواستند این
آلت را معمول بدارند میبایست در سال یک ماه بیشتر کار نکنند و در مدت یازده
ماه دیگر آن آلت بیکار بماند و مالک آن فایده از آن نمیبرد پس احتمال میرود که این
آلت هیچوقت معمول نشود مگر اینکه طلب ورق خیلی زیاد شود یا اینکه قرار بگذارند جمیع
خلایق آنچه در ممالک متعدده لازم است یکنفر بسازد

باید ملتفت بود که همیشه مخارج کار با مبلغی که بعمله جات میدهند یک نسبت نیست یعنی نباید
گفت هرکس مزد عمله جات زیادتر میدهد در سر کار بیشتر متضرر میشود ضرر صاحب سرمایه
بسته است به ارزش کار و مزدی که بعمله جات میدهد مثلا معلوم است که عمله با هنر که مزد
زیاد میگیرد در صنعتی مثل ساعت سازی حاصل کارش بیش از عمله بی‌هنر است و میتوان

کف ضررش کمتر است هرچند عمله بیهنر نصف عمله باهنر مزد بگیرد چنانکه وقتی ابتدا
در مملکت فرانسه میخواستند راه آهن بسازند مباشر انگلیسی دید صرفه در انست که از مملکت
انگلیس عمله بیاورد زیراکه هرچند ایشان دو برابر عمله جات فرانسه مزد میگرفتند لکن آنها تقریبا
بیش از دو نفر آنها کارسازی داشتند پس عمله جات انگلیس با وجود انکه ضعف عمله
جات فرانسوی مزد میگرفتند ضررشان کمتر بود

هنر عمله جات یعنی مفید بودن کارشان حاصل دیگر هم دارد که باید ملتفت بود و آن آنست
که بحال خود عمله جات فایده زیاد دارد بجهت انکه وقتی عمله باهنر باشد با یک مقدار
سرمایه و کار بیش از دیگران میتواند ثروت تحصیل کند بنابراین هنر عمله میتواند باعث زیادتی
منفعت صاحب سرمایه و مزد خودش بشود فرض میکنیم که دهاتیها را تربیت کنند بطوریکه
عمله جات زراعت هنرشان زیادتر و کارشان مفیدتر شود آنوقت مملکت بهمین درجه
امن تر و خلیق تر گردد و در آنصورت صاحب کار میتواند بدون انکه متحمل ضرری بشود
یا قیمت اجناس را بالا ببرد مزد فعله را زیاد کند

درباب منافعی که باید بصاحب سرمایه برسد

عواملی در کار است که همیشه نرخ منفعت سرمایه را در همه جا و همه کسب با یک درجه متوسط نگاه

میدارد در اینجا نمیتوانیم بذکر آن عوامل بپردازیم در قسمت دیگر این کتاب در بیان
تقسیم ثروت گفتگوئی از آن خواهیم کرد در اینجا همینقدر اشاره از آن کافیست و باید دانست
که هرگاه ببینیم که یک کسبی بیش از سایر کسبها نفع میدهد نباید آن را نفع سرمایه حساب
کنیم بلکه در حقیقت آنچیزیکه بنظر ما زیادتی نفع می آید یا مزد عمله جات است یا اجر مخاطرات
که در آن شغل دست میدهد یا بجهت تلافی سختی و دشواری و نامطبوعی آن حرفه است یا بسبب
اینست که آن پیشه نام و آبروئی دارد یا نتیجه یک انحصار طبیعی یا مصنوعی است خلاصه
این زیادتی نفع از سرمایه حاصل نشده چه سرمایه پیشه در همه جا و در همه پیشه باید منفعتش یکسان باشد
مثلا چندی پیش جمعی متحد شدند که هرچه کنه در دنیا هست بخرند پس از آنکه اینکار را کردند قیمت آن را
مضاعف نمودند و فواید زیاد بردند این مثالی بود از فایدهٔ زیادی که بواسطهٔ انحصار داشتن
در کار حاصل میشود ولی اگر هیچیک از باعث‌هائیکه در فوق ذکر شد نباشد دیده میشود که همه جا
منفعت سرمایه یکسان است

حقیقت سرمایه را سابقا بیان کردیم حالا کافی است بیان کنیم که منفعت سرمایه چیست پس
گوئیم هرگاه زمین و کار و سرمایه باهم اتفاق کردند از آن ثروت حاصل میشود و آن جزء از این
ثروت را که بجهت اجر سرمایه میدهند آن منفعت سرمایه است مبلغ این منفعت در زمانهای

مختلفه و ممالک مختلفه تفاوت پیدا میکند در بعضی ممالک صاحبان سرمایه در سال از هر صد تومان
سرمایه که در تجارت میگذارند ده تومان منفعت میبرند بعلاوه آنچه که بجهت تلافی مخاطرات و مزد
سرکشی کار و غیره دریافت میکنند در اینصورت میگویند نرخ منفعت صدی ده میباشد ولی در
اکثر ممالک نرخ متوسط منفعت خیلی کمتر از اینست مثلاً در انگلیس از صدی سه هم کمتر است

نسبت مابین منفعتها و قیمتها

همیشه باید بخاطر داشت که اجرت صاحب سرمایه و عمله یعنی منفعت سرمایه و مزد کار باید منضم بنرخ شده
در قیمت شیئی که آن سرمایه و کار آنرا ساخته است و اگر بخواهند آن تجارت یا صنعت دایر باشد
باید قیمت محصولات آن نرخ معمولی مزد و منفعت را بدهد و اگر کمتر از این بدهد در آنصورت صاحب
سرمایه و عمله بصنعتهای دیگر مشغول میشوند و آن صنعت متروک میگردد بنابراین در مملکتی اگر
چیزی باعث شود که نرخ منفعت از نرخ معمولی بالاتر برود یا اینکه مزد عمله جات زیاد شود در
صورتیکه اثر و فائده کار بحال سابق باشد لابد قیمت شیئی هم ترقی میکند

ولی اگر شخص قدری تفکر کند ملتفت میشود که هر قدر سرمایه و کار در تدارک اشیاء موثرتر باشد
نرخ منفعتها و مزدها بیشتر است در آنصورت مخارج تحصیل اشیاء کم شده مزدها و منفعتها ترقی
کرده و معهذا قیمت آن اشیاء بالا نرفته است پس معلوم شد که همیشه زیادتی منفعت بالضروره

همراه زیادتی قیمت نیست وهمچنین کمی منفعت بواسطهٔ تنزل قیمت دست نمیدهد مثلاً فرض
میکنیم نجاری آلتی اختراع کند که بواسطهٔ آن حاصل سرمایه وکارش یک برابر و نیم شود یعنی
اگر سابق با یک مقدار سرمایه وکار ده میز میساخت حالا با همان مخارج پانزده میز میسازد
پس واضح است که اگر قیمت میز تنزل نکند سرمایه وکار آن نجار یک برابر و نیم منفعت دریافت
خواهد کرد پس منفعت فروشش زیاد شده و مخارج تحصیل میز هم نقصان یافته است لکن
نمیتوان گفت که این زیادتی منفعت دائماً برای او خواهد ماند زیرا که چون تدارک میز و صندلی
و امثال آن زیاد شد ناچار عاقبت قیمت آنها تنزل میکند بجهت اینکه طلب باید معادل تدارک باشد
پس در اینحالت که تدارک این اشیاء ده پنج زیاد شده و سابق برابر هم طلب و تدارک آنها معادل
بوده اگر نجار بخواهد برای متاع خود مشتری پیدا کند باید قیمت آنرا تنزل بدهد و مثلاً از روی تجربه
میفهمد که اگر ده یک از قیمت کم کند متاعش تماماً بفروش میرسد پس از این ده یک چشم میپوشد
و ده چهار دیگر را با سود کمی دریافت میکند و در اینحال فروش و منفعت هر دو زیاد شد در صورتیکه
مخارج تحصیل اشیاء و عاقبت قیمت اشیاء تنزل یافته است
در این مثال فرض کردیم که شخص نجاری که آن آلت را اختراع میکند در آن مکان رقیبی نداشته
باشد ولی ممکن است که در همانجا سه یا چهار نفر نجار دیگر هم باشند آنوقت آنها هم بروی

از همان آلت تحصیل میکنند پس تدارک میز و صندلی و امثال آن خیلی زیاد میشود آنوقت
هر کدام از نجارها برای اینکه مشتری پیدا کند مجبور میشود که از سایرین ارزانتر بفروشد آخر
الامر کار بجائی میرسد که آن اختراع جدید چندان نفعی بحال آنها نمیرساند و صرفهٔ آن تمام
عاید مشتریها میشود پس مزدها و منفعتهای نجاران بحالت اصلی خود بر میگردد و قیمتها نصف
میشود از این مثال معلوم شد که اولاً هر وقت ثمرهٔ کار و سرمایه زیاد شد مزدها و منفعتها بالا
میرود و مخارج تحصیل شیئی زیاد میشود

ثانیاً وقتیکه ثمرهٔ کار و سرمایه زیاد شد ممکن است مزدها و منفعتها ترقی کند و در همان ضمن قیمتها
تنزل نماید

ثالثاً آنجائیکه مابین صاحبان سرمایه و عمله جات رقابت آزادی باشد تمام منفعتی که از زیادتی
ثمرهٔ کار و سرمایه حاصل میشود غالباً عاید مشتریها میگردد یعنی زیادتی ثمرهٔ کار قیمتها را
تنزل میدهد ولی مزدها و منفعتهای کار و سرمایه را ترقی دائم نمیدهد

در اینجا باید اشاره بکنیم که هر چند زیادتی ثمرهٔ کار غالباً قیمت شیئی را تنزل میدهد و مزدها
و منفعتها را ترقی از آن حاصل نمیشود لکن اگر آن شیئی ارزان شده چیزی باشد که عمله جات و
صاحبان سرمایه نیز بآن محتاج باشند آنوقت در حقیقت اجر کار و سرمایه نیز زیاد شده یعنی

پولی که برای فرد عمله جات یا منفعت سرمایه داران تقسیم میشود قوهٔ معاملهٔ آن زیاد شده است
مثلاً اگر آن شیئی ارزان شده کفش باشد آنوقت چون خود کفش دوز هم مجبور است کفش بپوشد
ارزان شدن کفش برای خود او هم صرفه دارد بسیاری از صاحبان سرمایه و عمله جات
بواسطهٔ استعمال بخار بهمین طریق فایده برده اند اگرچه فایدهٔ بزرگی که از این ترقی صنعت
حاصل شد تمام عاید آنها نگشت و رقابت سایر عمله جات و سرمایه داران مانع آن شد ولی
چون بواسطهٔ استعمال بخار تقریباً قیمت تمام محصولات کارخانه تنزل کرد لهذا ایشان هم
در ضمن منتفع شدند این مطلب را بعدها بتفصیل بیان خواهیم کرد

حال بطور مختصر بیان میکنیم که طلب و تدارک چگونه بر قیمت طبقات ثلثه اشیاء مذکوره در فوق اثر دارد
باید بخاطر داشت که در تمام این اشیاء قیمت باید طوری ترتیب داده شود که طلب را
با تدارک شیئی معادل نماید

در اشیاء طبقهٔ اول یعنی آنهائیکه تدارکشان محدود است تعادل ما بین طلب و تدارک از اراده
دست میدهد که قیمت آنها را بدرجهٔ بالا ببرند که زیادتی طلب برطرف شود و طالبین بقدر تدارک شیئی تنزل نمایند

در اشیاء طبقهٔ ثانی یعنی آنهائیکه تدارکشان را نمیتوان زیاد کرد مگر بواسطهٔ زیاد کردن مخارج
آنها چون این اشیاء غالباً لوازم زندگی میباشند نمیتوان طلب آنرا کم کرد بنابراین قیمتیکه

طلب زیادتر از تدارک است باید تدارک را زیاد نمود و اینهم ممکن نمیشود مگر بواسطهٔ اینکه
مخارج آنرا زیاد کنند و باینواسطه قیمت آنها بالا میرود
در اشیاء طبقهٔ ثالث یعنی آنهائیکه تدارکشان را میتوان بدون ازدیاد مخارج زیاد کرد
وقتیکه طلب از تدارک زیادتر باشد قیمت را ترقی میدهند و طالبین کم میشود اما آن تقسیم معادل
کردن طلب با تدارک موقتی است وقتیکه قیمت شیئی بدرجه رسید که بیش از نرخ معمولی
معامله‌جات و سرمایه داران منفعت رسانید درآنصورت خیلی اشخاص بطمع می افتند و از آن شیئی
زیاد تدارک میکنند آنوقت مجبور میشوند که قیمت را پائین بیاورند پس آخرالامر تعادل مابین
طلب و تدارک دست نمیدهد مگر بواسطهٔ زیاد کردن تدارک اشیاء
اکنون که اسباب تعیین قیمت اشیاء طبقات ثلثه را بیان کردیم در فصل آینده درباب ارزش
پول گفتگو خواهیم کرد

فصل چهارم

درباب ارزش پول

بسیار اتفاق می افتد که مردم درباب قیمت پول گفتگو کنند ولی غالباً مقصودشان از قیمت
پول نرخ منفعت است مثلاً وقتیکه شخص مقروض در ازای پولی که قرض گرفته مقدار زیادی

باید منفعت بدهد میگویند قیمت پول یا نرخ منفعت زیاد است ولی باید دانست که گذشته ازینکه
تجارتی قیمت پول معنی ندارد زیرا که سابق گفته ایم که ارزش شیٔ عبارتست از قوهٔ معاملهٔ آن
و نیز شرح دادیم که قیمت نیز نوعی از ارزش است یعنی هر وقت ارزش اشیا را با پول
بسنجند قیمت میشود پس اگر بخواهند قیمت پول را معین کنند باید آنرا بخودش بسنجند و این باطلست
چرا که معقول نیست بگوئیم یک تومان ده قران ارزش دارد یا یک قران دو صد دینار ارزش
دارد بعبارة اخری ارزش شیٔ را بواسطهٔ سنجیدن بخودش نمیتوان معلوم کرد پس ارزش
پول عبارتست از قوهٔ معاملهٔ آن یعنی هر وقت یک مبلغ پول را با مقدار زیادی از اشیا
بتوانیم معاوضه کنیم ارزش پول زیاد است اگر با یک مبلغ پول مقدار کمی از اشیا معامله شود
ارزش پول کم است

بعضی اشخاص گمان میکنند که ارزش پول تغییر ناپذیر است بجهت اینکه همیشه در ضرابخانه یک اونس
طلا را به سه لیره و هفده شلینگ میبرند خواه قیمت اجناس گران باشد خواه ارزان ولی
اشخاصیکه این خیال را میکنند ملاحظه نمیکنند که پول خود از جنس طلاست چنانکه همیشه یک خروار
گندم معادل است با صد من گندم همانطور هم یک اونس طلا معادل است با سه لیره و هفده شلینگ
پس باید دانست که ارزش فلزات قیمتی هم تغییر میکند و تعیین آن بواسطهٔ همان قواعد است

که ارزش سایر معدنیات را تعیین نماید بنابراین ارزش فلزات قیمتی معین میشود بواسطهٔ
معادل کردن طلب آنها با تدارکشان هر قدر طلب زیاد شود ارزش ترقی میکند و مردم بخیال
می افتند که تدارک آنرا زیاد کنند و اگر برای ازدیاد تدارک مجبور شوند که در معدنهای
کم حاصل‌تر کار بکنند مخارج تحصیل آن زیاد میشود و قیمت ترقی میکند اما اگر معدنهای پر
حاصل جدید کشف کنند مخارج تحصیل کم میشود و قیمت فلزات تنزل مینماید چنانکه این اواخر
معدنهای پر حاصل نقره در امریکا مکشوف شد و نقرهٔ زیادی بدست آمد از سال ۱۸۴۹ تا سال ۱۸۵۹
نقره که از معدنهای امریکا بیرون می‌آمد در سال قریب ده هزار لیره بود در سنهٔ ۱۸۶۱ شروع بازدیاد
کرد در سنهٔ ۱۸۷۲ بچهارده کرور و صد و پنجاه هزار لیره رسید در سنهٔ ۱۸۸۳ بهیجده کرور و سیصد
پنجاه هزار لیره بود و حالا تقریباً سالی چهل و شش کرور لیره نقره از آن معادن بیرون می‌آید
این مسئله و بعضی چیزهای دیگر سبب شد که ارزش نقره خیلی تنزل کرد و برای ممالکی مثل هندوستان
که مأخذ پولشان نقره است خیلی اسباب تشویش است ولی برای پول انگلیس هیچ ضرری
ندارد بجهت اینکه اصل پول در آنجا طلاست و پولهای نقره کم است و آنهم حکم اسکناس دارد
مثلاً معمول است که بیست شلنگ را با یک لیره معاوضه میکنند و حال آنکه هرگز بیست شلنگ
نقره معادل یک لیرهٔ طلا نیست و در آن مملکت داد و ستدهائیکه بیش از چهل شلنگ باشد

نمیتوان بپول نقره انجام داد زیراکه اصل پول طلاست الحال قیمت نقره تقریباً یک ثلث کمتر از سابق شده و بنابراین هندوستان که باید در سال قریب سی چهار کرور لیره بدولت انگلیس بدهد چون باید بپول طلا بدهد بازای یک لیره عوض ده روپیه باید سیزده روپیه ادا کند و عیب کارهای هندوستان اینست که آنچه پولهای خارج بهند بدهد طلا باشد که متصل در ترقی است و حال آنکه معاملات خودشان با پول نقره است که هیچ در ترقی نیست بلکه در تنزل است

سابق بر این گفته ایم که طلب شیٔ بواسطهٔ قیمت آن معین میشود حال میگوئیم پول هم در تحت همین قاعده است و از آن مستثنی نیست از برای انجام کاری اگر بخواهند بجای طلا نقره استعمال کنند باید بهمین دو برابر آنچه طلا لازم است نقره بکار ببرند بجهت اینکه حالا نقره تقریباً بهمین دو برابر قیمتش کمتر از طلاست مقدار پولی که در مملکت لازم است قدری بسته است به مخارج تحصیل آن و قدری بسرعت رواج آن فایدهٔ اصلی طلا و نقره ساختن پول است لکن در بسیاری از صنایع و کارخانجات نیز استعمال میشود پس طلب هر مملکت برای طلا و نقره بسته است بارزش آنها و بثروت ملت و جمعیت آن مملکت و عدهٔ دفعاتیکه اشیا خرید و فروش میشود و بطوء و سرعت عمل کارخانجاتیکه طلا و نقره کار میکنند

وقتیکه میگوئیم طلب پول بسته است بثروت ملت نباید تصور کرد که ثروت ملت را میتوان
از روی طلا و نقره که در میان آنها رایج است معلوم کرد چنانکه ثروت یکنفر را هم نباید
از مبلغ پولی که در دست دارد قیاس نمود چرا که در معاملات بزرگ بجای پول برات و سفته
و اسکناس و امثال آنرا استعمال میکنند و پول را در معاملات کوچک از قبیل مواجب نوکرها
و عمله جات و مخارج یومیه بکار میبرند ولی اگرچه پول نقدی که شخص دارد میزان ثروت
او نیست لکن طلب او برای پول متناسب است با ثروتش هرقدر ثروتش زیاد شود بیشتر
باید پول به نوکرها و عمله جات بدهد و سفرهای طویل پرمخارج میکند و شاید که مخارج یومیه اش
نیز زیاد شود

اکنون میگوئیم که حال یک ملت هم مثل حال یک شخص است طلب پول میزان صحیحی نیست
برای تعیین ثروت ملت اما بی‌شبهه نسبتی با ثروت و جمعیت مملکت دارد مثلا در مملکتی که
چهل کرور نفس باشد خیلی بیش از مملکتی که بیست کرور جمعیت دارد مزد عمله جات داده میشود
اما در مملکت انگلیس در این بیست سال آخر زیادتی طلب پول با تزاید جمعیت معادل نبوده است
یعنی آنقدری که مردم پول طلب کرده اند آنقدر جمعیت زیاد نشده و شک نیست سبب آن این است
که حالا معاملات خیلی آسان شده چنانکه خرید و فروشهای زیاد امروز در انگلستان بواسطه

اسناد انجام می‌یابد بدون اینکه یک پول سکه رد و بدل شود چنانکه گفته‌اند که در مملکت
انگلیس باندازهٔ وسعت تجارت پول سکه استعمال میکنند بعدها شرح خواهیم داد که چگونه
اسناد و بروات جانشین نقره و طلا میشود ولی مطلب بقدری واضح است که حاجت
بتفصیل ندارد سابق بر این داد و ستدهای بزرگ بوسیلهٔ پول انجام میگرفت مثلاً دهاتیهائی
که بشهر می‌آمدند که اجناس خود شانرا بفروشند همواره مترصد بودند که پول بگیرند و بدهند با نظر باین
یک روز در شهر هزاران لیره دست بدست میگشت ولی حالا در این معاملات بزرگ پول را
بکلی متروک ساخته‌اند دهاتیها کتابچه‌های بروات خود را ببازار می‌آورند و بجای نها کار
میکند رد و بدل پول استعمال نمیشود مگر در مخارج جزئی شهر بنابراین هرچند طلب پول با ثروت
و جمعیت مملکت تناسبی دارد لکن این نسبت ثابت و معین نیست بجهت اینکه هرچه استعمال
اسناد و بروات زیاد شود آن نسبت تغییر میکند

طلب فلزات قیمتی در هر مملکت نیز متناسب است با عدهٔ دفعاتیکه اشیاء با پول خرید و فروش
میشود مثلاً اگر یک پارچه کتان بعد از آنکه از کارخانه درآمد بیکنفر تاجر معتبر فروخته شد و او آنرا
بتاجرهای خورده فروش فروخت بعد از آن زنی آنرا خرید و از آن لباس دوخت و آن
لباس را فروخت درینصورت آن پارچه کتان قبل از آنکه بمقصد برسد چهار مرتبه بپول معامله

شده و واضح است که اینقدر داد و ستد بیشتر پول لازم دارد تا وقتیکه پارچه‌ها کتان از کارخانه
درآمده به مشتری برسد اگرچه حالا معمول شده که در معاملات بزرگ پول داد و ستد نمیکنند
مثلاً تاجر معتبر در وقت خرید پارچه از کارخانه بجای پول سند میدهد و تاجر خورده فروش هم
بالنسبه با او همینطور میکنند و باین واسطه در دست بدست گشتن پول خیلی صرفه جوئی میشود لکن
از آن مثال معلوم شد که طلب پول قدری معین میشود بواسطهٔ عدهٔ دفعاتیکه اشیاء بفروش
میرسند قبل از آنکه در محل استعمال درآیند

البته لازم نیست شرح دهیم که مقدار طلا و نقره که در کارخانه‌ها استعمال میشود چه اثری
بر طلب این فلزات دارد سابق بر این گفتیم که ارزش طلا و نقره معین میشود بهمان قواعدیکه
سایر محصولات معدنی قیمتشان معلوم میگردد پس هرگاه در کارخانجات مقدار طلا و نقره
که بکار میرود زیاد شود در صورتیکه سایر چیزها بحال خود باشد طلب طلا و نقره را زیاد میکنند و همین
سبب ترقی قیمت آنها میشود حال برای اینکه بهتر اثر طلب را بر ارزش طلا و نقره معلوم کنیم
فرض مینمائیم که سند و بروات و اسکناس و سایر چیزهائیکه قائم مقام پول میشود در میان
نباشد و نیز بواسطهٔ کشف معادن جدید نتوان مقدار کل طلا و نقره را زیاد کرد پس فرض میکنیم
که مملکتی که این حال را دارد تحصیل ثروتش زیاد شود کارخانه‌ها ضعف گردد و جمعیت ترقی کند

درینصورت داد وستدها ضعیف شده و حال آنکه مقدار پولی که در دست مردم است بهمان حال اوّل باقیست پس باید قیمت اشیا رتا مضاعف شده باشد یا بعبارة اُخری ارزش طلا و نقره ضعف شده است

مثال دیگر زنیم فرض میکنیم که در میان جماعتی تجارت و کارخانجات و جمعیت مردم بحال خود باند و تمام داد وستدها هم بپول بشود و مقدار پولی هم که در میان آنها رواج است بیست کرور لیره باشد آنوقت معدنهای جدید طلا و نقره کشف بکنند یا اینکه از خارج طلا و نقرهٔ زیاد باینجا بیاورند تا مقدار پول بیست و چهار کرور لیره شود مقدار اشیا ربحال خود باقیست داد وستدها هم زیاد نشده جمعیت هم مثل سابق است لکن پول رواج یک خمس زیاد شده درینصورت باید قیمت اشیا و مزد عمله جات هم بهمین نسبت ترقی کند بجهت اینکه ارزش طلا یک خمس تنزل کرده ازین مثال معلوم میشود که هر وقت مقدار طلا و نقرهٔ مملکت زیاد شود اگر از راه دیگر تلافی آن نشود ارزش آن تنزل مینماید از مثال اوّلی معلوم شد که اگر ثروت ملت زیاد شود درصورتیکه مقدار پول بحال اوّل باقی باشد ارزش طلا و نقره ترقی میکند بنابراین زیادتی قیمت بطور لزوم دلیل بر زیادتی ثروت وخوشی مردم نیست

پس معلوم میشود که هرگاه ثروت زیاد شود و پول رواج هم ازدیاد بپذیرد اثری در ارزش طلا و نقره ظاهر میشود در مثالهای فوق هم چنین فرض کردیم که در مقابل آن توقع چیزهای دیگر رونق بکار آنها نمو نماید و حال آنکه غالباً بر عکس است مثلاً در مثال اول فرض کردیم که کارخانجات و جمعیت مملکت زیاد شود و مقدار طلا و نقره که رواج است بحال خود بماند در آن صورت گفتیم که ارزش طلا و نقره خیلی زیاد میشود و حال آنکه هر وقت ارزش پول زیاد شود مردم به پیدا کردن آن میپردازند یا هر وقت تجارت وسعت پیدا کند چیزها را قائم مقام پول میکنند و این توقع غالباً مانع میشود که در ارزش پول تغییرات زیاد پیدا شود

اثر اکتشاف معادن طلای کالیفرنی و استرالی

در مثال دویم فرض کردیم که مقدار طلا و نقره رواج زیاد شود بدون زیادتی جمعیت و ثروت چنانکه در سال ۱۸۵۰ معادن طلای زیاد در کالیفرنی و استرالی مکشوف شد و بر مقدار طلای رواج خیلی افزوده شد قبل از سال ۱۸۵۰ مقدار طلائی که از تمام معادن دنیا گرفته میشد تقریباً بیست کرور لیره بود اما بعد از آن سنه در ظرف پنج سال معادن طلای کالیفرنی و استرالی هرکدام بیست کرور لیره طلا دادند بنابراین مردم خیال میکردند که این تزاید فوق العاده طلا بسرعت ارزش آنرا تنزل خواهد داد و قیمت اشیا ترقی فاحش خواهد کرد لکن این پیش بینیها انجام نیافت بطوریکه

معلوم نشد که آیا کشف این معادن اثری بر ارزش طلا داشته یا نه پس از آنکه مدتی تفتیش کردند
معلوم شد در سنهٔ ۱۸۷۰ ارزش طلا نسبت به سنهٔ ۱۸۵۰ در صد تومان پانزده تومان تنزل کرد
و حال آنکه این تنزل خفیف نسبت بزیادتی تدارک طلا هیچ است پس خوبست بفهمیم بچه جهت
این تدارک فوق العادهٔ سالیانهٔ طلا اینقدر بر ارزش آن کم اثر داشته است یکی از جهات
این مسئله عدم فساد طلاست زیرا است که تدارک سالیانهٔ طلا ده برابر زیاد شده بود لکن
این تزاید نسبت بمقدار کلی طلائیکه در دنیا موجود بوده بدرستی معلوم نیست ولی تخمیناً هزار و
صد و بیست کرور لیره بوده است پس این معادن طلای جدید سالیانه بیش از صد پنج بر این
مقدار نیفزوده و بیش از بیست سال لازم است تا بواسطهٔ این معادن مقدار طلای دنیا ضعف
بشود از آنطرف این تدارک فوق العادهٔ طلا چند سالی طول نکشید و همان معادن کم کم
تمام شد و تدارک سالیانهٔ طلا که در سنهٔ ۱۸۵۱ به شصت و چهار کرور لیره رسیده بود در سنهٔ ۱۸۶۲
به سی و شش کرور لیره برگشت و در سنهٔ ۱۸۹۱ چهل و سه کرور لیره بود

اما جهت عمده اینکه تدارک فوق العادهٔ طلا چندان بر ارزش آن اثر نکرد این بود
که در همان وقت وقایعی دست داد که تجارت و صنعت را وسعت داد و طلائیکه تازه
بدست مردم افتاده بود بکار رفت بدون اینکه قیمت اشیا ترقی پیدا کند و وقایعی که

سبب این وسعت تجارت وصنعت شد از اینقرار است اولاً تازه استعمال بخار در چرخها
و اعمال صنعتی و حمل و نقل اثقال در مملکت انگلیس و سایر جاهای متمدن عالم معمول شده
بود ثانیاً در مملکت انگلیس تجارت آزاد شد و وسعت فوق العاده پیدا کرده بود چنانکه
از سال ۱۸۴۲ تا سال ۱۸۶۵ امتعه که از انگلیس بخارج میرفت از ضعیف هم بیشتر شد یعنی اول صد و بیست
کرور لیره بود بعد دویست و پنجاه کرور لیره شد و در سنه ۱۸۸۶ به چهار صد و بیست و چهار کرور لیره رسید
امتعه وارده آن مملکت نیز بهمین نسبت ترقی کرده بود و معلوم است که این وسعت زیاد
در خرید و فروش تمام طلاها را جذب میکند
ثالثاً راههای آهن و سایر چیزها از این قبیل در هندوستان شروع شد کرورها نقره بآن
مملکت رفت برای اینکه عمله جات وغیره را مزد بدهند و این نقره را غالباً از فرانسه و بلژیک
ممالک اروپا بردند و بجای آن طلا گذاشتند چنانکه حساب کرده‌اند که در ظرف هفت
سال هشتاد و شش کرور سرمایه انگلیس باین تقسیم در هندوستان بخرج رفت
رابعاً علاوه برانها فرانسه و المان و سایر ممالک که سابق پول اصلی آنها نقره بوده در همان
اوان طلا را مأخذ پول قرار داده بودند و ایطالیا و ممالک متحده امریکا که سالهای درازی از این
معمول میداشتند پول سکه قبول کردند پس زیادتی طلا از این جهت هم لازم شده بود

عقیدهٔ بعضی اشخاص معتبر اینست که مجموع وقایع مذکور در فوق برای اینکه مانع تنزل ارزش
طلا شود کافی بلکه زیاد است و میگویند که از سنه ۱۸۷۳ تا سنه ۱۸۸۹ مردم طلا فاضل بدست داشتند
بلکه باقی آورده و ارزش آن ترقی کرد و بهمین جهت قیمت اشیا تنزل نمود و باید ملتفت بود
که وقایع چهارگانهٔ مذکور در فوق که زیادتی طلا را جذب کرد تعلقی به اکتشاف معادن طلا
نداشته است این معادن خواه مکشوف میشد خواه نمیشد بهرحال ترقی ثروت و جمعیت که
بواسطهٔ آزادی تجارت در مملکت انگلیس پیدا شد و همچنین وسعت تجارت شرق زمین دست
میداد و بهیچ وجه دخلی بزیاد و کمی مقدار طلا نداشت منتها اینکه کشف این معادن در موقع
خوشی اتفاق افتاد والا اگر وقتی این معادن مکشوف میشد که تجارت صنعت و جمعیت ترقی
بود فایدهٔ از آن حاصل نمی‌آمد مگر برای ممالکی که دارای آن معادن بودند و این ممالک هم فایدهٔ که
میبردند این بود که قوهٔ خریداری داد و ستد پیدا میکردند چنانکه یکی از معلمین ثابت کرد که فایدهٔ
که کالیفرنی و استرالی از طلای خود بردند این بود که آن طلا را از خود دور کردند و در عوض
آن اشیائی را که در سایر ممالک ساخته میشد تحصیل نمودند یک فایدهٔ دیگر هم مهاجرتهائی بود
که بواسطهٔ کشف این معادن مردم بآن ممالک کردند زیرا که مردم همینکه شنیدند در استرالی
معادن جدید طلا پیدا شده جوقه جوقه بآن سرزمین شتافتند و در ظرف شش سال جمعیت آن

ناحیه از هفتاد و هفت هزار به چهار صد و ده هزار نفر رسید و این یادآتی جمعیت از

حاصل خیز کم جمعیتی مثل استرالیا باعث وسعت ثروت و تجارت و صنعت آن گشت

پس اکتشاف معادن طلا برای تجارت دنیا خیلی مفید بوده بجهت اینکه در همان وقتی که

تجارت احتیاج بطلا داشت این معادن مکشوف شد و اگر این اکتشاف در وقتی

اتفاق می افتاد که تجارت متوقف بود اسباب صدمه و حیرانی میشد و چون ارزش طلا

تغییر میکرد قرار دادهای نقود و سکه ها مغشوش میشد پول مردم زیاده حاصل میکرد لکن قوه

معامله آن تنزل مینمود چرا که همه کس میداند که اگر قیمت اشیاء ضعیف شده باشد عمله که حقیقة

یک تومان مزد میگرفت حالا اگر دو تومان مزد بگیرد بهبودی در حال او پیدا نمیشود بجهت اینکه

حالا با دو تومان همانقدر چیز میدهند که آنوقت با یکتومان میدادند یعنی که دو تومان

حالا معادل با یکتومان آنوقت است مثالی که در فصل دویم همین قسمت از قول مسیو

باستیات ذکر کردیم حقیقت این مطلب را ظاهر میسازد

(قسمت ثالث)

تقسیم ثروت

(مقدمات)

در باب حصول ثروت باز نمودیم که عوامل حصول ثروت زمین است و کار و سرمایه پس واضح است که چون ثروت تحصیل شد باید تقسیم شود ما بین همین سه عامل یعنی ما بین صاحب زمین و کارگر و صاحب سرمایه سهم صاحب زمین را کرایه مینامند سهم کارگر را مزد میگویند سهم صاحب سرمایه را منفعت میخوانند بنابراین ثروت منقسم میشود به سه قسمت کرایه زمین مزد کار و منفعت سرمایه در فصول آتیه مذکور خواهیم داشت که این سه جزء با یکدیگر چه نسبتی دارند و چطور میشود که گاهی یکی نقصان می یابد و دیگری افزایش مثلا بیان میکنیم که چرا وقتیکه منفعتها عموما تنزل کرد کرایه ترقی میکند از برای فهم این مطالب و بسیاری مطالب دیگر اکنون می باید قوانین تقسیم ثروت را بخوبی فهمید

در مملکت انگلیس کرایه و مزد و منفعت هر کدام بطبقات ممتاز تعلق میگیرد یعنی کرایه بصاحب ملک و مزد بکارگر و منفعت بصاحب سرمایه لکن باید ملتفت بود که در ممالک دیگر طریقه های دیگر نیز معمول است در بسیاری از اماکن اروپا غالبا یکنفر دارای هر سه نوع عامل حصول

ثروت است یعنی کشتکار هم صاحب ملک است هم کارگر است و هم صاحب سرمایه
و بنابرین تمام ثروتی هم که حاصل میشود نصیب خودش میگردد چه کرایه و چه مزد و چه منفعت
در ایرلاند و هندوستان بسیار اتفاق می افتد که کار و سرمایه را کشتگر میدهد و در این صورت
مزد و منفعت حق اوست و کرایه حق دیگری   ازاین امثله معلوم شد که در ممالک مختلفه
طریقه های دیگر در فلاحت معمول است

(فصل اول)

در باب کرایهٔ زمین

(تعریف کرایه) کرایه آن قسمتی از ثروت است که حق صاحب ملک است
یعنی حقی است که باو داده میشود در ازای اینکه ملک او را بکار گرفته اند در بعضی ممالک
کرایهٔ زمین را از روی عادت و رسم تعیین میکنند ولی در ممالک دیگر مثل انگلیس از روی
رقابت است تعیین کرایهٔ زمین از روی رقابت باین طریق است که صاحب ملک بشرط
چند ملک خود را بهر مستاجری که از همه بیشتر کرایه میدهد واگذار میکند و در این صورت تعیین کرایه هم
مثل بازار خرید و فروش است
پس خوبست ابتدا قواعدی که کرایهٔ زمین را بواسطهٔ رقابت معین میکند شرح داده شود بعد از آن

باختصار علمای ما زیرا که از روی رسم و عادت مجری میشود بیان کنیم در اینجا لازم است
بگوئیم که صاحبان املاک ابتدا چطور آنها را متصرف شده در صورتیکه نه خودشان برای
حصول آن ملک زحمت کشیده اند نه دیگری بمعتقد کافیست که فرض کنیم اراضی در تصرف
اشخاص چندیست کرایه که صاحبان املاک میگیرند در حقیقت ثمره یک قسم انحصار طبیعی است
بجهت اینکه وسعت زمین محدود است و همه کس هم بآن محتاج است بنابراین همیشه صاحبان
املاک از اراضی خود کرایه خواهند گرفت یکی از علما گفته است که دلیل براینکه صاحبان املاک
کرایه میگیرند اینست که زمین چیزی است که همه بآن محتاج اند و از جای دیگر هم نمیتوانند تحصیل
بکنند مگر از صاحبان املاک

کرایه زمین زراعتی از روی دو چیز معلوم میشود یکی حاصلخیزی آن دیگر وقوع آن در محل
مناسب و هنگامیکه زمین یکی ازین دو چیز را فاقد باشد کرایه ندارد مثلا اگر زمینی چنان بی حاصل باشد
که زراعت آن نفعی بسرمایه دار و عمله نرساند هیچکس آن زمین را کرایه نمیکند از آنطرف بعضی
از اراضی هست که بسیار حاصلخیز است معهذا کرایه ندارد بجهت اینکه در محل نامناسبی واقع است
مثلا در امریکا و استرالی اراضی بسیار هست که این حالت را دارد زیرا که از آبادی دور است
راه آهن و سایر وسایل حمل و نقل هم موجود نیست بنابراین کسی نمیتواند از حاصلهای فراوان

آن اراضی بهره ببرد پس چنین زمینی کرایه ندارد بعضی اراضی دیگر هست که هم خیلی حاصلخیز است
وهم در جای مناسب واقع است معهذا کرایه ندارد بواسطهٔ اینکه حیوانات از قبیل خرگوش
وغیره حاصل آنرا ضایع میکنند چنانکه سالهای پیش بسیاری از اراضی انگلیس کرایه‌اش تنزل
کرد بواسطهٔ اینکه حیوانات حاصل آنها را خراب میکردند واین خسارت تنها بصاحب ملک
بلکه بتمام ملت وارد آمد ومثل این بود که حاصلخیزی زمین کم شده باشد مستأجر چندان خسارتی
نمی بیند چه مبلغ کرایه‌اش را کم میکنند لکن مشتریها وصرف کنندگان محصولات زراعتی
متضرر میشوند از اینکه قیمت آنها ترقی میکند

در تمام ممالک اراضی بواسطهٔ حاصلخیزی ومناسبت محل وقوعشان اختلاف دارند وهر جا
که تعیین کرایه از روی رقابت باشد وجه کرایه متناسب است با حاصلخیزی زمین وخوشی
محل آن مثلاً اگر دو مزرعه باشد که یکی بواسطهٔ حاصلخیزی وخوش وضعی از دیگری حاصلش بیشتر
باشد البته بهمان نسبتی که حاصل آن مزرعه زیادتر است کرایه‌اش هم بیشتر است حال ممکنست
کسی بگوید خیلی خوب واضح است که مزرعهٔ پر حاصل تر کرایه‌اش بیشتر است لکن از روی چه مأخذ
باید کرایهٔ آنها را معین کرد وکرایهٔ زمین کم حاصل تر را چقدر قرار بدهیم تا از روی آن کرایهٔ زمین
پر حاصل تر هم معلوم شود در جواب این سؤال باید قانونی را که ریکاردو برای کرایه قرار داده شرح دهیم

قانونیکه ریکاردو برای کرایه وضع کرده است

ریکاردو میگوید در هر مملکتی یک زمینی هست که بقدری بیحاصل است یا خیابان بد محل است
که اگر در آن زراعت کنند فقط سرمایه که در آن بکار رفته و اجر عمله که در آن زراعت کرده
از آن حاصل میشود و نفعی برای کسی که آنرا کرایه میکند ندارد در اینصورت چنین زمینی کرایه ندارد
یعنی چون نفعی ندارد کسی که آنرا کرایه میکند مجبور اند آنرا بی کرایه بدهند پس هر وقت میخواهند
بر زمینی کرایه به بندند معلوم میکنند که این زمین نسبت بآن زمین کم حاصلی که کرایه ندارد چقدر
حاصلخیزیش زیادتر است کرایه آنرا از روی آن نسبت معلوم میکنند ریکاردو آن زمین کم
حاصل بی کرایه را حد زراعت نامید بجهت اینکه اگر زمینی کم حاصل تر از آن باشد اگر هم کرایه
بر آن نه بندند باز کسی در آن کار نمیکند زیرا که مخارجی که در آن میکنند هدر میرود
بدیهی است که حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است همه جا و همه وقت یکی نیست و قیمت
محصولات زراعتی هم از روی مخارج پر خرج ترین آنها معلوم میشود یعنی بعبارة اخری
از وضع حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است پس باید معلوم کرد که تعیین زمینی که در حد
زراعت باشد و کرایه ندهد از روی چه قاعده است و دیگر آنکه چرا زمینی که در ایتالی در حد زراعت است
اگر در انگلیس بود کرایه زیادی داشت برای جواب این دو سوال باید قدری در قیمت محصولات

زراعی تحقیق کنیم این مسئله را باید دانست که در هر مملکت تعیین زمینی که در حد زراعت
باشد از روی حوائج جمعیت آن مملکت است و وسایلی که برای رفع آن حوائج دارند مثلا اگر
جائی وسعت اراضی محدود باشد و کم کم جمعیت زیاد شود مجبور میشوند که در همان وسعت زمینهای
کم حاصلخیزی که سابق بیکار بود رجوع کنند در اینصورت حد زراعت پائین میرود و قیمت محصولات
زراعی و همچنین وجه کرایه ترقی میکند از طرف دیگر اگر زمینی که آذوقه از آن حاصل میکنند
محدود نباشد اگر هم جمعیت زیاد شود و آذوقه زیاد احتیاج پیدا کنند راه ها و وسایل ارتباط را
که ترقی داده و با خارجه مربوط شده رفع حاجت میشود بدون اینکه حد زراعت پائین بیاید
چنانکه در مملکت انگلیس در ظرف ده سال از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ همین قسم اتفاق افتاد جمعیت
زیاد شد و آذوقه زیاد احتیاج پیدا کرده بودند در عوض وسایل ارتباط را ترقی دادند و بواسطه
مراوده با خارجه رفع احتیاج نمودند علاوه براین قیمتها تنزل کرد و حد زراعت بالا رفت
بجهت اینکه بعضی اراضی از زراعت افتاد و کلیه کرایه های زراعتی تنزل کرد
هرچه قیمت محصولات زراعتی ارزان باشد حد زراعت مرتفع است مثل استرالی که در آنجا
تا زمین خیلی حاصلخیز نباشد نفع ندارد هرچه محصولات زراعتی گرانتر میشود حد زراعت پائین میاید
بجهت اینکه زراعت اراضی کم حاصل نیز نفع میدهد حقیقت این مسئله از روی مثالی معلوم میشود فرض میکنیم

که قیمت محصولات زراعتی ناگهان یک ثلث ترقی کند معلوم است که مداخل مستأجرین هم
همینقدر زیاد خواهد شد آنوقت سایر مردم طمع می افتند و با مستأجرین رقابت میکنند و زارع را
مبلغهای زیاد تر کرایه میکنند و بنابراین اراضی که سابق در حد زراعت بود حالا کرایه بر میدارد
و با تقسیم حد زراعت پائین می آید

یکی از دلایل واضح برای اینکه بواسطهٔ تغییر جزئی در قیمت محصولات زراعی حد زراعت
سال بسال اختلاف پیدا میکند حالت اراضی نالپشبوری است در آن املاک قطعه زمینهای هست
چنان لم یزرع که برای مستأجر زراعت آنها صرف ندارد مگر اینکه قیمت محصولات خیلی
عالی باشد بنابراین وقتیکه قیمت اجناس ترقی میکند بعضی از آن اراضی خیلی کم حاصل را
بکار می اندازند و هم سرمایه و زحمت خود را بر میدارند اما وقتیکه قیمت اجناس تنزل
کرد دوباره متروک میشود بجهت اینکه اینقدر حاصل نمیدهد که فروش آن نفعی بحال زارع داشته
باشد در یکی از فصول سابق ترقی قیمتی که در سال ۱۸۷۲ در زغال سنگ پیدا شد اشاره کردیم
و باز نمودیم که آن ترقی قیمت باعث شد که معادن کم حاصل را بکار زنند و چون قیمت زغال
سنگ تنزل کرد فی الفور آن معادن هم متروک شد محصولات زراعتی هم همان حال دارد
هر وقت قیمتشان ترقی کند حد زراعت پائین می آید یعنی مجبور میشوند زمینهای کم حاصل را

زراعت کنند و همینکه آن ترقی قیمت موقوف شد آن اراضی کم حاصل خیز متروک میشوند
پس معلوم شد که حد زراعت پائین نمی آید مگر بواسطهٔ ترقی قیمت اجناس بجهت اینکه
تا اجناس گران نباشد زراعت زمین کم حاصل نفعی نمیدهد و سابق هم گفته ایم که از برای
ترقی کردن قیمت اجناس هیچ چیز مؤثرتر از این نیست که طلب آن اجناس زیاد شود
و زیادتی طلب هم نتیجهٔ زیادتی جمعیت است زیاد شدن جمعیت بطور لزوم متضمن زیاد شدن
طلب محصولات زراعتی است و این زیادتی باعث ترقی قیمت آنها میشود و قیمت که ترقی
کرد زراعت زمینهای کم حاصل نیز فایده می بخشد پس معلوم شد که زیاد شدن جمعیت که طلب
اجناس را زیاد میکند قیمت آنها را ترقی میدهد و حد زراعت را پائین می آورد
زیادتی جمعیت به دو طریق سبب ترقی کرایه میشود یکی اینکه طلب محصولات زراعتی را زیاد
کرده قیمت آنها را ترقی میدهد دیگر اینکه چون حد زراعت را پائین میبرد اراضی مزروعه
وسعت می یابد و سهم صاحب ملک که عبارتست از کرایه زیاد میشود و بجهت اینکه سابق گفتیم
که کرایهٔ زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن زمین بر حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت باشد
و کرایه نداشته باشد پس هر چه این حد زراعت پست تر باشد معلوم است که کرایهٔ آن زمین
بالاتر است فرض میکنیم که مقدار حاصلخیزی مزرعهٔ مخصوصی را بعدد ۱۰۰ بنامیم و مقدار

حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است ۳۰ باشد در آنصورت کرایهٔ مزرعهٔ اولی ۲۰ میشود

امّا اگر حد زراعت تنزّل کرد بطوریکه مقدار حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است بعدد ۲۰

نموده شود آنوقت کرایهٔ مزرعهٔ اول هم به ۳۰ میرسد

حال قانون ریکاردو را خلاصه کرده گوئیم کرایهٔ هر زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن بر حاصلخیزی

بدترین اراضی مزروع که کرایه نداشته باشد یعنی در حد زراعت باشد بنابراین هر واقعه که

سبب تنزّل حد زراعت شود کرایه را ترقی میدهد بجهت اینکه فضل حاصلخیزی آن زمین بر بدترین

اراضی مزروع که در حد زراعت باشد زیاد میشود

از قانون ریکاردو چنین مستفاد میگردد که از بعضی حیثیات مابین منافع صاحب املاک

و سایر طبقات مردم تناقضی هست زیاد شدن جمعیت در ترقی کرایه اثر زیادی دارد

امّا اگر زیاده از حد جمعیت زیاد شود برای منافع عمومی مردم مضرّ است و برای مالکین

نافع در مملکت انگلیس رسم است که از برای دستگیری فقرا از املاک مالیات مخصوصی میگیرند

و اگر این رسم نبود تناقض مابین منافع مالکین و سایر مردم خیلی بیش از این بود بجهت اینکه

آنوقت صرفهٔ مالکین در این بود که مردم از روی بیحیائی زن بگیرند و اطفال زیاد بیاورند که جمعیت

زیاد شود و کرایهٔ املاک ترقی کند از اینجا معلوم میشود که خوب کرده‌اند که مالکین را هم در نتایج حسنه

زیادتی جمعیت شریک نموده‌اند هم در نتایج آن اگر مالیات دستگیری فقرا را از املاک میگرفتند
ملاکین بواسطهٔ بی‌احتیاطی فقرا غنی میشدند و در حقیقت همان چیزی که باعث فقر یک طایفه شده بود باعث
غنای فرقهٔ دیگر میگشت ملاکین روز بروز متمول‌تر میشدند و نتیجهٔ امور منفور افضل در تزاید بود
مالیات دستگیری فقرا از این حیثیت تناقضی مابین منافع ملاکین و سایر طبقات برقرار داشت
و از حسن اتفاق از بعضی جهات دیگر هم منافع این دو طبقه مردم یکسان است با وجود اینکه باعث
زیادتی منفعت و ترقی کرایه ملک است مع‌هذا نباید تصور کرد که منافع صاحب ملک و صاحب
سرمایه و سایر طبقات در همه حال نقیض یکدیگر میباشد بلکه برعکس منافع ملاک و سرمایه‌دار و کارگر
از بعضی جهات یکسان است مثلاً صرفهٔ همه در این است که زمین را بقدر امکان حاصل‌خیز کنند
چنانکه اگر فرض کنیم که بیک وسیله حاصل ملکی زیاد شود آنوقت آن ثروتی که مابین آنها قسمت
میشود زیادتر است یعنی بصاحب ملک کرایه زیادتر میرسد بصاحب سرمایه منفعت زیادتر
و بکارگر مزد بیشتر چندسال قبل در ممالک جنوبی انگلستان فرود غله‌جات چنان کم و قیمت
ارزاق بالنسبه چنان گران بود که محسوس شد که کارسازی غله‌جات خیلی کم شده است
بجهت اینکه غالباً غذا و لباس درستی باشان نمیرسید بواسطه زود پیر میشدند و از کار میافتادند
بطوریکه بعضی میگفتند که اگر ما برده بودیم یا حیوان بارکش بودیم صاحب ما از برای صرفه

خودش بهتر با غذا و لباس و منزل میداد تا حالا که باید از مزد کار خودمان زندگی کنیم پس
گفتگو کردند که اگر بعمله اجرت و مزد زیاد بدهند کارسازی او بیشتر میشود و صاحب کار بیشتر میتواند
از کار او منتفع گردد معتقد نبودند که این اوضاع در حال عمله جات پیدا شد بواسطه عقل و
دانائی صاحب کاران تنها نبوده بلکه جهات چند باعث آن شد که از آنجمله یکی تنزل قیمت
ارزاق بود که از امریکا آوردند و فراوان شد و خیلی اسباب رفاه عمله جات گشت دیگر اینکه
چون تربیت عمله جات ترقی کرده بود و داناتر شده بودند خودشان ملتفت شدند که حالتشان
از تمام طبقات مردم بدتر است پس بمزد کمی که میگرفتند قناعت نکردند و چون راه آهن
و کشتی بخار هم معمول شده بود و بسهولت نقل مکان کرده باماکنی رفتند که در آنجا بهتر مزد میدادند
و همین پیشرفت تربیت اسباب قوت قلب و اطمینان ایشان شد مثلاً تا چند سال قبل از این
عمله جات رقابت معمول نبود و چنان جاهل و جبان بودند که عقلشان نمیرسید از یکجا دست
بکشند و جای دیگر و شغل مناسب تری پیدا کنند در حقیقت مثل دواب بودند که در یک مزرعه
چرا میکنند و ابداً نمیتوانند تغییر وضع بدهند حالا این اوضاع تغییر کرده متصل دیده میشود که عمله جات
مثلاً از زراعت دست میکشند و در کارخانه ها مستخدم میشوند و اگر چه هنوز زود است که
بگوئیم این تغییر وضع بر کرایه و منافع زارعین چه اثر خواهد کرد ولی امید داریم که چون اینخیال

موقعی بگذرد تمام طبقات از پیشرفت تربیت و شعور عمله جات منتفع خواهند شد و یک دلیل هم
بر این مطلب هست و آن اینست که مدتهاست عمله جات ولایات شمال انگلیس حالشان
از عمله جات جنوبی بهتر بوده است از این جهت که ترقیشان بهتر و منزل و مزد و بسیار چیزهاشان
مناسب تر بوده است و این اواخر معلوم شد که در آنجاها که مزد عمله جات گران تر است
نه تنها کرایه ها زیادتر و وضع امور زراعت بهتر است بلکه مبلغی که صرف مزد عمله جات
میشود کمتر از آن ولایاتی است که مزد آنها ارزان است مثلا حساب کرده اند دیده اند که
دو ملک متساوی الوسعه که هر دو یک قسم کار لازم داشته یکی از آنها در شمال انگلیس واقع
بوده دیگری در جنوب با وجود اینکه در شمال بعمله جات هفته ئی بیست شلینگ مزد میدادند
و در جنوب چهارده شلینگ مع هذا در شمال مبلغیکه صرف مزد عمله جات شده بود در سال
پانصد و ده لیره بود و در جنوب هشتصد لیره وجهت این امر غریب اینست که در شمال
چون عمله جات مزدشان زیادتر و حالشان بهتر است زیادتر و بهتر از عمله جات جنوب
میتوانند کار بکنند یا بواسطه عمله کمتر لازم میشود و مزد هم کمتر داده میشود
کسانیکه قانون کرایه ریکاردو را خوب فهمیده اند بسیاری از مسائل اکنون را میتوانند حل کنند
کسی که آن قانون را بداند و آن مطلبی را هم که ما در قسمت اول شرح دادیم که طلب اشیا

طلب کار نیست منفعت شده باشد میتواند بسیاری از اشتباهاتیرا که در میان مردم معمول شده
و خیال میکنند حقیقت است معلوم کند یکی از آن اشتباهات اینست که غالباً در روزنامجات و جاهای
دیگر مینویسند که سعادت مملکت بسته است معلوم میشود از روی زیادتی جمعیت آن نهایتش که هر چه جمعیت
مملکت زیادتر باشد سعادت ملت آن زیادتر است مطلب تا یک حدی درست است در
مملکتی مثل استرالی که اراضی حاصلخیز زیاد و حوائج زندگی فراوان و ارزان است زیادتی
جمعیت ثروت ملت را زیاد میکند بجهت اینکه کار زیاد لازم میشود اما در بعضی ممالک مثل
هندوستان جمعیت خیلی زیاد شده بدون اینکه ثروت ملت زیاد شود بلکه رفاه مردم کم شده
و بسیاری از مردم دچار فاقه و فقر میباشند و هیچ قسم ذخیره و آذوقه ندارند و یکسال که حاصل خراب
شود کارشان بمنتها درجه سختی میکشد اضافات هم ندارند که در تنگدستی آنها را دور کنند و لوازم
تحصیل نمایند در حقیقت در پست ترین درجه زندگی هستند و اگر یکدرجه از این پائین تر بروند قحط
و غلاست پس واضحست که در چنین مملکتی زیادتی جمعیت بهیچ وجه دلیل بر زیادتی ثروت و
سعادت ملت نیست

یکی دیگر از نتایج مهمهٔ قانون ریکاردو اینست که وجه کرایه جزو قیمت محصولات زراعتی نیست
یا بعبارة اخری اگر وجه کرایه بالکلیه از میان بردارند محصولات زراعتی ارزانتر نخواهد شد

سابق گفتیم که قیمت محصولات زراعتی از وضع حدّ زراعت معلوم میشود قیمت این محصولات
باید طوری باشد که تلافی سرمایهٔ کاری را که در زراعت بدترین زمین مزروع بی کرایه صرف میشود
بکند اگر قیمت از این کمتر باشد آن زمین از زراعت می افتد و حدّ زراعت بالا میرود ولکن این مطلب
واقع نمیشود بجهت اینکه موقوف کردن کرایه طلب محصولات زراعتی را کم نمیکند و همانقدر که باین
اجناس لازم بود حالا هم لازم است و چنانکه سابق گفتیم وضع حدّ زراعت و میزان
حاصلخیزی آن از روی طلب محصولات زراعتی معین میشود و پس معلوم شد که کرایه در قیمت محصولات
مدخلیّت ندارد

بعضی اوقات بقانون ریکاردو ایراد میکنند که زمین مزروع بی کرایه وجود ندارد اینکه تمام
زارعین کرایه میدهند در جواب میگوئیم راست است که خیلی کم اتفاق می افتد مزرعهٔ تماماً
چنان بحاصل باشد که نتوان بر آن کرایه بست امّا در بسیاری از مزارع قطعهٔ از این قسم
اراضی هست و اگرچه کرایه را از روی تمام وسعت مزرعه معین میکنند ولی اگر آن قطعه زمین را
از تمام مزرعه مفروز نمایند باز کرایهٔ آن مزرعه همانقدر است یعنی که در حقیقت آن قسم زمین
کرایه ندارد

یکی دیگر از ایرادهائیکه بقانون ریکاردو میکنند اینست که صاحب ملک و مستأجر هیچکدام

از این قانون اطلاع ندارند و معهذا نرخ کرایهٔ زمین را معین میکنند این ایراد مثل آنست که
کسی بگوید اکتشاف مشرحین غلط است بجهت اینکه همهٔ مردم زندگی میکنند بدون اینکه از
ترکیب اعضای بدن خودشان مطلع باشند برای زندگی کردن لازم نیست شخص بداند آلات
هاضمهٔ خودش بچه ترتیب است طبیعت خود هضم میکند و همچنین صاحبان املاک و مستأجرین
لازم نیست از قانون ریکاردو مطلع باشند طبیعتاً بر وفق آن قانون رفتار میکنند

درباب تعیین کرایه از روی عادت

در این فصل چنین فرض کردیم که کرایهٔ اراضی از روی رقابت معین شود و در ممالک انگلیس
اینطور است ولی در بسیاری از ممالک کرایه بواسطهٔ عادت معلوم میشود مثلاً در بعضی
قطعات فرانسه و ایطالیا رسم است که محصول زمین را بنسبت معینی مابین صاحب ملک و زارع
قسمت میکنند و غالباً سهم صاحب ملک نصف محصول است بعضی جاها هم ثلث میبرد
در اینصورت وجه کرایه از روی رسم و عادت معین شده نه از روی رقابت نیز از روی
عادت معین میشود که چقدر از مخارجی را که برای زراعت زمین لازم است صاحب ملک باید
بدهد در بعضی جاها رسم است که باید بذر و آلات و حیواناتی را که برای زراعت لازم است
صاحب ملک بدهد در بعضی جاهای دیگر صاحب ملک همان حیوانات و بذر را میدهد و آلات را

خود زارع صدمه هم بیاورد این عادات بنظر خیلی بی ترتیب و بیقاعده می آید بنا بر این ترتیبات آن دخلی بعالم اکونومی پلیتیک ندارد معهذا بد نیست که قدری معلوم کنیم که این رسم بر کرایه چه اثر دارد

در جاهائیکه کرایه از روی عادت و رسم معین میشود نه از روی رقابت صاحبان املاک نقصان کمتر است مثلاً در تسکان از ایالات ایطالیا کرایه ملک دو ثلث محصول زمین است هر درجه حاصلخیزی که میخواهد باشد حال اگر آن زمین کم حاصل باشد چیز کمی عاید مستأجر میشود و بجهت قدر مخارجی که در آن کرده با نفع مختصری عایدش میشود اما اگر زمین پر حاصل باشد مستأجر خیلی نفع میبرد پس در اینصورت مستأجر در نفعیکه از حاصلخیزی زمین عاید میشود با صاحب ملک شریکست و حال آنکه در تعیین کرایه بواسطه رقابت هرچه که از زمین عاید میشود صاحب ملک بعنوان کرایه از مستأجر میگیرد و او چندان بهره از پر حاصلی زمین نمیبرد پس در صورتیکه کرایه از روی عادت باشد چون مستأجر در نفع حاصلخیزی زمین شریک است صرفه خود را درین می بیند که زمین را ترقی بدهد و شاید که این مطلب محرک بشود که سعی کند و زراعت را ترقی بدهد روی همرفته اینوضع اگرچه برای صاحب ملک نافع نیست برای عامه مردم مفید است اما معایب اکونومی اینوضع اینست که نمیگذارد سرمایه برای ترقی زمین صرف بشود مثلاً مزرعه آبش کم است صاحب ملک هم

میداند که اگر مقداری سرمایه خرج کند و آب برای آن زمین بیاورد حاصل ملک زیاد میشود
امّا چون می بیند بهر حال نصف یا دو ثلث حاصل مستأجر عاید او نمیشود اهمال میکند و باین کار اقدام
نمی نماید و ممکن است مستأجر هم بهمین ملاحظات کاری نکند ولی باید بخاطر داشت که در ممالکی هم
که کرایه از روی رقابت معین میشود باز مستأجر محرّکی ندارد که سرمایه بکار ترقّی زمین بیندازد
مگر اینکه یقین داشته باشد که ملک مدّت طولی در تحت اجارهٔ او خواهد بود و میتواند از بکار انداختن

سرمایه بهره ببرد

در بعضی از جاهای ایرلاند مخصوصاً در ناحیهٔ اُلستر مقدار کرایه که صاحب ملک میگیرد بر وفق
قاعده کم میشود و آن قاعده اینست که وقتی یک مستأجر از ملکی بیرون میرود و مستأجر دیگر
وارد میشود مستأجر وارد باید مبلغی بمستأجر که بیرون میرود بدهد و یک جزئی از این مبلغ
سرقفلی است و جزو دیگر بجهت حقّی است که مستأجر سابق کشیده و بهرهٔ آنرا نبرده است آن
مبلغیکه بجهت سرقفلی میدهد در حقیقت جزئی از کرایه است بجهت اینکه اگر این مبلغ را نبدهد محسوب است
کرایه را زیادتر کنند پس در اینصورت وجه کرایه از روی عادت منقسم بدو جزء شده یک جزء
که سرمایه شده و مستأجر جدید بمستأجر قدیم میدهد و جزء دیگر که بطریق معمول سالیانه بصاحب
ملک داده میشود فایدهٔ این رسم اینست که مستأجر مطمئن است که یک قسم حق ملکیت در زمین دارد

ولی بعضی میگویند که این رسم خیلی مضر است بجهت اینکه مستأجر وارد در همان ابتدای کار که خیلی
بسرمایه محتاج است مجبور است مبلغی از سرمایه خود را بمستأجر قدیم بدهد در جواب این ایراد
میگوئیم که مستأجر این مبلغ را میدهد که در آن ملک ذیحق بشود و اطمینان پیدا کند و اگر این
اطمینان را پیدا نمیکرد هیچوجه سرمایه خود را صرف آن زمین نمی نمود خلاصه وقتی نتیجه این
رسم را بنظر میآوریم میبینیم که خیلی مفید و خوب است و آن قسمتهای ایرلاند که این رسم در آنجا معمول است
حالشان خیلی بهتر از آنجائی است که طرق دیگر متداول است اگرچه این رسم خیلی معمول است
ولی سابقاً از روی قانون صحیح نبود در سنه ۱۸۷۰ این رسم را هم جزو قانون قرار دادند و آنرا
حق الاجاره اولستر نامیدند زیرا که در آن ناحیه بیشتر از همه جا متداول بود بعد از آن در سال ۱۸۸۱
خواستند مدت اجاره املاک را ثابت و تغییرناپذیر کنند و پانزده سال قرار دهند پیشرفت
نکرد زیرا که چیزیکه بنایش بر تغییر است نمیتوان آنرا تغییرناپذیر کرد و مثل اینست که دولت
بخواهد حکم کند که باران نبارد

در ایرلاند یک رسم دیگر هم بود که بواسطه رقابت وجه کرایه را بمبلغ خیلی زیادی میرساندند
بطوریکه گاهی وجه کرایه از حاصل ملک زیادتر میشد این رسم را طریقهٔ کاتی یر مینامند در اینحال
مستأجر هرگز نمیتوانست تمام وجه کرایه را بپردازد در حقیقت مجانی کار میکرد و صاحب ملک

قوت لایموت از سیب زمینی‌ها و وکسانش بیداد و معلوم است که در چنین جائی مستاجر هیچ سعی نمیکند که زمین را ترقی بدهد بجهت اینکه میداند تمام بهره را صاحب ملک میبرد و در حال او تفاوتی پیدا نمیشود و از آنطرف موافق دلخواه خود عیال میگرفت و اطفال میآورد چه میدانست که بهرحال صاحب ملک قوت لایموت او را و کسانش میرساند هیچ طرزی بدتر از این طرز نیست و همه قسم ضررهای اکونومی و خلقی وغیره دارد یک رسم دیگر هم در ایرلاند معمول است که آنرا رسم کناکره مینامند این طریقه عبارت از آنست که صاحب ملک عمله‌جات را بکار وامیدارد و در ازای کارشان قطعه زمینی را بی کرایه بایشان میسپارد

اکنون که اقسام و انواع تعیین کرایه را معین کردیم حال میپردازیم بشرح مزد عمله‌جات

(فصل دویم)

مزد کار

آن قسمتی از ثروت را که در ازای کار داده میشود مزد مینامند سابق اشاره کردیم که مستر هنری جرج ایراد کرده است که مزد عمله‌جات از سرمایه داده نمیشود بلکه از حاصل خود کار داده میشود راست است که سرچشمه اصلی مزد و منفعت همان ارزش شئی است که سرمایه و کار آنرا ایجاد نمود لکن چون صاحب سرمایه قبل از آنکه آن محصول بدست بیاید بوی خرج میکند و از عمله نگاهداری

مینماید و باید انتظار بکشد تا اینکه محصول دسترنجش برای فروش حاضر شود و باین واسطه است
که مزد اجیر و سرمایه و از مخارجی که برای فراهم کردن محصولات لازم است محسوب میدارند

در باب اینکه مزد از روی رقابت تعیین میشود

مزد نیز مانند کرایه یا از روی عادت معین میشود یا از روی رقابت ولی غالبا تعیین آن از روی رقابت است
یعنی عمله کوشش میکنند که بقدر امکان زیادتر مزد بگیرند و صاحب کار سعی دارد که حتی المقدور عمله
ارزان پیدا کند البته در این امر هم استثنا است مثلا بسیاری از عمله جات هستند که برای
خاطر ازدیاد مزد دست از صاحب کار قدیمشان نمیکشند و نیز بسیار اتفاق می افتد که صاحب کاری
در نگاهداری عمله یک قصدش ثواب و خیرات است و برای خاطر ارزان کردن کار آنها را جواب
نمیگوید ولی این قسم اتفاقات استثنا است نه قاعده و در حقیقت میتوان صاحب کار و عمله را نوعی
بایع و مشتری خواند بجهت اینکه صاحب کاران مشتری کار میباشند و عمله جات بایع آن بنابراین
صاحب کاران جهد میکنند که تا میتوانند کار را ارزان بخرند و عمله جات هم میخواهند تا ممکن است
کار خودشان را گران بفروشند حال فرض میکنیم که تجارت و صنعت وسعتی پیدا کرده و عمله زیاد
لازم شود یعنی که طلب کار زیاد شده است در این صورت صاحب کاران برای اینکه کارگرهاشان
از دستشان نرود حاضرند که مزدشان را زیاد کنند و عمله جات هم که ملتفت این مسئله میشوند

سعی میکنند که حتی الامکان کارشان را گران بفروشند امّا آنوقت رقابت خودشان سبب
تنزّل مزد میشود مثلاً اگر صاحب کاری یکنفر کارگر لازم داشته و ده نفر داوطلب باشند در صورتیکه
کارسازی هر ده یک قسم باشد و در رقابت آزاد باشند یقیناً صاحب کار آن عمله‌ئی را که از همه کمتر مزد
بگیرد قبول میکند از طرف دیگر هرگاه سه نفر صاحب کار طالب باشند و یک کارگر بیشتر
نباشد ناچار آنکه بیش از همه مزد بدهد کارگر را خواهد برد پس معلوم شد که چگونه رقابت تعیین
نرخ مزد را میکند لکن باید ملتفت بود که تمام کارگرهای یک ناحیه نمیتوانند بلاشرط با یکدیگر
رقابت کنند بلکه منقسم بطبقات و مراتب میباشند که عمله‌جات هر طبقه با یکدیگر میتوانند رقابت
کنند ولی یک طبقه با طبقهٔ دیگر رقابت ندارد مثلاً طبقات پست عمله‌جات با صنعتگران
نمیتوانند رقابت کنند و صنعتگران هم با طبقات اعلی‌تر یعنی هنرمندان رقابتی ندارند این مسئله
مانع بزرگی است برای وسعت رقابت و باعث میشود که طبقات مختلفه عمله‌جات مزدهای
مختلف داشته باشند

بعضی صنایع هست که در آنها بیش از سایر صنایع سرمایه خرج عمله‌جات میشود و بعضی که کار بیشتر
لازم دارد مثلاً سرمایه که بجهت مزد عمله‌جات زمین زراعت لازم است بیش از سرمایهٔ
مزدیست که برای عمله‌جات زمین مرتع لازم است بجهت آنکه زمین زراعت بیش از زمین

مزیع کار لازم دارد بنابرین اختلاف صنایع در ممالک باعث میشود که سرمایهٔ مزد یعنی
آن سرمایه که صرف مزد عمله جات میشود در ممالک مختلف است یعنی در ممالکی که صنایع آنها
کار زیادتر لازم دارد سرمایهٔ مزد هم بیشتر میخواهد و نرخ مزد عمله جات در هر ولایت بنسبت
سرمایه که آن ولایت برای مزد حاضر دارد و بعد از آن عمله جات تغییر حالت در وضع صنعت
هر مملکت وضع مزد و نرخ آنرا بهم میزند مثلاً در مائهٔ اخیر در انگلستان بواسطهٔ استعمال چرخ بخار
انقلاب کلی در امور صنعت پیدا شد یعنی بخار جای غالب عمله جات را گرفت و باین واسطه
بازار آنها کساد شد و خیلی ضرر بایشان خورد لکن باید دانست که این ضرر موقتی بود
بجهت اینکه استعمال چرخ بخار چون صنعت را وسعت و ترقی داد و اسباب تحصیل ثروت را
سهل نمود که مردم سرمایه های جدید فراوان تحصیل کردند و خواستند آن سرمایه ها را بکار بیندازند
از اینرو طلب کار زیاد شد و مقدار سرمایه که صرف مزد عمله میگشت عوض اینکه کم شود
خیلی ازدیاد پذیرفت سابق ذکر کردیم که از سنه ۱۸۲۳ تا بحال استعمال چرخها که بجای
انسان کار میکنند باز خیلی متداول شده و شاید که همین مطلب یکی از اسباب بیکاری طبقات
زیادی از فقرا شده باشد ولی باز میتوانیم بگوئیم که این ضرر عمله جات هم مثل ضرر
سابق موقتی است و ایشان هم عاقبت مثل سایر مردم از ارزانی قیمت اشیاء که بواسطهٔ

استعمال چرخ بخار حاصل شده نفع خواهند برد مختصر شکی نیست در اینکه متداول شدن
چرخ بخار بحال عمله جات نافع بوده و خواهد بود

نجه بندی

بعضی اوقات ایراد میکنند که در صورتیکه نرخ مزد از روی مبلغ سرمایه مزد و عده عمله جات
معین میشود پس نجه بندی ها برای نرخ مزد باید بیفایده و بی اثر باشد ولی چنین نیست
ترتیب دهندگان نجه بندی کلیهٔ امور صنعت و تجارت خود شان را ملاحظه میکنند و میدانند
که چه وقت موقع اینست که مزدها را ترقی بدهند یا لازم است که تنزلی در آن حاصل کنند
مثلاً اگر در قیمت اجناس ترقی پیدا شود بدون اینکه تهیهٔ آنها زیاد شده باشد چنانکه در تجارت
زغال سنگ در سنهٔ ۱۸۷۲ اتفاق افتاد در آنصورت نجه بندها میدانند که اجزاء ایشان
حق زیادتی مزد دارند و ترتیباتی قرار داده اند که زودتر و بهتر میتوانند مزد را بالا برند
تا اینکه صبر کنند تا طلب کار زیاد شود مثلاً تمام عمله جاتیکه نجه بسته اند یک مرتبه دست
از کار میکشند تا صاحب کاران مجبور شوند مزد آنها را زیاد کنند چنانکه در سنهٔ ۱۸۸۹
در تجارت زغال سنگ همین قسم کردند و مزدها یک عشر زیاد شد این دلیل است بر اینکه
آنوقت وضع اقتضا داشته است که عمله جات ادعای زیادتی مزد بکنند در یکی از

فصول شرح خواهیم داد که نخیه بندی بر مزد عمله جات چه اثر دارد
بزرگترین مانعی که تا بحال برای بهبودی حال عمله جات بوده این است که هر وقت سرمایه
مزد زیاد شده همراه آن عدهٔ عمله جات هم ازدیاد پذیرفته است و نگذاشته است
که عمله جات از تزاید سرمایهٔ مزد بهره ببرند مثلا در زمانیکه در انگلیس مالیات را از روی
گندم برداشتند بعضی از اشخاص که خود باعث اینکار شده بودند خیال میکردند ارزانی
که بواسطهٔ برداشتن مالیات واقع میشود بعدها سبب بهبودی حال کارگرهای فقیر خواهد شد
و میگفتند دیگر فقیر نخواهیم دید و مردم از گرسنگی نخواهند مرد و نیز یقین داشتند که خانهائیکه
دولت برای نگاهداری و مشغول کردن فقرا برپا کرده خالی خواهد شد لکن نتیجه بکلی
خلاف این ظاهر شد ارزانی ارزاق که از برداشتن مالیات حاصل شد باعث این گشت
که جمعیت زیاد شود و نگذاشت که مردم از ارزانی بهره ببرند پس معلوم میشود که بهبودی
حسابی در حال عمله جات پیدا نخواهد شد مگر بواسطهٔ و قایعی که ازدیاد جمعیت همراه نداشته باشد
بهترین وسیلهٔ مانع شدن تزاید نفوس اینست که راحت طلبی مردم را زیاد کنند و وسیلهٔ
راحت ایشان را فراهم آورند چراکه وقتی مردم بآسودگی و راحت عادت کردند حتی الامکان
سعی میکنند که از آنحالت تنزل ننمایند و چون این اوجه درجهٔ آسودگی و راحت طلبی

عمله جات در انگلیس زیاد شده میتوانیم امیدوار باشیم که بهبودی حال آنها دوام داشته
باشد زیرا که جوانها در این زمان حاضر اند که تغییر مکان بدهند برای اینکه بسختی پدر اشان
زندگانی نکنند در این پانزده سال آخر چندین واقعه سبب زیادتی راحت و راحت
طلبی عمله جات شده و مهمتر از همه قانونی است که در سنهٔ ۱۸۷۰ در باب تربیت مردم وضع شده
وقتیکه مردم تربیت شدند تا قوه دارند از نتایج وخیمهٔ زیادتی جمعیت احتراز میکنند نیز
انتشار تربیت باعث بزرگی بوده است بر تهذیب اخلاق مردم بقسمیکه بواسطهٔ کم شدن
استعمال مسکرات سالیانه ده کرور لیره از عوارضی که از مشروبات گرفته میشد کسر کرده
و یقین است که تهذیب اخلاق درجهٔ راحت مردم را بالا میبرد انتشار تربیت از جهت
دیگر هم بحال عمله جات نافع بوده است و آن اینست که چون شعور ایشانرا زیاد میکند کارسازی
ایشان بیشتر میشود و میتوانند مزد خود ایشانرا زیاد کنند بدون اینکه بصاحب کار ضرر وارد
آورند سهولت وسایل حمل و نقل و مسافرت و اطلاع بر احوال عمله جات استرالی و زلاند
جدید و امریکا و کانادا نیز راحت طلبی ایشانرا زیاد کرده مثلا یکنفر نجار چون از یکی
از همکارهای خود که با استرالی سفر کرده بشنود که در آن ولایت میتوان بسهولت روزی
دو تومان تحصیل کرد یقین است که راضی نشود باینکه در انگلستان مزد خیلی پستی بگیرد

تحقیق ملتس درباب جمعیت

ملتس رسالهٔ درباب جمعیت بلدان نوشته و ثابت نموده است که حیوان و انسان
متصلاً و بکثرت زیاد میشوند و بیش از آنچه آذوقه دارند عددشان ترقی میکند و اگر جلوگیری از کار
نکنند تدریجاً کار بجائی میرسد که آذوقه کفایت احتیاج آنها را نمیکند بعضی گفته‌اند که ملتس
در این باب خیلی اشتباه کرده زیرا بنظر چنین نمی‌آید که معاش مردم روی زمین بدرجهٔ برسد
که کفایت آنها را نکند ولی باید بخاطر داشت که مقصود ملتس این بوده که اگر از تزاید نفوس پیش
جلوگیری نکنند این عدم کفایت آذوقه ممکنست در غالب جاها واقع شود و حال آنکه ما می‌بینیم
که این جلوگیری در همه ممالک هست یعنی که در هر مملکتی یا عدهٔ مولودینی که بقاعده باید متولد
بشوند نمیشوند یا اینکه عدهٔ زیادی از آنهائیکه متولد شده‌اند میمیرند و همیشه زیادتی جمعیت
یا بتدابیر جلوگیری کرده میشود یا بواسطهٔ بعضی وسایل از قبیل جنگ و قحط و غلا و امراض
اگر نطفه‌های موجودات نباتی و حیوانی با آزادی بثمر میرسید چنانکه ملتس گفته بود در ظرف
چند هزار سال کرورها عوالم را پر جمعیت مینمود ولی خود ملتس میگوید احتیاج که یکی از قوانین
بزرگ طبیعت است همه ترتیبات عالم را بهم میزند نمو نباتات و حیوانات را هم محدود
بحدودی نموده است در نباتات و حیوانات بی شعور فهم این مطلب آسان است زیرا که هر جا

آزادی باشد قوهٔ توالد و تناسل بالطبیع عمل میکند و بعد بواسطهٔ نبودن جا و آذوقه زیادی آن
تلف میشود پس از آن مصنف مذکور مبرهن میسازد که انسان هم مثل حیوانات بیش از
آنچه آذوقه دارد تناسل میکند و اگر هیچ مانع دیگر هم نداشته باشد همان اشکال تحصیل غذا
عده آنرا کم میکند یا امراض ساریه و قحطیکه باعث سختی گذران میشود ولی علاوه بر این
موانع طبیعی موانع تدبیری و احتیاطی هم در کار هست و آن شخص در رسالهٔ خود ملاحظهٔ حال بعضی
از ممالک را کرده است برای اینکه ببیند آیا موانع طبیعی بیشتر مؤثر است یا موانع تدبیری
و دیده است که در اغلب ولایات هردو مانع موجود است و در لندن عدهٔ اطفالی که از
بیقوتی و بی لباسی و بی مواظبتی و زیادی جمعیت تلف میشوند بیحساب است و یکی از نشانهای
تمدن آن ولایت است زیرا که بر همه کس معلوم است که هرچه تمدن پیشرفت حاصل میکند موانع
تدبیری تزاید جمعیت زیاد و موانع طبیعی کم میشود چنانکه تمدن هر مملکت را میتوان معلوم
کرد بواسطهٔ سنجیدن زیادتی موانع تدبیری جمعیت آن نسبت به موانع طبیعی

ملتفت شدن اهمیت جمعیت برای فهمیدن وسایل تعیین فرد علاجات خیلی لازم است چه
اگر جمعیت زیاد شود و از جای دیگر تلافی آن نشود بدو قسم بر وضع علاج اثر میکند از یک طرف
چون اراضی کم حاصل تر را بکار می اندازند قیمت اغذیه ترقی میکند و از طرف دیگر چون طبقات

عمله جات را زیاد میکند رقابت ایشان با بین یکدیگر زیاد میشود و بواسطه مزدها تنزل میکند

و این هر دو قسم بحال عمله جات مضر است

بعضی چنین گمان کرده اند که مهاجرت برای رفع ازدیاد جمعیت کافیست ولی از ذکر بعضی
ایرادات معلوم میشود که مهاجرت نمیتواند تنهائی مانع کثرت جمعیت بشود اولاً اشخاصیکه
خیلی فقیر و بینوا هستند وسیله مهاجرت ندارند و اگر هم دولت مخارج هجرت آنها را بدهد یا آنکه

ممکن است ممالک کوچ نشینی قبول نکنند

مردم برای آنها پول جمع بکنند که هر چه فقیر و بیچاره در اروپا هست بآنجا برود چنانکه دولت
آتازونی در سنه [illegible] آنکار را مانع شد از اینکه خانواده های فقیر ایرلاندی که در کشتی نشسته بآنجا
رفته بودند از کشتی پیاده شده وارد آن خاک شوند مگر اینکه اشخاصیکه خرج راه آن فقرا را داده
بودند تا مدتی تهیه آذوقه هم برای آنها بکنند در اینصورت قبول میکرد پس معلوم میشود که
آنهائی را که ما میل داریم از سر خودمان باز کنیم ممالک دیگر هم از روی میل قبول نمیکنند و از
طرف دیگر کسانیکه خوشبخت و در وطن خود شغل و کار دارند جهتی ندارد که از آن دست بکشند ثانیاً
در صورتی هم که مهاجرت ممکن باشد اگر موانع تدبیری برای ازدیاد جمعیت نباشد بزودی
جای آنهائیکه رفته اند پر میشود ثالثاً مهاجرت را همیشه نمیتوان برای منع ازدیاد جمعیت
علاج قرارداد زیرا که مدتهاست که کوچ نشین ها هم جمعیتشان بقدر جمعیت حالیه ولایات قدیم اروپا

میشود و فایدهٔ اصلی مهاجرت از میان میرود ولی با وجود اینکه مهاجرت برای منع ازدیاد
جمعیت کافی نیست باز حالا خیلی خوبست بشرط اینکه موانع تدبیری ازدیاد جمعیت را هم
زیاد بکنند تا مدتی بعد از این هر عمله با هنر یکه بامریکا یا استرالی میرود از برای آن ملک
اسباب ثروت میشود و رقابت زیاده از حدیکه دار و پای این عمله جات هست نقصان می‌یابد
پس شکی نیست در اینکه مهاجرت بسیاری عمله جات از ایرلاند بامریکا برای هردو ولایت
نافع بوده است و همچنین تازگی چنین اتفاقی برای عمله جات زراعتی انگلیس واقع شد اگرچه
بالنسبه خیلی مختصر بود باین معنی که جمعی از عمله جات با هنر بکانادا و اتازونی و زلاند جدید
رفتند و در آنجا آنها را در کمال خوبی پذیرفتند و بهمین واسطه عمله جاتیکه در انگلیس ماندند
رفاهی پیدا کرده حالشان بهبودی یافت

اگر قدری بتاریخ رجوع کنیم ملتفت میشویم که در همهٔ ممالک هر وقت ثروت و جمعیت زیاد
شده نرخ منفعت تنزل یافته است در فصل آینده سبب این تنزل عمومی نرخ منفعت را بیان
خواهیم نمود اینجا همین قدر کافیست ذکر کنیم که تنزل نرخ منفعت در محل مخصوص بمزد چه اثر
دارد فرض کنید که عمله جاتیکه در تجارت مخصوص اجیر میباشند بقدری مزد بگیرند که صاحب
سرمایه فقط نرخ متوسط منفعت را از سرمایهٔ خود حاصل برد پس اگر این عمله جات ادعای مزد

زیادتر کنند و اتفاقشان بیش بود و در آنصورت صاحب سرمایه در آن کار ضرر خواهد کرد
یعنی کمتر از تجارتهای دیگر فایده خواهد برد بنابراین در توسعهٔ این تجارت سعی و کوشش نمیکند
و اگر همچنین ضرر او دائمی شد کم کم سرمایهٔ خود را بیرون آورده صرف تجارت دیگر
مینماید پس زیاد شدن مزد عمله جات که منفعت صاحب سرمایه را کمتر از نرخ متوسط کرده
فایده اش برای آن عمله جات موقتی بوده است چند سال قبل عمله جات زراعتی انگلیس
دست از کار کشیده اتحادی از دیاد مزد کردند و حرفشان پیشرفت کرد میگویند قبل از
اینواقعه منفعت مستأجرین قدری کمتر از نرخ معمولی منفعت سرمایه بود و اگر این راست باشد
پیشرفت عمله جات در گرفتن مزد زیاد باید در وضع زراعت تغییری داده باشد چرا که مستأجرین
سرمایهٔ خودشان را در کاری که کمتر از کارهای دیگر منفعت میدهد صرف نخواهند کرد یک
احتمال میرود که زیاد شدن مزد عمله جات بسبب زیادتی کارسازی و هنرمندی آنها بشود
در آنصورت تلافی ضرر مستأجر در می آید از اینراه که یا حاصلش بیشتر میشود یا عمله کمتر میگیرد
نیز احتمال میرود که زیاد شدن مزد عمله جات مستأجر را مجبور نماید که بیش از آنچه چرخ
و اسباب استعمال میکرده بکند و وسعت مزرعهٔ خود را زیاد کند پس استعمال آلات تخم نکار
و آلت درو و بخار و سایر آلات بخاری معمول میگردد و در آنصورت مستأجر عدهٔ کمی

عمله جات بکار وا میدارد و آنکسانی را که بکار وا میدارد عمله جات زراعتی خیلی با هنر
خواهند بود که سزاوار مزد زیاد میباشند بهر حال از کار افتادن عمله جات قدیمی خیلی اسباب
رنج و عذاب آنها و دلسوختن بر این میشود زیرا که آن عمله جات نمیتوانند بزودی مهاجرت
کنند و هنرمند شوند بدبختی این عمله جات تلافی خوشبختی آن عمله جاتی میشود که با صنعت هستند
و مزد زیاد میگیرند

اگر بواسطهٔ مزد زیاد عمله جات منفعت مستأجر از نرخ معمولی پائین تر بیاید از راه دیگر
میتواند تلافی ضرر خود را بکند و آن اینست که کرایه‌ای را که بصاحب ملک میدهد کم بکند و اگر نتواند
اینکار را بکند آن عیبی که گفتیم بسیاری از عمله جات دچار بیکاری و بدبختی میشوند بروز
نخواهد کرد

وسیلهٔ دیگر برای ترقی دادن مزد اینست که کارسازی عمله را زیاد بکنند اگر بواسطهٔ
اتفاق زمین و کار و سرمایه طوری بشود که بتوان زیادتر ثروت بدست آورد معلوم است
که صاحب ملک کرایه بیشتر میتواند بگیرد عمله هم بیشتر مزد دریافت میکند صاحب سرمایه هم
منفعتش زیادتر میشود مثلاً اگر تربیت یا باعث دیگر سبب بشود که عمله بهتر کار بکند و تندتر
باشد اثر کارش زیادتر میشود و آلات و مصالح خودش را بیشتر بکاری می اندازد و لازم نیست

کسانیرا معین کنند که مواظبت و سرکشی آنها را کنند پس با بواسطه مزد میتوان یاد کرد بجهت اینکه ثروت بیشتر بدست می آید و خرج محصولات کم میشود و خرج نگاهداری اشخاصی که باید مواظبت و سرکشی عمله جات را بکنند نیز در میان نیست

تمام تدابیر مختلفه که بکار برده اند برای اینکه اثر کار عمله را زیاد بکنند تا از این فایده اش بیشتر شود مبنی بر این قاعده است که اگر عمله جات مانند منفعت مالی خودشان متناسب با کارسازی خودشان است البته بیشتر از روی غیرت و هوش و صرفه جوئی کار میکنند و بنابراین کارشان بیشتر ارزش خواهد داشت و این زیادتی ارزش کار عمله تقسیم میشود بقسمتهائیکه از پیش میان عمله و صاحب کار معاهده شده است بعضی از انواع متداول مفید تقسیم منفعت را در فصل چهارم همین باب ذکر خواهیم کرد

از مطالب فوق بطور عموم معلوم شد باعثهای تنظیم مزد عمله چه چیز است اما باید ملتفت بود که بعضی وقایع محلی و موقتی هم هست که متصل نرخ مزدها را در تغییر دارد بهمچنانکه قیمت اشیا نسبت بآن قیمتی که برای تهیه نرخ معمولی مزد و منفعت صاحبان سرمایه لازم است متصل ترقی و تنزل میکند بهمانطور هم قیمت اقسام مختلفهٔ کار متصل در ترقی و تنزل است نسبت به نرخ متوسط معمولی که متناسب است با طلب کار و عدهٔ کارکنان

در باب اینکه آیا ترقی قیمت اشیا مزدها را ترقی میدهد یا نه

بدانند اگر نسبت ما بین سرمایه مزد و عده مزدبگیرها بی تغییر بماند هیچ چیز در وضع عمله جات
تغییر یا دوامی نمیدهد حال این مطلب را در نظر داشته باشیم و ملاحظه کنیم بعضی خیالات را که میگویند
در این حالات ترقی قیمت اسباب ازدیاد مزد میشود و تنزل قیمت مزد را کم میکند بسیار حالات
هست که در آنها ترقی قیمت هیچ اثری بر مزدها ندارد قیمت اشیائیکه تهیه آنها را بتوان
زیاد کرد وابسته است بمخارج حصول آنها و مخارج حصول عبارتست از کار و امساک و خطر
همچنین نیست که یکی از این شرایط مخارج حصول اشیا را عمل کند و اجری دریافت نماید بلکه آن
نرخ معمولی مزد و منفعت را قیمت اشیا باید تعیین کند اگر برای تحصیل شیئی کار و امساک
و خطر زیاد لازم باشد قیمتش زیاد میشود و همچنین اگر واقعه سبب شود که صاحبان سرمایه
نتوانند بجهت زحمات خود اجر زیاد دریافت کنند باز قیمت باید ترقی کند در صورت
اول که فرض کردیم برای تحصیل شیئی کار و امساک و خطر زیادتر لازم باشد معلوم است
که قیمت زیاد میشود بدون اینکه منفعت سرمایه یا مزد عمله زیاد شود ممکن است قیمت شیئی بواسطه
بستن مالیات زیاد شود و در اینصورت نیز مزد عمله ترقی نمیکند ولی بعضی وقایع هست که
در آنصورت ترقی قیمت اثر موقتی بر ترقی مزدها میکند فرض میکنیم که وقتی متاعی مثل پارچه

بعضی اوقات میگویند ترقی قیمت اشیا
مزدها را زیاد میکند معنی این عبارترا
کسانی نفهمند که
صح

پنبه زیاد مطلوب شود پس تا یک مدتی برای تعادل مابین طلب و تهیهٔ آن باید قیمت پارچهای
پنبه ترقی کند و این قیمت جدید ممکن است اتفاقاً نفع زیادی برای کارخانها بکند و اینواقعه سبب
شود که پارچه پنبه زیاد تهیه کنند و بجهت اینکار باید سرمایهٔ جدید صرف نمود و ممکن است در
کارخانها آسیاهای جدید برپا نمایند و سرمایهٔ جدید برای راه انداختن این چرخها عملهٔ زیاد
لازم میشود و زیادتی طلب کار مزدها را ترقی میدهد پس در اینصورت ترقی قیمت سبب ترقی
مزدها شده است ولی این ترقی قیمت و مزد هم یقین است که سایر کارخانها و عمله‌ها را [illegible]
می‌آورد و بخیال می‌افتند که بتوانند از این زیادتی منفعت و مزد سهمی ببرند پس بواسطهٔ رقابت
سرمایه‌داران دیگر محصولات باز زیاد میشود و بواسطهٔ رقابت عمله‌جات دیگر تهیهٔ کار افزایش
پیدا میکند و زیادتی تهیه باعث میشود که پارچه پنبه دوباره تقریباً بقیمت اول بازگشت کند
بلکه ممکن است قیمت آن کمتر از آن نرخی شود که قبل از وقوع اینواقعه بود و منفعتها و مزدها را
هم بهمان وجه تنزل دهد و در هر حال تنزل قیمت مزدها و منفعتها را هم تنزل خواهد داد وضع تنزل
مزدها را میتوان بقرار ذیل بیان نمود که

[illegible]

حصول اشیا متوقف میگردد و کارخانها منفعتشان کم میشود و شاید کمتر از نرخ معمولی
منفعت نکنند بنابراین سعی مینمایند که تهیهٔ اشیا را کم کنند و کارخانهای خود را سست

نیدهند و شاید عمله جات خود را بنصف مدت اجیر نمایند در اینصورت مزد عمله چه حال پیدا
خواهد کرد ابتدا فرض کرده بودیم که زیادتی مزد که همراه زیادتی تهیهٔ اشیاء بود عدهٔ
زیادی از عمله جات را که میل داشتند در منفعت آن تجارت شریک باشند بآنجا کشانیده باشند این وقتیکه
تجارت کساد باشد و کارخانها مایل باشند که تهیهٔ اشیاء را کم کنند عدهٔ زیادی از عمله جات[۲]
بیکاری کشند و تنزل مزد را قبول نمایند صاحب کارخانه در صورتیکه کمتر از نرخ معمولی
منفعت ببرد صرفه اش در اینست که کارخانهٔ خود را ببندد و در اینصورت هم هزاران
عمله بیکار میمانند شاید که همیشه کار باین درجهٔ سختی نرسد ولی در هر حال هر وقت مابین عمله جات
رقابت باشد بمحض اینکه مزدها ترقی کند بواسطهٔ رقابت آنها تهیهٔ کار زیاد میشود و مزدها
دیر یا زود باز به نرخ سابق خود بازگشت مینماید این مثالی بود از وضع تهیه و طلب اشیاء
چنانکه در قسمت سابق شرح داده بودیم وقتیکه طلب کار بیش از تهیهٔ آن باشد تعادل مابین
تهیه و طلب حاصل میشود بواسطهٔ زیاد کردن قیمت کار و چون مزد زیاد شد تهیهٔ کار هم زیاد
میشود و آخر الامر تعادل به نرخ پست تر از مزد قرار میگیرد میتوان برای توضیح اثر ترقی
قیمت بر مزد مثال زد ترقی زیادی را که از سنه ۱۸۷۲ تا سنه ۱۸۷۳ در قیمت زغال سنگ واقع شد
و مزد معدنچیان زغال را بالا برد در آنحال معدنچیان منتها درجهٔ منفعت را میتوانستند ببرند

[۲] در جستجوی کار برآمده باشند و این قسم اسباب تنزل مزدها میگردد پس اگر عمله جات

وحقیقتاً اختیار کار در دست ایشان بود بجهت اینکه دارای چیزی بودند که در تجارت منحصر
بخودشان بود زیرا عمله جات دیگر که از آن کار سررشته نداشتند نمیتوانستند با آنها رقابت کنند
و مزد را تنزل نمیدهند و چون این کار منحصر بایشان بود میتوانستند مانع تنزل قیمت زر خالص شوند
باین معنی که مقدار زر خالصی را که یکنفر عمله باید در هفته حاضر کند محدود ساختند و باینواسطه منفعت
زیادی بردند

وقتیکه مزد بیشتر از نرخ متوسط باشد و تجارت کساد باشد که مزدها و منفعتها بحال اصلی خود
بازگشت نماید کارخانها چون متاعشان ضرر میکند دیگر از آن نمیسازند و عمله جات
باهنر چون مزدشان کم است جای دیگر میروند بنابراین مقدار سرمایه و کاریکه در آن تجارت
کساد شده صرف میشد کم میشود و تهیه آن اشیا نقصان می‌یابد و چون تهیه شیئی کم شد قیمت
آن ترقی میکند و مزدها بنرخ سابق خود میرسد پس معلوم شد که اگر رقابت در کار باشد کساد تجارت
اثرش بر مزدها موقتی است

درباب اینکه خیرات و مبرات را باید بوضعی نمود که اسباب سهولت اجرای قوانین الکونومی شود نه اینکه مانع و جلوگیر آن گردد

غالباً اتفاق می‌افتد که وقتی صنعتی کم قرب میشود منافع و مزدهائی که در آن بکار میرود

نقصان می‌یابد موقتاً در حال عمله‌جات سختی حاصل میشود و بسیاری از آنها از کار می‌افتند
هر جا رقابت آزاد باشد و برای منع آن کوشش نکنند بسیاری از عمله‌جات در این صورت
بکارهای دیگر میپردازند و بجاهای دیگر میروند در این حالت برای اغلب عمله‌جات احتیاجی
بخیرات و دستگیری نیست ولی در بسیاری از مواقع عمله‌جات بواسطهٔ خیرات و صدقه که
دریافت میکنند خود را محتاج نمی‌بینند که بکار دیگر بپردازند و در همانجائیکه بازار صنعت
کساد شده میمانند و در صدد جستجوی کار تازه بر نمی‌آیند مثلاً نساجهای شهر بتنال گرین
که با دست کار میکردند مدتی با نساجهائیکه با چرخ کار میکردند مقابلی نمودند و بواسطهٔ اینکه
قوهٔ تحصیل مزدشان کم بود سختیهای زیاد کشیدند و بهترین نیکی که در حق این مردمان فقیر
ممکن بود این بود که بایشان معلوم نمایند این تغییریکه در صنعت آنها واقع شده دائمی خواهد
بود و نیز بطوری از آنها دستگیری کرده وسیله فراهم آورند که تجارت و هنر جدیدی
یاد بگیرند یا بجای دیگر مهاجرت نمایند.

و همچنین بهترین وضع دستگیری دهاتیان مغرب ایرلاند نیست که بقدری سیب زمینی
بآنها تقسیم نمایند که در همان جاهای باتلاق کثیف بتوانند زندگی کنند بلکه باید اسبابی برای
ایشان فراهم آورد که زحمت خودشان را در جاهای بهتر بکار ببرند

رقابت آزاد مابین عمله‌جات همیشه مزدهائی را که فوق العاده زیاد شده کم میکند و آنهائی را
که فوق العاده تنزل کرده ترقی میدهد ولی رقابت اثرش بیشتر در تنظیم قیمت اشیا است
نه در یکسان نمودن قیمت کار در اماکن متفاوته مثلاً تفاوت مابین قیمت گندم در لندن
و در جاهای دور دست انگلیس هرگز بیش از مخارجی که برای حمل و نقل آن لازم است
نمیشود و این در قیمت کار اینقدر مؤثر نیست ممکن است عمله مطلع باشد که اگر بولایت مجاور
برود هفته پنج قران بیشتر دخل میکند اما از طرف دیگر باید مبلغی خرج نقل مکان خود و اهل
و عیال و اسباب خود بکند و نیز شاید میل نداشته باشد از وطن مألوف که تمام عمر را در آنجا
بسر برده برود و از دوستان قدیم مفارقت نماید

تا همین اواخر این قسم خیالات در میان عمله‌جات زراعتی خیلی متداول بود و بسیاری
از ایشان مردمان جاهل بودند که هرگز از حدود محله خود تجاوز ننموده بودند و شهر یکصد فرسخ
از محل ایشان دور بود برای آنها مجهول الحال‌تر از مرکز افریقا بود برای مردمان با اطلاع
بنابراین رقابت که همیشه در قیمت کار کمتر اثر دارد تا در قیمت اشیاء در بسیاری از نواحی
زراعتی تقریباً بکلی بی اثر بود ولی چنانکه سابق ذکر کردیم اینوضع تدریجاً منسوخ میشود
راههای آهن و چاپار ارزان جاهای خیلی دور دست مملکتی مثل انگلیس را بهم نزدیک

کرده و عمله جات زراعتی کم کم از جاهائیکه مزدها نرخش کم است بجاهائیکه نرخ مزد
بالاتر است میروند و در انگلستان مثل صنعتگران معمولی آزاد و مختار میباشند

گاهی وقتها اتفاق می افتد که عمله جات زراعتی دست از کار میکشند و ادعای زیاد
کردن مزد میکنند و یکی از اثرهای انکار این است که باعث مهاجرتهای بسیار شده
و عمله جات را جابجا نموده است و شکی نیست که همین که در یک محل عمله جات توقع ازدیاد
مزد کردند بزودی مردم تمام ولایات سربلند میکنند و چون دهقانان ملتفت شدند که ممکن است
در وضع خود بهبودی دهند به مهاجرت میکنند و تغییر مکان میدهند

در میان عمله جات زنانه هنوز رقابت اثرش کم است زنهائیکه مزدبگیر هستند بواسطه
معمول نداشتن رقابت از عمله جات زراعتی بیشتر سختی دیده اند در بعضی نواحی انگلیس
مخصوصاً در امکنه نساجی لنکاشیر و یرکشیر مزد زنها بقدر مزد مردها است حال آنکه
در لندن و جاهای دیگر شنیده ایم که زنها هستند که در هفته بیش از پنج الی هشت شلینگ مزد
ندارند مستر بوث که در وضع صنعتی نورهملت تفتیش کرده میگوید حتی در جاهای خیلی
نزدیک بهم مزد زنهائیکه در یک صنعت کار میکنند متشابه نیست و این بواسطه نبودن
تربیت و علم است اگر زنها هم نخبه بندی حسابی داشتند مطلع میشدند که در چه تجارتها

عمله‌های زن نافه قبول میکنند و بنابراین از یک کاری که مزد شان کم بود دست کشیده بکار
دیگر میپرداختند که بیشتر مزد بگیرند و فوراً در یک جا و یک تجارت مابین حالات و اوضاع
تعادل پیدا میشد

اگر رقابت بآزادی در میان عمله جات معمول بود بی اعتدالیهای مزدها که در یک کار
در جاهای مختلف پیدا میشود برطرف میشد ولی در کارهای مختلف بعضی اختلافات در مزدها
هست که اصلاً دائمی است آدم اسمیت جهات پنجگانه را که در کارهای متفاوت سبب اختلاف
مزدها میشود چنین بیان نموده است

اولاً مطبوعیت و نامطبوعیت خود کارها

ثانیاً آسانی و ارزانی یا اشکال و خرج یادگرفتن آن کارها

ثالثاً دوام و عدم دوام اشتغال در آن کارها

رابعاً اعتماد و عدم اعتماد بکسانیکه آن کارها را میکنند

خامساً احتمال یا عدم احتمال پیشرفت در آن کارها

بر این جهات باید افزود این مسئله را که عمله جات بطبقات عالی و دانی منقسم شده‌اند و طبقات دانی نمیتوانند با طبقات
عالی رقابت نمایند مثلاً پسر یکنفر زارع نمیتواند شغل محرری و مستوفی اختیار کند و این شغلها با صدارت و وزارت

پیش انگلیسها نیست و در شغل هیچکدام نمیرسد صح

در صنعت معدن بسیار اتفاق می افتد که مطبوعیت و نامطبوعیت کار بر مزد اشخاصیکه
آنکار را بعهده میگیرند اثر میکند مثلا عمله جاتیکه در زیر زمین کار میکنند خیلی بیشتر مزد میگیرند
تا آنهائیکه بکارها مشغول اند که خطرش کمتر و مطبوعیت آن بیشتر است از قبیل خورد کردن
و بیختن و شستن خاک معدنیکه در روی زمین میتوان کرد هیچ عمله کاری بعهده نمیگیرد
که خیلی خطرناک و با اذیت باشد مگر اینکه در عوض بخطر انداختن جان خود مزد فوق العاده
دریافت کند کسانیکه در معدن زغال سنگ کار میکنند علاوه بر مزدیکه در آن ناحیه
معمول است مبلغی میگیرند که بطمع آن بتوانند از سر جان خود گذشته کار با خطری بعهده بگیرند
و در صورتیکه باعثهای دیگر در میان نباشد معدن هر چه خطرش بیشتر است مزد کسانیکه در
آن کار میکنند زیادتر است

کارهائی را که باعث افتخار و آبرومندی یا خفت و حقارت اشخاصی میشود که بآنها مشغول
میشوند نیز میتوان در جزو شغلهائی محسوب داشت که مطبوع یا نامطبوع میباشند مثلا
اجرتیکه برای خدمات صاحب منصبان نظامی یا کشیشها و قضاة داده میشود بالنسبه خیلی کم است
و بسیاری هستند که داخل در کلیسا یا نظام میشوند فقط برای اینکه بمفاخر عضویت آن
ادارات نایل شوند و ترفیع شأنیکه از این کارها حاصل میشود خود تلافی کمی اجرت

کار آنهاست ولی از طرف دیگر کسانیکه کارهائی میکنند که باعث حقیر شدن و متنفر
شدن مردم از آنها میگردد باید در عوض اجر زیاد دریافت کنند مثلاً هیچکس شغل میرغضبی
اختیار نمیکند مگر آنکه طمع دریافت مزد زیاد داشته باشد و بسیار اتفاق میافتد که مرد
متمولی آشپز خود بیشتر مواجب میدهد تا به محرر مخصوص خود و سبب آن این است که شغل
آشپزی قدری حقیر و کم شأن است و حال آنکه شغل محرر با وضع یکنفر مرد محترم با تربیت
مناسب است و باین واسطه معزز میباشد نیز واضح است که زیادتی مزد آشپز قدری هم
بواسطه سبب دویمی است که آدم اسمیت ذکر نموده در صورتیکه آسانی و ارزانی یا اشکال
و مخارج یاد گرفتن هنری در نرخ مزد کار اثر داشته باشد معلوم است که آشپز باید بیش
از محرر اجرت بگیرد زیرا که هر آدمی که قدری تربیت شده باشد میتواند تکالیف محرر را
بجا بیاورد و حال آنکه برای تربیت کردن یکنفر آشپز نمرهٔ اول قریب پنج سال مدت لازم است
و بعد از آنهم باز در تمام عمر باید در شغل آشپزی مشق بکند بسیاری از صنایع است
که مدت زمانی مشق لازم دارد تا شخص بتواند بخوبی از عهدهٔ آن برآید و بعضی صنایع
دیگر است که یکنفر تازه کار هم میتواند مثل یکنفر کهنه کار انجام بدهد و این اختلاف نیز
باعث اختلاف نرخ مزدها میشود مثلاً کشتی ساز یا شیشه گر چندین سال باید مشق بکند تا بعد

لزوم هنر خود را یاد بگیرد و در نصف مدت ابتدائی شاگردی و مشاقی هم مزدی باو داده نمیشود
و بنابراین برای تحصیل هنر مبلغی خرج باید بکند و بجهت این مخارج و بواسطهٔ رنج و تعبی که
در تحصیل آن هنر کشیده بعدها باید تلافی زیادتر از عمله جاتیکه هنرشان چندان اشکال
و خرج ندارد مزد بگیرد مثلاً شغل جاروب کش و محرر تحصیلش خیلی آسان و ارزان است
جاروب کش فقط خرجی که برای شغل خود دارد پول یک جاروب است و محرر خرج پیدا کردن
سواد خواندن و نوشتن و باینجهت مزد این اشخاص خیلی کمتر از صنعتگران کارخانهاست
در کارهائی که تحصیل هنرمندی در آنها هم مشق زیاد لازم دارد و هم استعداد خداداد اشکال
تحصیل آنها در تعیین نرخ مزد خیلی اهمیت دارد مثلاً اجرتیکه آوازه خوانهای نمرهٔ اول دریافت
میکنند نه فقط برای مخارج تحصیل هنر آنهاست زیرا که خوانندهٔ درجه بیستم هم ممکن است
برای مشق صدائی خرج و همانقدر زحمت کشیده باشد و برای گرفتن تعلیم موسیقی هم همانقدر خرج
کرده باشد پس دلیل زیاد مزد گرفتن آوازه خوانهای نمرهٔ اول اینست که آنها دارای
چیزی هستند که طبیعی و موهوبی است آواز خوش خیلی مطلوب و مرغوب است ولی
کم پیدا میشود و همچنین است در بعضی از اقسام عالیهٔ صنایع یدی از قبیل ساعت سازی
که اعمال دقیقه و هنرمندی زیاد لازم دارد

دوام و عدم دوام کار در نرخ مزد آن اثر زیادی دارد هیچکس داخل در کاری نمیشود
که روی هم رفته در مدت سال سه ماه بیکار باشد مگر اینکه در مدت نه ماه دیگر مزد خیلی زیادی
بگیرد بعضی تجارتها را از قبیل آجرسازی در هوای گرم نمیتوان کرد بعضی دیگر را مثل
بنائی در زمستان و هوای سرد باید موقوف نمود عمله جاتیکه در کارخانهای بنا در کار
میکنند ممکن است در کارشان فاصله های زیاد واقع شود پس چنین عمله جات چه
آجرساز و چه بنا و چه عمله جات بندری باید بیش از کسانیکه کارشان دائمی است مزد بگیرند
اعتمادیکه نسبت باشخاص اجیر در کاری لازم است بر مزد آنها اثر زیادی دارد و هرچه
اعتماد زیادتر لازم باشد مزد زیادتر میشود مثلا اشخاصی مثل مباشرین بانک و صندوق
داران و شاگردان جواهرساز و کالسکه چی های چرخ تجار و مستحفظین راههای آهن
و چاپارها و طبیبها و امثال آنها مردمانی باید باشند که بتوان بانها منتهای درجه اعتماد را داشت و کسی را
باین کارها نمیگذارند مگر اینکه درستی و راستی و صحت اخلاق او مدلل و ثابت شده باشد و چون
معتمد بودن خود را واضح کرده میتوانند در ازای مسئولیتی که در کار پیدا میکنند مزد زیاد ادعا نمایند
در بسیاری از تجارتها میتوان یقین داشت که کار پیشرفت حاصل میکند مثلا عمله زراعت
یا شاگرد خیاط شک ندارد که کاری را که اختیار کرده برای او فایده خواهد داشت

و این مسئله بیشتر بحرف و صنایع تعلق میگیرد تا بکار عمله جات ولی بعضی حالات هست که احتمال
پیشرفت و عدم احتمال پیشرفت اثر زیادی بنرخ مزد میکند مثلا مردیکه میخواهد مهاجرت
کند یقین ندارد که آیا اینوضع جدیدیکه میخواهد اختیار کند حاصلی خواهد داشت یا نه و نمیداند
که آیا در این کوچ نشینی که میخواهد برود کار پیدا خواهد کرد یا نه ولی یقین دارد که اگر کار پیدا
کند بیش از آنچه در وطن مکنت مزد خواهد گرفت

باید ملتفت بود که غالب جهات پنج گانه که آدم اسمیت برای اختلاف نرخ مزد کارهای مختلفه
ذکر نموده اثرش تا اندرجه ایست که رقابت در کارهای مختلفه را محدود میکند مثلا نامطبوع
بودن کار عده اشخاصی را که در آن کار میکنند کم میکند و اگر این نامطبوعیت باعلی درجه
باشد خیلی کم کسانی هستند که تحمل آنرا بکنند هرچند مزد آن زیاد باشد و در اینصورت این
چند نفریکه قبول آن کار را مینمایند در حقیقت حق انحصاری دارند و در اینجا باز میتوانیم میر
غضب مثال بزنیم و همچنین اشکال و مخارج تحصیل هنر همانقدر که عده اشخاصی را که در آن کار
میکنند محدود مینماید همانقدر مزد آنکار را ترقی میدهد مثلا انتشار تربیت روز بروز مزد محررین را
کم میکند بجهت اینکه تا مدتیکه اشخاص با سواد کم بودند آدمهای باسواد مزدشان زیاد بود ولی
وقتیکه همه کس سواد خواندن و نوشتن داشته باشد این انحصار برطرف میشود و همچنین است

معتمدی خودداری تا اندازه‌ایکه این صفات کمیاب است صاحبان آنها فرد زیاد میگیرند ولی اگر وقتی این صفات در تمام مردم وجود داشته باشد دیگر انحصاری ندارد و قیمتش کم خواهد بود این نکاتیکه ذکر کردیم برای فهم جهات پنجگانه آدم اسمیت در باب اختلاف نرخ فردها در کارهای مختلف لازم بود زیرا که اگر فی الواقع نامطبوعیت یا مسئولیت در کار هر حال فرد زیاد لازم داشت در انصورت کناس و معدنچی زغال سنگ و الکلیگی کابه بخار و حداد کارخانه باید بیش از صد اعظم اجرت داشته باشند پس در وقتیکه جهات پنجگانه آدم اسمیت را در باب اختلاف نرخ فرد در کارهای مختلفه ملاحظه میکنند باید ملتفت باشند که این جهات بدرجه‌که رقابت را در کارها محدود میکند بر فردها اثر دارد

(فصل سیم)

درباب منافع سرمایه

منفعت اجری است که بسرمایه میرسد بجهت خدماتیکه بحصول ثروت مینماید سابقاً سرمایه را چنین تعریف کردیم که آن قسمتی از ثروت است که کنار میگذارند برای انیکه در آینده بتحصیل ثروت امداد نماید بنابراین سرمایه نتیجه پس انداز است اما برای انیکه از سرمایه کارسازی بشود باید یا تمام یا جزئی از آن خرج نمود واضح است که مالکین ثروت

راضی نمیشوند که ثروت خود شانرا برای کمک بتحصیل ثروت آینده بگذارند مگر اینکه در آن ثروت آینده سهمی داشته باشند این سهم را منفعت سرمایه میخوانند بعضی چنین گمان میکنند که ظلم است که سرمایه برای خودش در تحصیل ثروت سهمی داشته باشد و آن اشخاص صاحبان سرمایه را تنزیل خورهای خودخواه میخوانند و منفعتی که از سرمایه حاصل ایشان میشود دزدی از مال مردم میدانند این عقاید وقتی در فرانسه خیلی متداول بود و مسیو باستیات رشته از رسالات مختصره طبع نموده آن عقاید را رد نمود و بواسطه بعضی مثالها حقیقت منفعت سرمایه را معلوم نمود و ثابت کرد که موافق قانون شرع است و بیان کرد که چرا باید دائمی باشد خلاصه یکی از مثالهای او از قرار ذیل است وقتی در دهکده نجار فقیری بود و جمز نام داشت و از صبح تا شام با کمال سختی زحمت میکشید یک روز پیش خود خیال کرد که با تبر و اره و چکشی که دارم با بهای پست میتوانم بسازم و باین جهت کم اجرت میگیرم اگر یک رنده میداشتم کارم بیشتر مطبوع مشتریانم میشد و زیادتر بمن پول میدادند پس باید همت کنم و یک رنده برای خودم بسازم پس از ده روز جمز دارای رنده بسیار خوبی گشت و بیشتر عزت آن در نزد او برای این بود که خودش آنرا ساخته بود در بین اینکه پیش خود حساب میکرد که بواسطه استعمال این رنده چقدر منافع میتوانم بم تجارتی

از دهکدهٔ مجاور موسوم به ویلیام بدین‌جا آمد و چون پرنده را تماشا کرد ملتفت شد
که منافع بسیار از آن میتوان حاصل کرد پس جمز گفت یک التفات در حق من بکنید و این
پرنده را یکسال به من عاریت بدهید جمز جواب داد چطور میتوانید چنین خواهشی از من بکنید
اگر من این خواهش شما را انجام بدهم در عوض برای من چه کار خواهید کرد ویلیام گفت
هیچ کار مگر نمیدانید قرض خوب است قرض الحسنه باشد جمز گفت چنین چیزی نشنیده‌ام تا بدانم
که اگر یکسال پرنده‌ام را به شما بدهم مثل اینست که آنرا به شما بخشیده باشم ولی رودربایستی میکنم
که من این پرنده را بجهت بیکار نساختم ویلیام گفت خیلی خوب من که از شما توقعی دارم
در عوض باید خدمتی هم به شما بکنم هرچه بگوئید حاضرم جمز گفت اولاً یکسال دیگر این پرنده
ضایع میشود و بنابراین شما باید پرندهٔ دیگر به من بدهید که بدرستی شبیه به همین باشد ویلیام
گفت صحیح است و من این شرط را قبول دارم و گمان میکنم شما هم به همین قانع باشید و چیز دیگری
نخواهید جمز گفت اینطور نیست من این پرنده را برای خودم ساخته بودم نه برای شما و میخواهم
فایده از آن ببرم یعنی برای این ساختم که در حال و کار خودم بهبودی بدهم و اگر شما
سر سال فقط پرنده را به من پس بدهید در این مدت فایدهٔ آنرا شما میبرید و من مجبور نیستم که
چنین خدمتی به شما بکنم بدون اینکه در عوض چیزی دریافت نمایم بنابراین اگر شما پرنده مرا میخواهید

علاوه بر قراردادی که گذاشتیم باید در عوض ضرری که من میکشم یکقطعه تخته تازه هم بمن بدهید
ویلیام این شرط را قبول کرد ولی عیب این است که سر سال وقتیکه رنده بدست جیمز
آمد دوباره آنرا امانت داد و باز گرفت و باز عاریت داد و پس از آن بدست پسرش
افتاد و او هم هنوز آنرا امانت میدهد

حال اگر در این قصه مختصر دقت کنیم ملتفت میشویم که رنده یعنی سرمایه است و قطعه تخته بجای
منفعت پس اگر رسیدن این تخته از جانب قرض خواه بقرض دهنده با اجر صحیح عادلانه است
معلوم میشود که منفعت سرمایه نیز از روی قانون عدالت است و نیز میتوانیم معلوم کنیم که
دادن منفعت برای قرض خواه ضرری ندارد چه جیمز و ویلیام در باب قرارداد شرایط کاملا
آزاد و مختار میباشند و رضایت ویلیام باین قسم قرض دلیل بر اینست که آنرا برای خود
نافع میداند و چون این قرض برای او فایده دارد قرض میکند

تنزیل سرمایه یعنی تنزیل مبلغی که قرض دهنده بعنوان قرض بقرض گیرنده میدهد فقط جزئی است
از منافع سرمایه منافع سرمایه مرکب از سه جزء است تنزیل سرمایه و تلافی خطر و مزد سرکشی
تنزیل سرمایه در هر وقت و هر محل معین میشود و بواسطه تنزیلی که در همان وقت و محل از سرمایهائیکه
خطر و زحمت سرکشی ندارند حاصل میشود در انگلیس قرض دولت این خطر را بدست میدهد بکسانیکه

پول خود را بدولت قرض میدهند میتوانند مطمئن باشند که پولشان در معرض خطر سوخت شدن
نیست و نگاهداری سرمایه هم زحمتی ندارد کسانیکه بدولت قرض میدهند تقریباً صدی سه
تنزیل میگیرند بنابراین حالا در آن مملکت نرخ معمولی تنزیل سرمایه صدی سه یا قریب باینست
و اگر در این مملکت سرمایه را بیش از این نفع نمیدهند از آنست که قرض دهنده اعتماد کاملی
به بضاعت قرض گیرنده ندارد و بنابراین تلافی خطریکه برای سرمایه اش محتمل است نرخ
تنزیل آنرا بالا میبرد اگر منافع سرمایه بیشتر از تنزیل سرمایه نبود کسی زحمت نمیکشید و خود را
بخطر نمی انداخت که شغلی پیش بگیرد اگر استعمال سرمایه در شغلی بیش از صدی سه منفعت ندهد
تجار و دکاندارها سرمایه خود را از شغلی که داشتند بیرون میآوردند و بدولت قرض میدادند
در کارهائیکه خطر سرمایه بیشتر و زحمت سرکشی گرانتر است منفعت سرمایه بیشتر است و اختلاف
این دو جزو یعنی خطر سرمایه و زحمت سرکشی در شغلهای مختلف باعث میشود که نرخ سرمایه در شغلهای
مختلف تفاوت کند مثلاً قصاب از زارع بیشتر منفعت میبرد بجهت اینکه کار سرکشی او
نامطبوع تر است و خطرش هم بیشتر است زیرا که در این اقلیم یک طوفان رعد و برق
یا یک تغییر هوا و تبدیل برودت بحرارت کافی است برای اینکه تمام سرمایه گوشت او را
خراب کند

در ولایات غیر متمدن بواسطهٔ عدم اطمینان قسمت بزرگی از منافع سرمایه تلافی خطرات
محتمل در حال معاملات بعضی جاهای آسیا میگویند کسانیکه در این دول مغشوش پول
قرض میدهند سرمایهشان بسیار احتمال دارد که سوخت شود در اغلب ولایات بومی
هندوستان اول درجهٔ نرخ نفع سرمایه حتی در پولهائیکه بدولت قرض داده میشود بقدر بیست
که اگر چند سال تنزیل پول برسد و اصل آن بکلی سوخت شود صاحب سرمایه تلافی خسارتش
بواسطهٔ تنزیلهائیکه گرفته است میشود واضح است که شخص اسراف کننده که همهٔ اموال
خود را تمام کرده قرض نمیتواند بکند مگر اینکه نرخ تنزیل را خیلی بالا ببرد قرض دهندگان
صد شصت صد هفتاد از او تنزیل میگیرند بجهت اینکه میدانند که خیلی محتمل است اصل پولشان
سوخت شود و اگر سوخت نشود منفعتشان بقدری است که تلافی ضررهای متعدد دیگر سابق
کشیده اند مینماید چندی پیش در روزنامه ذکر همین قسم واقعه دیده شد که یکنفر شاگرد فارغ
التحصیل نشده در شهر کامبریج بنرخ صد هفتاد و پنج پول قرض کرده بود و پدرش قرضش را
نداد و گفت پسرم وقتیکه این پول را قرض کرده بالغ نبوده است قانون هم تصدیق
قول او نمود اما آن پول قرض دهنده چندان حرفی ندارد از اینکه اصل و فرع پول او
سوخت شود زیرا که از این جوانان بیعقل بسیار پیدا میکند که با این نرخهای گزاف پول

قرض نمایند زیادتی نرخ تنزیل نه فقط بواسطهٔ اینست که خیلی محتمل است قرض دهنده پولش سوخت شود بلکه سبب دیگر هم دارد و آن اینست که شغلش نجیب نیست و مردمان حسابی و زرین شغل با او رقابت نمیکنند و همچنین کسانیکه وقعا متدین باشند یا نباشند و مایل باشند باینکه مردم درحق آنها حسن ظن داشته باشند احترام و اعزاز کنند

اگر اجر خطر و نامی و سرکشی را از منافع بردارند بطوریکه فقط تنزیل سرمایه بماند در آنصورت نرخ این تنزیل در یک محل و یک زمان در تمام شغلها یکی میشود و تنزیل سرمایهٔ زارع و عطار و کارخانه دار قهرا در یک زمان و یک محل مایل بتعادل است و اختلاف منافع این اشخاص بواسطهٔ اختلاف در خطر و نامی و نیک نامی است که در آن شغلها هست و بواسطهٔ اختلاف در مزدی است که برای سرکشی و مواظبت آنها لازم است پس نباید گفت که منافع در شغلهای مختلف مایل بتعادل میباشند بجهت اینکه در بعضی کارها خطر همیشه بیش از کارهای دیگر است و این خطر باید تلافی بشود و بعضی کارها هم مواظبت زیادتر لازم دارد و مزدهائیکه در بعضی اقسام کار داده میشود بوضعیکه در فصل سابق بیان نمودیم تغییر میکند بنابراین در کارهای مختلف در نرخ منافع اختلاف دائمی هست ولی نرخ تنزیل سرمایه در یک جا و یک زمان در شغلهای مختلف همیشه یکسان است

حالا باید قدری تحقیق کرد در اینکه چه سبب دارد که هر وقت ثروت و جمعیت زیاد میشود نرخ
تنزل پایین بیاید این مسئله راجع میشود به بیان ریکاردو در باب کرایه مقدار اجرتیکه بکار
و سرمایه داده میشود حصلا مبنی بر اثر و خاصیت آنهاست یعنی هر واقعه که باعث شود
که کار و سرمایه بیشتر ثروت بدهد در صورتیکه شرایط دیگر بی تغیر باشد باید مزد و تنزیل
سرمایه را هم ترقی بدهد از طرف دیگر هر واقعه که سبب شود که ثروت حاصله از کار و سرمایه
کم شود مقدار مزد و تنزیل را هم کم میکند اگر شخصی یک جوال گندم صرف کند و یک جوال و
نیم حاصل بردارد اجر زحمت و سرمایه او در صد پنجاه است اما اگر این شخص بزمین کم حاصل
برود که فقط یک جوال و ربع گندم حاصل بردارد در صورتیکه یکجوال باید صرف کند در اینصورت
مزد و منفعتش در صد بیست و پنج میشود و هر قدر حد زراعت پایین بیاید یعنی هر قدر مجبور
شود که زمینهای کم حاصل تر زراعت کند برای اینکه حوائج جمعیت را رفع نماید مزد و منفعت
تنزل میکند و کرایه ترقی مینماید زیرا که کرایه عبارتست از فضل حاصلخیزی زمینی بر بدترین
زمین مزروعی که کرایه نداشته باشد بیان ریکاردو ثابت مینماید که هر چه جمعیت زیاد شود
تزاید طلب غذا مردم را مجبور میکند که بزمینهای کم حاصل تر یا صعب الوصول تر رجوع کنند
پس برای تحصیل غذای مطلوب سرمایه و کار زیادتری باید خرج کرد بعبارة اخری برای

و کار کمتر از سابق ثروت میدهد و بنا بر این مزد و منفعت تنزل مینماید

اگر بنا شود که زیادتی غذائیکه بواسطهٔ زیادتی جمعیت لازم شده از اراضی که سابقاً
مزروع بود گرفته شود و بزمینهای دیگر رجوع نکنند باز همان نتیجه حاصل میشود وقتیکه زراعت
بیک درجه ترقی بکند و اکتشافات جدیدی واقع نشود اگر در یک زمین مخصوص سرمایه و کار را
زیاد کنند حاصل آن زمین بهمان نسبت زیاد نمیشود مثلاً اگر دو برابر سابق سرمایه و کار
صرف کنند حاصل زمین دو برابر نمیشود بعبارهٔ اخری اگر بخواهند حاصل را مقداری زیاد
بکنند باید بالنسبه بیش از آن مقدار سرمایه و کار صرف نمایند و اگر غیر از این بود یعنی بهر قدر
کار و سرمایه را زیاد میکردند حاصل هم بهمان نسبت زیاد میشد تمام ترتیبات الکونی عالم بهم میخورد
مثلاً فقط یک مزرعه برای آذوقه دادن یک ملت کافی بود و در آنصورت مانعی برای
زیادتی جمعیت نداشتیم مگر تنگ شدن جا و مکان

از آنچه در فوق در باب تنزل حاصلخیزی گفتیم معلوم میشود که چرا مزدها روز بروز در تنزل است
و بچه جهت در ولایات جدیده مزد زیادتر از ولایات قدیم است و برای اینکه حقیقت این مسئله
معلوم شود یک مثال میزنیم در انگلستان مزدها و منفعتها خیلی پست تر است تا در استرالی
و در آن مملکت حد زراعت خیلی تنزل دارد چنانکه زمینها را بدقت زراعت میکنند که

اگر در استرالی بود بکلّی متروک بود پس در استرالی یکمقدار سرمایه و کاریکه صرف میکنند
خیلی زیادتر از انگلستان ثروت از آن حاصل میشود باینجهت اجر کار و سرمایه یعنی مزد
و منفعت در استرالی زیادتر از انگلستان است پس معلوم شد که منفعتها بسته بمزد کار نیست
بلکه بسته بثمر و کارسازی آنست یعنی که هر قدر با مزد کم کار زیاد ساخته شود منفعت
زیاد میشود در استرالی مزدها زیادتر از انگلیس است اما عاقبت که ملاحظه میکنیم میبینیم
باز در آنجا کار ارزانتر تمام میشود بجهت اینکه آنجا ثمرهٔ کار بیش از انگلیس است و حقیقت
این مطلب از اینجا معلوم میشود که در استرالی مزد عمله جات بیشتر است و منفعت سرمایه
داران هم زیادتر است

در باب اینکه ترقی قیمت دلیل زیادتی منفعت نیست

بعضی گمان میکنند که قیمت زیاد دلیل منفعت زیاد است و این خلاف راست است که گاهی
اوقات که طلب شیئی ناگهان زیاد میشود موقتاً قیمت آن بالا میرود و فروشندگان آن بیش از
نرخ متوسط منفعت میبرند ولی مکرر ذکر کرده ایم که رقابت کار و سرمایه بزودی سبب تنزل
این منفعت خواهد شد بجهت اینکه هرجا رقابت آزاد باشد قیمت اشیا از روی مخارج تحصیل آنها
معین میشود در فصل سابق معلوم کردیم که ترقی قیمت اسباب ترقی مزد نمیشود در مطلب حالیه هم

بهمان قسم میتوان عنوان کرد مثلاً قیمت پارچه های پنبه را مثال میزنیم مخارج تحصیل شئ یا
عبارتست از کار و سهام که خطر و ممکن است که بواسطهٔ عوارض دیوانی نیز آن مخارج زیاد
شود پس هرکدام از این اجزاء اگر ترقی کند قیمت شئ بالا میرود مثلاً ممکن است در زراعت
پنبه آفتی وارد آید و کار زیاد لازم شود یا اینکه برای پنبهٔ خام یا پارچهٔ پنبه عوارض زیاد
قرار بدهند در هریک از این حالات قیمت پارچهٔ پنبه ترقی میکند بدون اینکه صاحبین آن
نفعی ببرند بلکه میتوان گفت ترقی قیمت نرخ منفعت صاحبین را کم میکند در زمان جنگ امریکا
تحصیل پنبه مشکل شده قیمت آن بالا رفت و در همانوقت کارخانجات خسارتهای زیاد کشیدند
و مزدها بقدری تنزل کرد که پنبه قحط شد خلاصه نرخ منفعت بسته است بارزش اجزای
تحصیل شئ و چون مهم‌ترین این اجزا کار است عیبی ندارد که بگوئیم نرخ منفعت بسته است
بقیمت کار نیز مکرر گفته ایم که قیمت شئ باید طوری باشد که هم مزدیکه خرج آن شده و هم
هم سرمایهٔ که بکار آن رفته است بنابراین معلوم است که اگر مزد عمله زیاد شد برای صاحب
سرمایه نفع کمی باقی میماند بنابراین ارزش کار برای صاحب سرمایه بسته است بارزش
محصولی که از اتفاق کار و سرمایه حاصل میشود

حالا خوبست بدرستی معین کنیم که برای صاحب سرمایه ارزش کار بسته بچه چیز است تنزل

بیان کرده است که سه چیز ارزش کار را برای صاحب سرمایه در تغییر دارد یکی کارسازی
آن دیگری مزد عمله یعنی اجر حقیقی او دیگری ارزانی یا گرانی اشیائیکه باید آنها را در ازای
مزد بعمله داد و این سه چیز هم خود تغییر پذیر است اگر کارسازی عمله زیاد شود و مزد او
و حوائج زندگی بحال سابق باشد ارزش کار برای صاحب سرمایه ارزان شده اگر مزد کار
زیاد شود بدون اینکه کارسازی او بیشتر باشد ارزش آن برای صاحب سرمایه گران
شده است نیز اگر اشیائیکه باید در ازای کار بعمله داد ارزان شود مزد ها تخفیف یافته
و ارزش کار برای صاحب سرمایه کم شده است مثلاً در مملکتی مثل استرالی کارسازی
عمله یعنی ثمره کار خیلی زیاد است زیرا که اراضی حاصلخیز وسیع در آنجا هست بهمین جهت حوائج
زندگی در آنجا خیلی ارزان است بنابراین در آن مملکت هم نرخ مزد درجهٔ عالی دارد هم نرخ منفعت
در فصل سابق که نسبت ما بین مزد و منفعت را بیان میکردیم اظهار داشتیم که اگر عمله جات مزد شان را
گران کنند بطوریکه نرخ منفعت صاحبان سرمایه کمتر از نرخ متوسط شود عاقبت برای
خودشان نفعی ندارد حال شاید کسی ایراد کند و بگوید اگر تمام عمله جات انگلیس متفق شوند که
ادعای زیادتی مزد نمایند حرفشان پیش میرود و نرخ منفعت صاحبان سرمایه پائین میاید
و برای عمله جات هم ضرر ندارد در جواب این ایراد گوئیم اولاً خیلی مشکل بلکه محال است که تمام

عمله جات یک مملکتی باهم اینطور متفق شوند ثانیاً بر فرض اینکه چنین اتفاقی هم بشود و ادعای
عمله جات در زیاد کردن مزد پیش برود و نرخ منفعت پائین بیاید و از صد سه صد دو برسد
در اینصورت به دو جهت سرمایهٔ مملکت رو به تنزل میگذارد و نیز همان باعث تنزل مزد میشود
یکی اینکه چون منفعت کم شد کمتر کسی بخیال پس اندازی می‌افتد و همه در فکر این میباشند که از آن
نفع قلیلی که میبرند متمتع شوند و اگر هم بخواهند پس اندازی کنند چیز قابلی نخواهد بود دیگر
اینکه بسیاری از اشخاص چون می‌بینند در حرفه که دارند نفع زیادی نمیبرند بخیال
می‌افتند که سرمایهٔ خود شان را بخارج ببرند و بکاری بیندازند که فایدهٔ حسابی داشته باشد
در قسمت اول این کتاب بیان کرده‌ایم که سرمایه دو قسم است یکی سرمایهٔ متحرک دیگری سرمایهٔ
ثابت بنابراین اگر سرمایهٔ مملکت تخفیف بیابد این هر دو جزء نقصان یافته است و چون
فایدهٔ عمدهٔ سرمایهٔ متحرک اینست که از عمله جات نگاهداری میکند پس هرگاه سرمایهٔ متحرک
کم شود ناچار مزد عمله جات تنزل میکند پس معلوم شد که هر وقت که بسبب تنزل نرخ منفعت بشود
باعث بخارج بردن سرمایه و نقصان یافتن آن میگردد و سرمایهٔ مملکت که کم شد سرمایهٔ
متحرک هم بالتبع کم میشود و مزدها تنزل میکند اگر عمله جات ادعای زیادتی مزد کنند
و نرخ منفعت بقاعده تنزل نماید سرمایهٔ متحرک نقصان خواهد یافت و طبقات عمله جات

خسارت زیاد وارد خواهد آمد بجهت اینکه چون توقعا فردشان زیاد شده و منفعت عاقبت کار
نیستند جمعیت زیاد تولید میکنند و چون مزدها شروع به تنزل نمود ایشان می‌بینند که
جمعیتشان زیاد شده و وسیلهٔ معاششان نقصان یافته است بدبختی مثل شمشیریکه برده
دم آن تیز باشد و از هر دو طرف برد بانها زور می‌آورد چنانکه چند سال قبل عمله‌جات
قسمت شرقی لندن بهمین گرفتاری دچار شده بودند در لندن مخارج یکنفر عمله از غالب
جاهای دیگر بیشتر است چراکه کرایهٔ خانه و خرج سوخت و ارزاق خیلی گران تر از سایر
بلاد است بنابرین مزد عمله‌جات هم بطور لزوم در آنجا بیشتر است نتیجه این گرانی عمله
این شد که مدت زمانی یکی از کسب‌های قسمت شرقی لندن یعنی کشتی‌سازی برای صاحبان
سرمایه ضرر کرد بنابراین ایشان سرمایه خود را متدرجا از لندن به نقاط دیگر مثل گلاسکو منتقل
کردند که در آنجا عمله و مصالح کار را ارزان تر از لندن میتوان تحصیل کرد از آنطرف تا وقتیکه
عمله‌جات لندن مزدشان زیاد بود جمعیتشان هم زیاد شده بود لهذا وقتیکه صنعت کشتی
سازی کساد شد عمله‌جات لندن خیلی دچار صدمه و بدبختی شدند

اثر عمدهٔ بخارج بردن سرمایه اینست که میدان رقابت را وسیع میکند سابق گفتیم که
هرگاه تجارتی منفعت زیاد داشته باشد سایر سرمایه‌داران در آن تجارت رقابت میکنند تا آنکه

منفعت آن بنرخ معمولی میرسد و در صورتیکه این مسئله در تجارتهای یک مملکت صحیح باشد
یقین است که در تجارت چندین مملکت نیز صحیح خواهد بود هرچند حدود آن کمتر وسیع خواهد
بود و جهت اینکه رقابت در تجارتهای خارجه محدودتر است اینست که حمل و نقل سرمایه
بخارج احتمال ضرر و خسارت زیاد دارد مثلا احتمال دارد که در وطن بگیرند و کاندار بخارجش
زیاد باشد و نفع کمی از تجارت خود ببرد و خزینه مطلع باشد که اگر سرمایه اش را باسترالی ببرد
پنج برابر حالا منفعت خواهد کرد معهذا بملاحظهٔ اشکال تحصیل اطلاعات صحیحه و دوری راه و مخارج
مسافرت و بسی ملاحظات دیگر مانع است که باسترالی مهاجرت نماید لکن این موانع روز بروز
از میان برداشته میشود بجهت اینکه اطلاع و هوش مردم کم کم زیاد میشود و وسیلهٔ مسافرت
سهل میگردد و حمل و نقل سرمایه بخارج آسان میشود چنانکه الحال در بسیاری از اماکن رومانیه
کارخانهای انگلیسی است که با سرمایهٔ انگلیس کار میکنند صد سال پیش صاحبان کارخانه عقلشان
باینجا نمیرسید که کار و حرفهٔ خودشانرا از یک ولایت بولایت دیگر برند لکن حالا احتمال
میرود که روز بروز این رسم متداول شود تا آنکه نرخ منفعت در تمام ممالک خیلی بهم نزدیک گردد
سه قسمت بزرگی را که ثروت بآن منقسم میشود شرح دادیم لکن قبل از آنکه این باب را ختم نمائیم
خوبست بیان کنیم که نتیجه بندی و دست کشیدن عمله جات از کار بجهت ازدیاد مزد و اتفاق

مزد با منفعت چه اثرها بر سرمایه دارد لهذا فصل آینده را مخصوص این مطالب قرار میدهیم

(فصل چهارم)

بنچه بندی و ادعای ازدیاد مزد عمله جات و انجمنهای اتفاق

(خاصیت بنچه بندی) بنچه بندی عبارتست از اتحاد و اتفاقیکه عمله جات همکار با یکدیگر میکنند و آن دو خاصیت دارد یکی اینکه فایده باجزای آن میرساند از قبیل که هر عضوی از اعضای این اتحاد مجبور است که در سال مبلغی به صندوقخانه این انجمن بدهد آنوقت اگر وقتی ناخوش شد یا بیکار ماند از همین صندوق مبلغی باو اعانت میشود و اگر یکی از اجزا بمیرد مبلغی به عیال و اولاد او میدهند فایده این رسم ظاهر است چنانکه در انگلستان عمله جاتیکه بنچه بندی داشته اند دیده نشده که بگدائی و تصدق گرفتن محتاج شوند

خاصیت دیگر بنچه بندی اینست که حقوق عمله جات را حفظ میکند یعنی هر وقت مزد عمله جات کم باشد میتوانند آنرا زیاد کنند یا اگر دیدند که عمله جات در روز کار میکنند زیاد باشد از آن کسر نمایند و بهمین واسطه صاحبان سرمایه با بنچه بندی ضدیتی دارند چه اگر بنچه بندی نباشد ادعای عمله جات در ازدیاد مزد پیشرفت نمیکند

دست کشیدن عمله جات از کار بجهت زیاد کردن مزد

اگرچه عمله جات و صاحب سرمایه از بکار ضررهای زیاد کشیده اند معهذا نمیتوان گفت حق
ندارند برای حفظ حقوق خود اتفاق کنند طرز عمل از نقرار است که عمله جات در صورتیکه
باهم اتفاق داشته باشند ابا میکنند از اینکه کار خود را بمبلغیکه صاحب سرمایه میخواهد بخرد با و
بفروشند و ایرادی هم بر ایشان نیست چنانکه اگر تاجری نخواهد متاع خود را بقیمتیکه مشتریان
طالبند بفروشد کسی نمیتواند براو ایراد بکند و در صورتیکه تاجر مختار باشد که متاع خود را
بهر قیمت که میخواهد بفروشد عمله هم حق دارد که بهر اندازه که میخواهد مزد بگیرد و در صورتیکه
یکنفر این حق را داشته باشد صد نفر و هزار نفر هم حق دارند دست کشیدن عمله جات از
کار ممکن است برای خودشان یا غیر خودشان ضرر داشته باشد لکن کسی نباید جبراً ایشان را
مانع شود بجهت اینکه هر کسی مختار است که هرچه میخواهد بکند بشرط اینکه متعرض آزادی دیگران
نگردد و اگر خود اجزای بچه بندی وفق این قانون رفتار کرده بودند هیچکس نمیتوانست
ایشانرا سرزنش نماید لکن ایشانهم مثل سایر مردم از این قاعده تعدی کردند و هرچه صدمه
دیده از اینرو دیده مثلا در قدیم که دولت میخواست بچه بندی را موقوف کند اجزای
بچه بندی عمله جات را بزور داخل انجمن خود می نمودند در صورتیکه شاید یکی میل نداشت داخل
آن انجمن شود لکن ایشان مردم را مجبور میکردند و اگر لازم میشد آزار و اذیت مینمودند

بلکه گاهی کار بقتل هم میکشید انقسیم رفتار البته پسندیده نیست چنانکه در صدد رفع آن آمدند
امّا شرارت و بدرفتاری بعضی از اجزای بنچه بندی دلیل نمیشود بر اینکه این اتحاد و اتفاق
کار بدی است و نباید بجرم آن افعال از مردم سلب آزادی نمود گذشته از این حالا
که بنچه بندی از روی قانون مجاز شده و متعرض اجزای آن نمیشوند آن سوء عملها خیلی
کم اتفاق میافتد سابق اجزای بنچه بندی آلات و افزار عمله جاتی را که در جرگه خودشان
نبودند میربودند و پنهان میکردند یا ضایع مینمودند لکن حالا این کارها موقوف شده است
یکی از فواید عمده بنچه بندی اینست که تفاوت زیادی را که مابین وضع عمله و صاحب کار
هست از میان برمیدارد اکثر عمله جات حالیه ذخیره و اندوخته ندارند که بتوانند
مدت متمادی بیکار زندگی کنند بواسطه یک عمله تنها و بی همدست اگر اتفاقاً با صاحب
کار خود نزاع پیدا کند خیلی در عسرت میافتد و اگر چند روز بیکار بماند از گرسنگی میمیرد یا مجبور
بگدائی میشود و حال آنکه صاحب کار چند روز ضرر نداشتن عمله را میکشد بعبارة اخری ضرر
مالی مختصری باو وارد میآید پس مابین عمله و صاحب کار تفاوت بسیار است یکی جانش
در خطر است دیگری مالش امّا بنچه بندی بکلی جبر رفع این عیب را مینماید بجهت اینکه اگر دفعتاً
اجزای یک بنچه بندی بخواهند دست از کار بکشند از پیش اندوخته جمع کرده اند که

در مدت بیکاری در تنگی نیفتند از این رو معلوم میشود که چرا در مملکت انگلیس تنزل یا کساد
تجارت و اشکال تحصیل کار مثل فرانسه اسباب گفتگوی دولتی و اغتشاش نمیشود چه در انگلیس
چون پنجه بندی عمله جات را از بیقوتی حفظ میکند ایشان بصبر و صدا در نمی آیند
پنجه بندی بواسطهٔ رابطه که با آدمهای زیاد و افراد عمله جات دارد بیش از سایر انجمنهای
اتحادی که در میان طبقات عمله جات هست طرف توجه شده است لکن این اوان
ثابت شده که پنجه بندی هم یکی از وسایلی است که عمله جات برای رفاه و دفع افلاس
و مسکنت خویش پیدا کرده اند و این یکی بالنسبه بسایر انجمنهای ایشان خیلی کمتر است چنانکه از روی
حساب معلوم شده که عمله جاتیکه پنجه بندی دارند خمس آنهائی هستند که تشکیل انجمنهای دیگر داده اند
سابق گفتیم که مقصود از پنجه بندی اینست که اجرای آن حتی الامکان مزد ایشان زیاد باشد
و اگرچه غالبا اجزای پنجه بندی را متهم کرده اند بانکه قواعد اکونومی پلتیک را بهم میزنند
لکن از قراریکه می بینیم ایشان از آن قواعد بخوبی آگاه هستند و بر وفق آنها رفتار میکنند
مثلا میدانند که نرخ مزد متناسب است با مبلغیکه صرف مزد عمله جات میشود و عدهٔ آن عمله جات
و اگرچه این قاعده را تمام طبقات کارگران معمول نمیدارند لکن هر پنجه بندی در طبقهٔ مخصوصی
از عمله جات بالنسبه بآن طبقه این قاعده را منظور میدارد و بنابرین وسایلی که بجهت کار روانند

غالباً باعث است که عدهٔ عمله جاتیرا که در حرفه کار میکنند کمتر مینماید یا دخول زنها را
در آنکار مانع میشوند مثلاً قرار داده اند که هیچ عمله کشتی سازی نمیتواند داخل پنجه بندی بشود
مگر آنکه هفت سال شاگردی کرده باشد از طرف دیگر هیچ صاحب کاری حق ندارد عمله
کشتی سازی بگیرد مگر آنکه آن عمله تصدیق داشته باشد که هفت سال شاگردی کرده و اگر
غیر از این بکند تمام عمله جاتی که پنجه بندی دارند دست از کار میکشند نیز در حرفه کلاه
دوزی هیچ استاد کلاه دوزی نمیتواند در یک زمان بیش از دو شاگرد نگاه دارد در
بنائی نیز همین تحدید هست چنانکه هیچ استاد بنائی کار نمیکند مگر آنکه یک عمله زیر دست
خود داشته باشد

باید ملتفت بود که در حرفه های محترم از قبیل طبابت و قضا هم همان قسم بندهائیکه در پنجه بندی
عمله جات هست موجود است مثلاً همانطوریکه استاد کشتی ساز عمله را که تصدیق شاگردی
هفت ساله نداشته باشد قبول نمیکند طبیب هم کسیکه از مجمع معتبری تصدیق نداشته باشد
بعیادت نمیرود تا سنه ۱۸۷۵ در انگلستان زنها اجازه طبابت نمیدادند و باین واسطه حرفه
طبابت محدود بود و در این اواخر که میخواستند زنها را نیز در طبابت قبول کنند اجزای
دار العلم لندن خیلی شکایت نمودند اگر به همین طریق در بسیاری از حرفه های پست تر

از قبیل نقاشی روی چینی و قالی بافی و امثال آنها مگر عمله جات دست از کار کشیده اند
برای اینکه عمله جات زنانه را از حرفه که خودشان بیرون کنند بقصد اینکه رقابت محدود
شود همان طوریکه کلاه دوز بیش از دو شاگرد نمیتواند نگاه بدارد و وکیل هم بیش از دو
شاگرد نمیتواند داشته باشد و همانقسم که بنا تا یک عمله نداشته باشد کار نمیکند در دربار
ملکه هم تا قاضی یک قاضی جوانتری نداشته باشد مجلس شوری منعقد نمیشود این مثالها
که زدیم برای این نیست که از بچه بندی تقویت نمائیم بلکه برای اینست که ثابت کنیم که اشخاص
با علم و اشخاص بیعلم هر دو برای صرفه شغل خودشان یک وسیله معمول میدارند و یقینا عقیده
آنها اینست که این کارها برای خودشان و برای سایر مردم فایده دارد و اگر در یک طبقه
اینکارها صحیح باشد البته در طبقه دیگر نیز صحیح خواهد بود یعنی اگر این وسایل برای اجزای
بچه بندی مورد ملامت باشد برای طبیب و قاضی نیز مورد ملامت خواهد بود
نیز باید ملتفت بود که در بسیاری از کارها و شغلها در معنی بچه بندی هست در صورتیکه در ظاهر
اسمی از آن نیست مثلا در میان صاحب کاران هم مثل عمله جات اتحاد و اتفاق هست چنانکه
صاحبان آهنگری در هر سه ماه یکدفعه انجمن دارند و در آنجا قرار میگذارند که در سه ماه
آینده بچه نرخ باید بعمله جات مزد بدهند و وقتیکه میخواهند از نرخ مزد بکاهند متفق میشوند

کرچه ما یکمرتبه بیکار را کم بکنند بهمان دلیل که گفتیم عمله جات در تشکیل اتحاد مختارند باید بگویم
که صاحب کاران نیز در اینکار اختیار دارند لکن جای تأسف است که انجمنهای اتحادی
صاحب کاران با انجمنهای عمله جات تناقضت و خصومت دارند و همین مسئله باعث خسارتهای
کلی میشود ولی تا این خصومت باقیست مانع شدن آنها از آن اتحاد فایده نخواهد بخشید
بجهت اینکه اگر این خصومت درمیان نبود این شکل انجمنهای اتحادی نیز تشکیل نمی یافت
پس کسانیکه از اینکار و خسارتها و صدماتیکه بعمله جات و صاحب کاران وارد می آید
متألم و محزون میشوند باید حتی الامکان سعی کنند که این تناقضت را از میان بردارند
والا مادامیکه این تناقضت باقیست از اینوضع گریزی نیست عمله جات دست از کار
میکشند و ازدیاد مزد طلب میکنند صاحب کاران قبول نمی نمایند آنوقت اگر عمله جات
اصرار کردند صاحب کاران کارخانه را می بندند و عمله جات را جواب میگویند و کار معوق
میماند تا اینکه یکی از طرفین راضی شود یا اینکه هردو قراری باهم بگذارند

اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت

در این اواخر برای رفع این تناقضت خیلی کوشش کرده اند که بصاحب کار و عمله بفهمانند
که صرفه هردو در یک چیز است و اول از همه تدبیری که کرده اند اینست که قرار گذاشته اند

عمله در نفع ترقی و بهبودی حرفهٔ خود شریک باشد باینطریق که تمام یا جزئی از سرمایه
در آن حرفه لازم است از خود عمله باشد وقتیکه تمام سرمایهٔ کار را خود عمله جات میدهند آن
حالت را اتفاق در کار میگویند یعنی که عمله جات در کار اتفاق کرده‌اند و معلوم است که سعی
دارند صنعتشان ترقی کند و سرمایه زیادتر نفع بدهد بعبارهٔ اخری تناقضت مابین عمله
و صاحب کار برداشته میشود درصورتیکه فقط جزئی از سرمایه را عمله جات میدهند آنوقت
میگویند عمله جات با صاحب کاران شراکت دارند درینحال هم عمله جات چون سرمایه
گذاشته‌اند سعی میکنند که کار زیادتر پیشرفت کند یک طریق دیگر هم میتوان عمله را
در کار ساعی نمود از اینقرار که لازم نیست عمله در کار سرمایه داشته باشد قرار میدهند
که هر وقت منفعت سرمایه از مبلغ معینی تجاوز کرد بعمله هم از آن زیادتی منفعت سهمی
بدهند درینصورت معلوم است که عمله سعی دارد که منفعت سرمایه را از آن مبلغ معین
تجاوز بدهد برای اینکه خود در آن شریک میشود باینواسطه بهتر کار میکنند و آلات و مصالح را
ضایع نمی‌نمایند اینوضع را تسهیم منفعت مینامند مستر سیدلی تیلر در کتابیکه در این باب
نوشته و ما پیش اشاره از آن کردیم میگوید باید بخاطر داشت که مقصود از تسهیم منفعت
نه اینست که عمله را از کیسهٔ صاحب کار متمول کنیم بلکه میخواهیم عمله را بکار وا داریم تا سرمایه

ومنفعت را زیاد کند و از آن سرمایه و منفعت سهمی هم بخود او بدهیم

اتفاق در کار در فرانسه

در مملکت فرانسه بیش از انگلیس در ترقیات و تنظیمات امور صنعت کار و تجربه میکنند و در آنجا
امثال زیاد از اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت دیده میشود مثلا در سنه ۱۸۴۴ کمپانی
راه آهن پاریس و ارلیان قرار گذاشته که اگر منفعتش از صد هشت زیادتر شد هر قدر
تجاوز کرد مبلغی از آنرا میان عمله جات تقسیم کند و در ظرف سی و نه سال بهمین واسطه
منفعتش بقدری زیاد شد که پنج کرور و هشتاد و سه هزار و سیصد و هفتاد و بیست لیره از آنرا
میان عمله جات خود تقسیم کرد دکاندار معروفی در پاریس متجاوز از سه هزار نفر کارگر داشت
در سنه ۱۸۷۶ وضع شراکت عمله جاترا در دستگاه خود قبول نمود و خیلی از آن مطلب منتفع شد
چنانکه آن دستگاه حالا کمپانی معتبری شده که هشتصد هزار لیره سرمایه دارد و سیصد هزار
لیره آن مال عمله جات و پانصد هزار لیره متعلق بصاحب دستگاه است

مسیو گودن که در بهشه گیز حدادی دارد در دستگاه خود بهمین طریقه تسهیم منفعت را اختیار
کرده و علاوه بر آن تمام عمله جاتیرا که بکار گرفته در عمارتیکه آنرا عمارت اجتماع نامیده
جمع کرده است آن عمارت حالا بیشتر باسم فامیلیستر معروفست عمله جات مسیو گودن

زیاده از هزار و دویست نفر میشینند و پانصد و پنجاه نفر آنها با اهل و عیال در آن عمارت
زندگی میکنند هر خانواده اطاقها مخصوص خود دارند و هر طور که بخواهند محلی بطبع
سر مینمایند کرایه اطاقهای این عمارت خیلی ارزان است یعنی هر دو طاق در ماهی شش لیره
کرایه دارد و علاوه بر این طاقهای مخصوص از برای عامه حمام هم دارد و جای پرورش
اطفال و تیاتر و نهار و کتابخانه و طاق مطالعه و قهوه خانه و باغها در آن عمارت هست
مسیو گودن خودش هم در فامیلستر منزل دارد و در تمام جزئیات دستگاه توجه و دقت
تامه میکند برای اطفال شیرخوار گهواره مناسبی اختراع کرده و چون شغلیکه دارد مناسب
قبول زن نیست کارخانه جوراب بافی دایر کرده که زنها و دخترهای عمله جاتش در آنجا
تحصیل معاش مینمایند و از جمله فوایدیکه برای ساکنین این عمارت است اینست که
در خانه خودشان طبیب و دوا دارند و عمله جاتیکه مریض میشوند اعانت میکنند و آنها
که بسن پیری میرسند مواجب معینی برای آنها قرار میدهد در ۱۸۸۰ مسیو گودن دستگاه
خود را بعمله جاتش به صد و هشتاد هزار لیره فروخت و باین واسطه در سال صدی پنج یعنی نه هزار
لیره تنزیل میگیرد و علاوه شش صد لیره که باو میدهند که آن دستگاه را اداره کند و
عمله جات بعد از ادای این مبالغ و وضع سایر مخارج آنچه باقی میماند جمع میکنند که صدی

هشتاد هزار لیره مسیو گودن را بدهند و دستگاه را کلی متصرف شوند

مسیو لکلر در پاریس دستگاه خیلی معتبری داشت و از آن رو خوب معلوم میشود که تسهیم منفعت
چه نتایج حسنه دارد این مرد پسر یک کفش دوز دهاتی بوده و در سن بیست سالگی بروزی
سه شلینگ مزد کارگر بود و از این وضع محقر در زمان کمی به دستگاه بزرگی رسیده و این خود
چیز غریبی است خود لکلر هم آدم غریبی بوده چه بمکنت و ثروتیکه برای شخص خود تحصیل کرده
بود قانع نشده بخیال افتاد تدبیری بکند که تمام عمله جاتش با او شریک شوند

مسیو لکلر شرح حال خویش را نوشته در آنجا میگوید پیش خود خیال کردم که خوبست تدبیری
بکنیم که عمله جات بیشتر دل بکار ببندند و در یک روز معادل نصف شلینگ زیادتر کار
کنند علاوه بر این مصالح را ضایع نمایند و اگر چنین شود در روزی دو شلینگ و نیم صرفه حاصل
میشود و در این صورت در سال متجاوز از سه هزار لیره فایده دست میدهد خلاصه مسیو لکلر در انجام کار
اهتمام کرد و مقصود خود را حاصل نمود ابتدا در سنه ۱۸۴۲ منافع خود را میان عمله جات قسمت
کرد کارگرها که اینطور دیدند برای صرفه خودشان بیشتر بکار دل بستند و باین واسطه هر سال
فایده زیادتر میشد و بر عایدی عمله جات بر افزوده میشد طرحی که ابتدا ریخته بود این بود
که عمله جات را با یکدیگر اتحادی داد که بیکدیگر اعانت کنند و وجهی جمع نمایند سرمایه

این جماعت کم کم زیاد شد و آنرا بکار انداختند و روز بروز این کار ترقی کرد و تلکر خان نیز ترتیب
آزاد داده بود که بعد از مرگ خودش هم بهمان ترتیب باشد در وقت فوت تلکر در آن دستگاه
هشتاد هزار لیره معامله میشد و ده سال بعد یعنی در سنه ۱۸۸۲ به صد و هفده هزار لیره رسید عده
عمله جاتیکه این مبلغ میان آنها تقسیم میشد قریب هزار نفر بود بیشتر گردن اتفاق در
کارها در امور زراعت نیز مجری داشته بهره کامل از آن بردند یعنی که در سنه ۱۸۳۰ به جمعی
عمله جات که شریک شده بودند مزرعه واگذار کردند با مبلغی سرمایه که در چند سال یعنی این
مبلغ را با وجه دادند این کار چنان مفید افتاد که چند سال بعد مزرعه بزرگتر بهمان
ترتیب سابق بعمله جات دادند عمله جاتیکه در این کار شریک بودند از میان خودشان انجمنی برای
تنظیم و ترتیب کار تشکیل دادند و کارگرهائیکه مشغول کار بودند مزد معمولی را میدادند و
در آخر سال منفعتی که عاید میشد میان صاحبان سهام تقسیم مینمودند این دو مزرعه چندین
سال بحال خوشی دایر بود چنانکه سرمایه شانرا دو برابر نمودند و در وضع و حال
عمله جات هم بهبودی محسوسی پیدا شد مزرعه اولی بحال هم دایر است لکن مزرعه
ثانی که بزرگتر بود بعدها ورشکست شد معهذا سهم شرکا تمام بآنها رسید و همه طلبهائیکه
صاحب ملک با کسان دیگر داشتند داده شد و چون از بعضی جاها اعانتی بآنها رسید

دوباره دایر گشت و تا بحال هم با وجود اینکه نرخ اجناس خیلی تنزل داشته کرایه و سایر
مخارج را داده و عمله جات بسیار بکار گرفته در صورتیکه مزد ایشان را هم اندکی بیش از آنچه
در آن نواحی معمول میباشد داده است

اتفاق در کار در انگلیس

در انگلیس بعضی از قواعد اتفاق در کار را جزئی تغییرات داده اند یکی از بهترین نمایشهای
آن از قراری است که در ذیل نگاشته میشود آقایان بریگز در هشر یرکشیر معدن زغال
سنگ داشتند و مدتها معادن آنکار را انداختند لکن متصل با معدنچیان نزاع اتفاق می افتاد و ایشان
پیوسته از کار دست میکشیدند و ادعای ازدیاد مزد مینمودند و باین واسطه بقدری ضرر
باقایان مزبور وارد آمد که نزدیک بود دست از کار بکشند آخر الامر چاره جز این ندیدند
که پای شراکت را بمیان آورند بنابراین دستگاه خود را مبدل کردند بیک کمپانی شراکت
و سرمایه آنرا که صد و سی و پنج هزار لیره بود منقسم به نه هزار سهم پانزده لیره نمودند و خود ایشان
شش هزار از این سهمها را برداشتند و سه هزار دیگر را برای مردم گذاشتند و اظهار کردند
که عمله جات معدن نیز مختارند که هر قدر از این اسهام را میخواهند بردارند عمله جات بخوبی
اسهام را برداشتند و باین واسطه عمله هرچند یک سهم بیشتر نداشت در حقیقت در دستگاه

شریک بود بعد در دستگاه چند نفر رئیس معین کردند که از جانب سهم‌داران وکیل باشند
و عمله‌جات هم از جانب خودشان وکیلی تعیین نمودند و قرار گذاشتند که بر وفق منفعت
سرمایه از صدی ده تجاوز کرد نصف زیادتی را میان عمله‌جات بتناسب کارشان قسمت کنند
این تدبیر قریب ده سال ثمرهٔ خوبی بخشید و در زمانیکه همه‌جا مابین صاحب‌کاران و عمله‌جات
نزاع بود و عمله‌جات متصل دست از کار میکشیدند و ضررهای فاحش وارد می‌آمد دستگاه
آقایان بریگز در کمال خوشی میگذشت و صاحب‌کاران و عمله‌جات هم با یکدیگر کمال موافقت
داشتند اما بعدها در تجارت زغال سنگ مزدها و منفعتها بقدری بالا رفت که تا آنوقت
چنین چیزی دیده نشده بود در سنه ۱۸۷۱ و سنه ۱۸۷۲ تقریباً مزدها و منفعتها مضاعف شد بواسطه
در دستگاه آقایان بریگز نزاع برخاست که این زیادتی مزد و منفعت را چه قسم مابین عمله‌جات
قسمت کنند رؤسا ابتدا ادعا کردند که عوض صدی ده باید صدی پانزده بسرمایه داد ابتدا این حرف
مقبول شد لکن چیزی نگذشت که قیمت زغال سنگ شروع بتنزل نمود و صاحبان معادن
زغال که آقایان بریگز هم از آنجمله بودند اعلان کردند که مزد عمله‌جات باید کم شود عمله‌جات
برای اینکه زیر بار این کمی مزد نروند دست از کار کشیدند صاحبان سهام انجمنی کردند
از وضع تسهیم منفعت اظهار شکایت کردند و آنرا ترک نمودند خلاصه در زمانیکه تسهیم منفعت

در معادن آقایان ربگز معمول بود سی و چهار هزار لیره بعنوان زیادتی منفعت بعمله‌جات داده شده بود و خیلی جای افسوس است که وقایع چند سبب ترک آن شده است

اگرچه در خیلی طریقهٔ تسهیم منفعت متروک شده لکن باید ملتفت بود که بسیاری از عمله‌جات هنوز آن رسم را میان خودشان معمول میدارند و در بسیاری از سایر دستگاههای صنعتی نیز این طریقه را پیش گرفته‌اند که از جملهٔ آنها کارخانهٔ بزرگ قالی‌بافی هالیفاکس است و چاپخانهٔ آقایان کاسل و بسیاری از دستگاههای دیگر و مخصوصاً در کارخانهای پارچه‌بافی و چکمه‌سازی این رسم خیلی معمول است لکن در مملکت انگلیس این رسم در تقسیم ثروت بیشتر فایده بخشیده است تا در تحصیل آن

مجالس محاکمه

در بعضی صنایع مخصوصاً در کارخانهای یراق و جوراب‌بافی ولایت نتنگهام مجالس محاکمه قرار داده‌اند برای اینکه نگذارند عمله‌جات دست از کار بکشند و اینکار خیلی مفید واقع شده است

این مجالس محاکمه عبارتست از یک عدهٔ متساوی از صاحبان سرمایه و عمله‌جات و هر ماه این مجلس منعقد میشود و هر نزاعی که ما بین صاحب‌کاران و عمله‌جات واقع میشود بانمجلس رجوع میکنند و آنجا اجزای انمجلس دوستانه گفتگو کرده مرافعه را قطع مینمایند مجالس محاکمه بهمین طریق تکرر گذاشته است

که عمله جات دست از کار بکشند و بخود صاحب کار از ایشان ضرر وارد بیاورند

مخزنهای شرکت

ممکن است بعضی اشخاص شراکت در کار را با مخزنهای شراکت اشتباه نمایند برای دفع این توهم گوئیم شراکت در کار عبارت از آنست که صاحب کار و عمله در کار با هم شریک و متفق باشند و حال آنکه در مخزنهای شراکت لازم نیست که مابین صاحب کار و عمله اتفاقی باشد بجهت اینکه هر کدام از این مخزنها کمپانی شراکتی است که اسهام آنرا غالباً کسانی برمیدارند که هیچ داخل کار نیستند اگرچه ممکنست دکاندارها و عمله جات نیز سهم داشته باشند ولی این مسئله لزوم ندارد مخزنهای شراکتی اتفاق میان صاحب کار و عمله را سبب پیشرفت کار خود قرار نداده بلکه تدبیر کرده اینست که معاملات را نقداً نمایند و مابین بایع و مشتری رابطه بلاواسطه قرار دهند که مابین بایع و مشتری دو سه نفر واسطه لازم نباشد پس در مخزنهای شراکت مابین صاحب کار و عمله اتفاق نیست اتفاق مابین بایع و مشتری است در مخزنهای شراکتی قیمت اجناس کمتر از سایر مخزنهاست وجهت آن اینست که نسیه فروش نمیکنند و برای اشتهار و نمایش و جلال خود خرجهای بیهوده نمی نمایند باوجود این برتری هائیکه مخزنهای شراکتی دارند خیلی جای تعجب است که بسیاری تجار اینوضع را قبول نمیکنند مگر اینکه بگوئیم رسم تازه است و مردم غالباً از رسوم تازه گریزان

و متفق‌اند و مخزن شراکتی معروف به (راکدیل پونیرز) که یکی از قدیم‌ترین و معتبرترین
این مخزنهاست کمال قید را دارد که معاملات نقد باشد و بطرز معمول خرده فروشی
هم میکنند و هر سه ماه بتفریغ حساب میپایند و منافع عایده را از آنجا تقسیم میکنند که در سال
صدی پنج به سرمایه صاحبان سهام میدهند و مابقی منفعت را میان مشتریها قسمت میکنند و هر مشتری
بتناسب خرید که در عرض سال از آن مخزن کرده مبلغی دریافت مینماید در سنه ۱۸۴۴ که مخزن
راکدیل پاونیرز راه افتاد سرمایه آن بقدری بود که فقط یک صندوق چای و یک عدل شکر
خرید در سنه ۱۸۸۸ معاملاتش در سال به دویست و چهل و شش هزار و سی و یک لیره رسیده بود
و این مخزن از ابتدا عمله جات دایر کردند پس شک نیست که اگر مخزنهای شراکتی را بخوبی
اداره کنند فواید بسیار خواهد داشت و چون فایده و برتری این قسم مخزن در نزد همه کس
مشهور شد ظن غالب اینست که در بسیاری از حرفه‌ها و کسبها رسم نقد بودن معامله را که
عمده باعث پیشرفت مخزنهای تجارت است معمول بدارند

(قسمت چهارم)

در باب تجارت خارجه و اعتبار و گرفتن مالیات

این قسمت مشتمل است بر فصولی در باب تجارت خارجه و اعتبار و اثرش بر قیمت اشیاء و وضع گرفتن مالیات اگرچه بنظر چنین میآید که تجارت خارجه و اعتبار را خوب بود در باب مبادلهٔ ثروت بیان کرده باشیم لکن در کتب مقدماتی بهتر اینست که مطالب علیحده بیان کرده شود از برای فهمیدن اسباب تعیین نرخ سرمایه و مزد و منفعت دانستن معنی ارزش و قیمت و شناختن مسائل تعیین قیمت اشیاء و حقیقت پول لازم بود گذشته از این اگر بیان تجارت خارجه و اعتبار را قبل از شرح تقسیم ثروت قرار میدادیم ممکن بود برای مبتدی اسباب اشکال شود لهذا این مطالب را مخصوص قسمت چهارم قرار دادیم

(فصل اول)

در باب تجارت خارجه

فایدهٔ بزرگی که از تجارت خارجه حاصل میشود از راه تقسیم کار است چه اگر ممالک در تجارت با یکدیگر آزاد باشند نتیجه این میشود که هر ملتی تنها آن اجناسی را که فراهم کردن آنها در مملکت خودش خوب میسر میشود تهیه میکند و آن اجناسی را که در مملکت با اشکال فراهم میشود در تهیهٔ

آنها زحمت عبث میکشند و از خارجه داخل میکنند ثانیاً بواسطهٔ مخارج تحصیل اشیا کم میشود
و کار سازی سرمایه و کار باعلی درجه میرسد مثلاً خاک فرانسه برای پروردن انگور خیلی
مناسب است و آب و هوا و عادات مردم آنجا طوری است که این میوه را خوب بعمل میآورند
در صورتیکه ممالکی مثل فرانسه بیش از آنچه برای خودشان لازم است انگور و شیره و شراب
دارند و بواسطه میتوانند حاجت ممالکی مثل انگلیس را که آنطور صلاحیت عمل آوردن
انگور را ندارد برآورده کنند پس تجارت خارجه فایده اش اینست که اگر حاجتی داشته باشیم
میتوانیم از بلاد خارج رفع آنرا بکنیم و مجبور نیستیم که سرمایه و کار زیادی صرف کنیم که در مملکت
خودمان آنها را فراهم نمائیم ثانیاً اگر خودمان زوایدی داشته باشیم بولایاتیکه بآنها محتاج
اند میبریم و بفروش میرسانیم

بواسطهٔ معادن نمک که در بعضی نواحی انگلیس و المان هست این دو مملکت نمک زیادی
دارد و اگر عوارض معینی نبود شاید که تمام نمکی که مردم فرانسه لازم دارند از انگلیس و المان
برای ایشان بیاید و این نمک خیلی ممتاز است و برای اینکه قابل استعمال شود کار
خیلی مختصری لازم دارد بطوریکه میتوان گفت تقریباً مفت بدست می آید بنابراین
این نمک را میتوان بقیمت ارزان خرید و بهتر از آن نمکی است که بزحمات زیاد د

کارخانهای فرانسه مصنوعا ساخته میشود خلاصه اگر تجارت آزاد بود نمک انگلیس و آلمان
چون هم ارزانتر و هم بهتر از نمک فرانسه است متداول میشد لکن حامیان تجارت داخله
میگویند باید مانع دخول نمک خارج بمملکت فرانسه شد چه اگر نمک خارج وارد فرانسه شود
کارخانهای نمک سازی فرانسه بسته میشود و عدهٔ زیادی از اشخاصیکه بآنکار مشغول هستند
بیکار میمانند و شعبهٔ از صنعت مملکت ضایع میشود بنابراین بقدری بر نمک خارجه باید مالیات
و عوارض قرار داد که از نمک داخله گرانتر تمام شود و دیگر از خارجه نمک بفرانسه
نیاورند راست است که این تدبیر صنعت نمک سازی فرانسه را محفوظ میدارد ولی بعضی
مجبور میکند که مبلغی از سرمایهٔ مملکت صرف آن صنعت بیحاصل شود حامیان تجارت داخله
ملتفت نیستند که اگر غدغن را از روی نمک بر دارند و کارخانهای نمک سازی بسته شود
لابد سرمایهٔ آنها بیکار نمیماند و بکار دیگر که فایده اش بیشتر است صرف خواهد شد نمک بجهت
که چون نمک خارجه بر نمک داخله تقدم بجوید ابتدا کارخانهای نمک داخله خسارت خواهند
دید لکن کم کم سرمایهٔ خود شانرا از این کار کم حاصل بیرون میآورند و فکر کار پر حاصلی
مینمایند که شایسته و مناسب خاک و آب و سایر مقتضیات فرانسه باشد و بعبارة اخری
ضرری وارد نمیآید بلکه سرمایه از کار بیحاصل بکار با حاصلی منتقل میگردد که فایدهٔ آن زیادتر

میشود و در اینصورت کلیه سرمایه ملت زیاد شده و بر تحصیل ثروت افزوده شده است
این انتقال سرمایه از کاری بکار دیگر اکنون در مملکت انگلیس مشاهده میشود بواسطه ورود آذوقه
زیاد از امریکا در آن مملکت زارع انگلیسی می بیند که اجناس امریکا ارزانتر از اجناس او
در انگلیس بفروش میرسد اما داد و فریاد نمیکند که تجارت را حفظ کنید بلکه تفحص
میکنند که چه جنسی را میتوانند در انگلیس بعمل آورند که امریکائیها نتوانند در تهیه آن
بر او تفوق بجویند و احتمال دارد که تا چند سال دیگر بعضی از زارعها گل فروشی شوند
بجهت اینکه گل و سبزی تازه چیزی نیست که از امریکا بتوان بانگلیس آورد و اکنون هم
بعضی متوجه اینکار شده اند و نیز باید ملتفت بود که چون آذوقه از امریکا ارزانتر وارد
میشود مردم قدری رفاه پیدا میکنند و میتوانند مقداری پول شانرا صرف بعضی تفننات
از قبیل گل و سبزی و امثال آن بکنند

حال ملاحظه کنیم که حمایت حامیان تجارت داخله بر مشتریان اشیائیکه در تحت حمایت
ایشان در می آید چه اثر دارد حمایت کنندگان ملاحظه حال بعضی را خیلی میکنند لکن
ملتفت حال مشتریان هیچ نیستند پس گوئیم اگر آن شیئی را که ایشان حمایت میکنند از لوازم
زندگی باشد مثل اینست که منفعت حال جزء را بر صرفه حال کل رجحان بدهند مثلا ملاحظه

کنیم که اثر حمایت نمک بملت فرانسه چه چیز است اوّلا باید نمک بد بخورند این ضرر اگرچه ضرر پولی نیست ولی ضرر بزرگیست چه نمک علاوه بر طبخ در امور زراعتی و صنعتی نیز بکار است گذشته از این عیب حمایت نمک داخله ضرر پولی هم دارد کسانیکه از امور تجارت ربط دارند میگویند حمایت نمک در فرانسه در هر پوند صد دینار قیمت آنرا زیاد میکند و چون در مملکت فرانسه سالیانه قریب هفتصد کرور پوند نمک برای طبخ صرف میشود لهذا اهالی فرانسه در سال هفتصد و پنجاه هزار لیره ضرر حمایت نمک را میکشند و از این مبلغ بهیچکس صد دینار عاید نمیشود بجهت اینکه تهیه کنندگان نمک فرانسه نسبت به تهیه کنندگان نمک انگلیس هفتصد و پنجاه هزار لیره را در سال عقب هستند مَثَل اینکار بدان ماند که شخصی چشمهٔ آب قشنگی نزدیک خانهٔ خود در باغ همسایه داشته باشد و همسایه هم او را مختار نموده باشد که هر قدر میخواهد آب از آنجا بردارد و در سال چهار لیره بدهد و آنشخص قبول نکند بخیال اینکه خودش هم چشمهٔ آبی دارد در صورتیکه آن چشمهٔ آبش بخوبی آب همسایه نیست و نیم فرسخ هم دور است و باید هفتهٔ سه شلینگ یعنی در سال قریب هشت لیره بمزد بدهد که برای او بروند از چشمهٔ خودش آب بیاورند بنابراین از سه راه بخود ضرر زده یکی اینکه آب بد خورده دیگر اینکه آبش کمتر بوده سیم اینکه چهار لیره بیشتر

پول داده است و از این ضرر او هیچکس نفعی نرسیده است حتی بآن کسیکه هفته سه شلینگ مزد آبیاری گرفته بجهت اینکه اگر اینکار را نداشت هزار قسم کار پیدا میکرد و بیش از هفته سه شلینگ مزد میگرفت و هیچکس هم بر او منتی نداشت

معین کردیم که حمایت بر قیمت اشیاء حمایت شده چه اثر دارد و میتوان گفت که همیشه از جمله اشیاء حمایت شده چیزهائی است که از لوازم زندگی شمرده میشود و در اینصورت حمایت سبب تنزل مزد میگردد بجهت اینکه لوازم زندگی گران میشود و حال آنکه تجارت آزاد چون قیمت اشیاء را تنزل میدهد مزد عمله ترقی می یابد و به هزاران اشخاص فایده میرسد اگر یکی از لوازم زندگی ارزان شود یکی از دو کار واقع میشود یا مخارج حصول شیء کم میشود یا مزد عمله افزایش می یابد زیرا که با آن مبلغیکه بعنوان مزد میگیرد بیشتر میتواند جنس بخرد اما اگر در همان وقتیکه قیمت شیء ارزان شده مزد عمله هم نقصان یابد آنوقت باو نه ضرر وارد می آید نه نفع اینقدر هست که مخارج تحصیل شیء کم شده است پس واضح شد که فایده ارزان شدن لوازم زندگی خیلی بیشتر از آنست که جنسی را حمایت کنند و منحصر نمایند برای اینکه فایده جزئی به بعضی آن برسد از این گذشته نقصان قیمت جنس باعث افزایش سرمایه میشود بجهت اینکه چون قیمت جنس کم شد مخارج مردم کم میشود و بیشتر میتوانند

پس اندازی کنند و سرمایه فراهم نمایند پس حامیان تجارت داخله بواسطهٔ حمایت بالتعین
داخله و منحصر نمودن تجارت بایشان بیش از آنچه ابتدا بنظر برسد بمردم خسارت وارد می آورند
حمایت تجارت داخله غالباً نتایجی میدهد که حامیان ابتدا ملتفت آن نبوده‌اند مثلاً
غالب اتفاق میافتد که در مملکت مانع پیشرفت صنعت میشود در سنهٔ ۱۸۸۳ در وقت عید
تولد حضرت مسیح روزنامهٔ فرانسهٔ فیگارو یک نمرهٔ روزنامهٔ مصور بجهت تشریفات
عید بطرز روزنامه‌های مصور امریکا و انگلیس طبع کرده و کارخانهٔ طبع این نمره در لندن
بود روزنامه‌های پاریس از این مطلب خیلی شکایت کردند روزنامهٔ فیگارو جواب داد
که در پاریس نیز ممکن بود چنین روزنامه طبع شود ولی در لندن هر چرخ چاپ دویست
لیره قیمت دارد در پاریس ششصد الی هفتصد لیره و این تفاوت زیاد بواسطهٔ عوارضی
بود که دولت فرانسه بر چرخهای خارجه قرار داده بود

یکی دیگر از معایب حمایت تفریطی است که از آن نتیجه میشود مثلاً در حوالی اسمیرن
جمع کردن مصطکی تجارت معتبری است و آنرا میجوشانند و بانگلیس حمل میکنند لکن برای
کشتیهای امریکا باید خام آنرا بار کنند بجهت اینکه کشتیهای امریکا ممنوع اند از اینکه مصطکی
جوشیده بار کنند مصطکی خام در صد جزء نود جزء آب دارد بنابراین یک سیر

مصطکی که با مربکا حمل میشود نه سیر تمام آب همراه دارد و پس از آنکه این آب را بلغهارای از رود
دریا بردند و با مربکا رساندند آنجا مصطکی را میجوشانند و آب آنرا میگیرند و البته کسانیکه
آن مصطکی را میخرند باید پول حمل و خرج آنرا هم بدهند

در این ایام در انگلیس خیلی کم قند میسازند و بیشتر از فرانسه باین مملکت می آید جهت آن
این نیست که قند فرانسه بهتر از قند انگلیس یا اینکه اصلا ارزانتر از آنست بلکه جهت
اینست که دولت فرانسه مبالغ گزافی بتجار میدهد که تجارت قند فرانسه را در خارج رواج
بدهند و این پولی که دولت میدهد سبب میشود که تجار فرانسه میتوانند قندشانرا ارزانتر از قند
انگلیس بفروشند لهذا تقریبا تمام کارخانهای قند ایالات کلاید و برستل در انگلیس
بسته شد و سرمایه و کارشان را بصنایع دیگر منتقل کردند پس معلوم شد که تدبیر دولت فرانسه
ضرر زیادی بمملکت انگلیس نزده و نتیجه حمایتی که آن دولت از تجارت خود کرده اینست که
مبلغی بر ملت فرانسه تحمیل وارد آورده و بتجار داده است برای اینکه ملت انگلیس قند
ارزان داشته باشد

اگر حمایت کار صحیحی بود در زمان شیوع راه آهن ادارات کالسکه های کرایه میبایست
شکایت کنند که راه آهن اسباب کساد تجارت میشود و بسیاری از اشخاصیکه حالا بر

کالسکه های کرایه‌ایان منحو رند از نان می‌افتند و مهمانخانه‌های سر راهها بیکار میمانند و
حالت تجارت خراب میشود و نسل اسب برمی‌افتد خلاصه داد و فریاد کنند و بگویند تا حمایت
کنید و نگذارید راه آهن متداول شود لکن صاحبان کالسکه های کرایه و علاجات آنها و
صاحبان مهمانخانه‌های سر راهها نسبت بتمام مردم معدود بودند و صرفهٔ حال جمیع بهتر از
صرفهٔ حال چند نفر بود لهذا راه آهن شایع شد و تجارت و صنعت بی اندازه توسعه یافت
مسیو باستیات که از علمای اکونومی فرانسه است بجهت ابطال و واضح کردن معایب حمایت عریضهٔ
ذیل را از قول شمّاعان جعل کرده و ثابت نموده است که حمایت چه قسم چیزی است و چه
ثمری از آن حاصل میشود؟

عریضهٔ شمّاعان

این عریضه ایست از جانب سازندگان شمع گچی و شمع پیه و لامپ و شمعدان و چراغهای
خیابانها و گل‌گیر و چراغ خاموش کن و بایعین روغن و پیه و شغر و نفت و هر چیزی که
مربوط بچراغ باشد — باجزای مجلس وکلای فرانسه

آقایان رقیبی خارجی با ما رقابت میکند و صدمه میزند و چنان قدرتش نهفته در روشنائی از ما بیشتر است
که از آن قیمتی بی اندازه نازل میدهد و تجارت ملی ما را کساد میکند تعجب اینکه او ظاهر میشود مردم را با ما ... میکنند

و با درجوع مینمایند و یک شعبه از تجارت ملت ما با شقوق و شعب بسیار که وسیله معاش هزاران اشخاص است ضایع و مهمل میماند این رقیب خورشید است با ما جنگ دارد و از قراریکه فهمیده ایم انگلیسهای مزور محرک آن شده اند بجهت اینکه آن ملاحظه که از مملکت ایشان میکنند از ما نمیکنند

استدعای ما اینست که حکم بکنید پنجره ها و دریچه ها و روزنه ها و منافذ و شکافهائی را که از آن نور خورشید داخل میشود مسدود نمایند تا بکارخانهای معتبر ما که اسباب رفاه مملکت است ضرر وارد نیاید و مملکت باید حفظ حقوق ما را کرده نگذارد رقیب مقتدری ما را بیچیز نماید

برای حقانیت ادعای خود دلایل قوی داریم اولا اگر شما حتی الامکان راه نور خورشید را مسدود نمائید و مردم را بنور مصنوعی محتاج کنید تمام کارخانهای ما را تشویق کرده اید درصورتیکه استعمال پیه زیاد شود گاو و گوسفند زیاد لازم میشود و بنابراین چمنهای مصنوعی و گوشت و پشم و پوست فراوان میشود و علاوه برانها برای اراضی رشوه زیاد دست میدهد و این خود بنیان ثروت فلاحی است

اگر استعمال روغن زیاد شود زراعت خشخاش و زیتون و کلم وسعت خواهد یافت و چون بواسطه زیاد شدن دواب زمینهای خود را پرقوت کرده ایم میتوانیم آن زراعتها را وسعت

ببینیم صحراهای ما پر از درختهای صمغ دار خواهد شد زنبورهای عسل بسیار در روی کوهها بجمع کردن جوهر معطر گلها مشغول خواهند گشت درصورتیکه حالا هم خود گلها و هم مادهٔ معطر آنها بیهوده تلف میشود

تمام شعب فلاحت وسعت و ترقی خواهد یافت در امور بحری نیز همین نکات هست هزاران کشتی بصید نهنگ میروند و در اندک زمانی قوهٔ بحریهٔ ما بدرجه میرسد که اسباب افتخار فرانسه و شعف ما وطن پرستان خواهد شد

فواید کارخانجاتیکه اسباب تجمل و زینت را میسازند نیز زیاد میشود زیرا که شمعدانها و چلچراغها و جارها زیاد متداول میشود و آنها را بطلا و بلور و مفرغ مزین میکنند و در مخزنهای بزرگ که امروز هیچ رونقی ندارد بفروش میرسانند تمام عمله جات از صمغ گیر فقیر که در بلندیهای ساحل دریا کار میکنند تا معدنچی زغال سنگ که در عمق جاهای تاریک منزل دارد مزد زیاد خواهند برد

خواهش ما فقط اینست که شما قدری در این باب تفکر کنید در آنصورت یقین خواهید کرد که تمام اهالی فرانسه از تجار متمول زغال سنگ گرفته تا فروشندگان کبریت از قبول این استدعای ما منتفع خواهند شد شما خواهید گفت که نور آفتاب نعمتی طبیعی است و اگر کسی خود را از آن محروم دارد مثل اینست که ثروتی را که در دست داشته

رها کند برای اینکه وسایل تحصیل آنرا تشویق نمائید در جواب میگوئیم که این حرف نقیض منطق
خودتان است بجهت اینکه شما تا بحال محصولات خارجه را دور کرده اید بهمین جهت که
از محصولات داخله ارزانتر و سهل الوصول تر است پس در صورتیکه خواهش آنهائی را
که باندازه ما محق نبودند قبول کرده اید استدعای ما را باید بطریق اولی قبول نمائید
والا کار غلط و خطا کرده اید

در همه جا برای تهیه حوائج قدری خداوند اسباب فراهم می آورد و قدری هم انسان کوشش میکند
اسبابیکه خداوند فراهم می آورد مجانی است و قیمتیکه بر اشیاء قرار داده میشود بجهت آن
زحمتی است که انسان در آن کشیده پس اگر در لیسبن پرتقال را به نصف بهای پاریس
میفروشند از آنست که آنکاری را که در پاریس حرارت مصنوعی میکند در لیسبن حرارت
طبیعی یعنی خداداد انجام میدهد وقتیکه پرتقالی از لیسبن برای ما می آید میدانیم که جزئی از
اسباب آن مجاناً فراهم آمده و جزئی را زحمت ایشان تحصیل کرده بعبارة اخری نصف
قیمت پرتقال پاریس بچنگ ما می آید حالا ما از شما استدعا داریم که در کسب آن جزء
مجانی را موقوف بدارید شما در کسبهای دیگر خودتان ملاحظه اینکه نصف اسباب تجارت
خارجه مجانی فراهم می آید و تجارت داخله باید تمام اسبابرا بپول تهیه کند میکذارید

تجار خارجه با تجار داخله رقابت کنند پس رقیب ها که تمام آسایش مجانی فراهم است
بطریق اولی باید مطرود شود پس سؤالی که ما از شما میکنیم اینست که آیا طالب هستید که
رعایای شما کار نکرده و مجاناً چیزی را تحصیل کنند و زحمت نکشیده بمقصود نایل شوند خلاصه
مختارید امّا اگر بخواهید از روی عقل و حساب کار بکنید باید عرض ما را قبول نمائید چه
اجناس خارجه هرچه ارزانتر از اجناس داخله بدست بیاید شما در دور کردن آن ساعی
میباشید پس نور آفتاب که مجانی بدست همه کس میرسد دلیلی ندارد که مطرود نشود انتهی
چون اصول تجارت خارجه و فوایدیرا که ملل از آن حاصل میکنند بیان کردیم میپردازیم
باینکه ببینیم از معاوضهٔ اشیاء میان دو ملت مثل فرانسه و انگلیس چه اثر حاصل میشود اولاً
باید بخاطر داشته باشیم که معاوضهٔ دو شیئی ما بین دو مملکت فایده نمی بخشد مگر اینکه قیمت آنها
در این دو مملکت مختلف باشد مکنت هر دو شیئی در مملکتی ارزانتر باشد در مملکت دیگر
ولی هرگاه قیمت نسبتی آنها ما بین یکدیگر متفاوت نباشد معاوضهٔ آنها با خارج ثمر ندارد
مثلاً مکنت دستکش و سرکه هر دو در فرانسه ارزانتر از انگلیس باشد در اینصورت ظاهر است
که مملکت فرانسه هیچوقت دستکش بمملکت انگلیس بعوض سرکه نخواهد فرستاد امّا اگر فرض کنیم
که در فرانسه چهار جفت دستکش معادل یکمن سرکه باشد و در انگلیس چهار جفت دستکش

معادل یک من و یک چارک سرکه باشد در این صورت دستکش فروش فرانسوی چهار جفت
دستکش که بانگلیس میبرد و در ازای آن یک من و یک چارک سرکه بگیرد از این معامله یک چارک
سرکه دخل برده است بنابراین ممکن است این دو شیئ در این دو مملکت معاوضه شود و
معاوضهٔ آنها برای هر دو مملکت فایده بخشد ولی اگر قیمت دستکش و سرکه نسبت بیکدیگر در هر
دو مملکت یکی بود یعنی اگر در هر دو مملکت چهار جفت دستکش معادل یک من سرکه بود معاوضه
هرگز واقع نمیشد چه از این معاوضه نفعی برای تجار حاصل نمی آید پس ثابت شد که اگر
بخواهند دو مملکت با هم تجارت داشته باشند باید قیمت اجناسی که میخواهند معاوضه کنند
در آن دو مملکت نسبت بیکدیگر تفاوت داشته باشد حالا باید ببینیم این تفاوت چقدر باید
باشد که مبلغی را که تاجر خرج حمل و نقل جنس میکند بعلاوه نفعی که بکیسهٔ تاجر برود و اگر غیر
از این باشد البته هیچ تاجری اقدام بتجارت خارجه نمیکند

آن تفاوتی را که مابین قیمت اشیا نسبت بیکدیگر در دو مملکت ذکر کردیم اول درجه بود
ولی ممکن است که این تفاوت بدرجهٔ باشد که نفع خیلی زیادی بتجار برساند مثلاً فرض میکنیم
که در فرانسه یک خروار زغال سنگ معادل با سی من گندم شد و در انگلیس همان
یکخروار زغال معادل ده من گندم باشد که تفاوت قیمت این دو شیئ در انگلیس و فرانسه

بیست من گندم میشود تاجر انگلیسی در مملکت خودش از معامله زغال و گندم نفع مختصری
میبرد اما چون میشنود که اگر زغال خود را بفرانسه ببرد سه برابر نفع خواهد کرد مسلم است
که عازم آن کار خواهد شد حال میخواهیم ببینیم که آیا فی الحقیقه تاجر زغال آن منفعتی را که تصور
کرده خواهد برد یا نه در جواب این سؤال بقسمت دویم این کتاب رجوع میکنیم و در آنجا ثابت
نموده ایم که قیمت شیء از روی تعادل طلب و تهیه آن معین میشود مثلا فرض کردیم که تاجر
انگلیسی زغال بفرانسه بفرستد و در عوض گندم دریافت کند در اینصورت معلوم است که تهیه
گندم خارجه در انگلیس زیاد میشود و بنابرین طلب گندم داخله نقصان میابد و بهمین دلیل
مقدار زغال سنگ فرانسه زیاد میشود و بزغال سنگ داخله خودشان کمتر احتیاج پیدا
میکنند و در قسمت دویم آنجا که شرح ارزش اشیا را میدادیم مبرهن کردیم که اگر تمام شرایط
بی تغییر بماند و طلب شیء زیاد شود قیمت آن ترقی میکند و اگر طلب کم شود قیمت تنزل
مینماید بعبارة اخری قیمت شیء از روی تعادل تهیه و طلب آن معین میشود بنابرین
واضحست که معاوضه زغال و گندم در انگلیس و فرانسه بقیمت این دو شیء در این دو مملکت
اثر دارد در انگلیس قیمت زغال سنگ ترقی کرده بجهت اینکه طلب آن زیاد شده است
و قیمت گندم تنزل نموده برای اینکه بر تهیه آن افزوده شده است در فرانسه عکس این مطلب

واقع شده یعنی قیمت زغال سنگ تنزل و قیمت گندم ترقی نموده است پس حالا که این آثار
بروز کرده معلوم است که دیگر معاوضه گندم و زغال سنگ در انگلیس و فرانسه بهمان
طریق اول واقع نخواهد شد مثلاً تفاوت قیمت این دو شیء در این دو مملکت مثل سابق بین قیمتین
گندمها باقی نمیماند چه در انگلیس ارزش زغال سنگ زیاد شده و در فرانسه نقصان
یافته است و حاصل الامر اگر مانعی در رقابت نباشد این تفاوت قیمت بجائی میرسد که فقط
مخارج حمل و نقل شیء را میدهد با نفع مختصر معمولی که اجر تحمل خطر و زحمت حمل و نقل آن باشد.
در جائیکه مابین بایعین رقابت آزاد باشد قیمت شیء بسته است بمخارج تحصیل آن و غالباً
جزو عمده مخارج تحصیل شیء خرج حمل و نقل آنست پس اگر مالیات و گمرک و امثال آن نباشد.
جهت عمده اختلاف قیمت شیء در دو مملکت مخارج حمل و نقل آن میباشد و این مطلب در جائیکه
تجارت آزاد معمول است خوب محسوس میشود در مملکت فرانسه قبل از شورش بزرگ
چنان بقواعد حمایت تجارت داخله مقید بودند که نمیگذاشتند از یک ایالت بایالت
دیگر گندم ببرند باینواسطه در نقاط مختلفه مملکت نرخها خیلی تفاوت بود و در یک نقطه گندم
فراوان و ارزان بود و در محل دیگر که حاصل خوب نشده بود کمیاب و گران بود در مملکت انگلیس هم
در قدیم همینطور بود چنانکه مابین دو بلده نمیگذاشتند تجارت آزاد باشد

بآسانی میتوان معلوم نمود که چگونه بواسطهٔ تعیین قیمت تهیهٔ شیئی که بخارج برده میشود طلب
آن معادل میگردد سابق فرض کردیم که تاجر انگلیسی زغال سنگ بفرانسه میفرستد
و در ازای هر خروار آن سی من گندم دریافت نماید و باینواسطه فایدهٔ زیادی میبرد در اینصورت
تاجر انگلیسی محض منفعت هر قدر میتواند زغال سنگ بفرانسه میفرستد و علاوه بر این
سایر تجار نیز بطمع می‌افتند و همین کار را میکنند پس تهیهٔ زغال سنگ در فرانسه زیاد میشود
و تجار برای اینکه بتوانند آنرا بفروشند قیمتش را تنزل میدهند و در همانوقت در مملکت
انگلیس چون تهیهٔ زغال کم شد قیمت آن بالا میرود پس بنابرین وجهت حمل زغال از
انگلیس بفرانسه صرف زیاد میکند و تهیهٔ آن معادل طلبش میشود

بسیاری اشخاص ملتفت منافع تجارت آزاد نیستند و میگویند که امتعهٔ صادره باید با امتعهٔ وارده
تکافی کند و ما نباید از مملکتی متاعی قبول کنیم مگر اینکه آن مملکت نیز از امتعهٔ ما چیزی قبول
نماید لکن همان اشخاصیکه هواخواه این مطلب میباشند اگر بخواهند این مطلب را بحقیقت برسانند از عهده
برنمی‌آیند مثلاً ما مقدار زیادی چای هر سال از چین می‌آوریم و سابق قیمت آنرا نقداً پول
ادا میکردیم و اگر اینکار خطا بوده از جانب چینیها بوده و خسارت آنها میکشیدند نه ما
و هواخواهان تکافی نیز جرأت نمیکنند مانع وارد کردن چای از چین بشوند

درصورتیکه در دو مملکت معاوضه خاص شود صرفه با آن مملکتی است که احتیاجش بامتعه
وارده کمتر است مثلاً در مثال سابق اگر فرانسویان بزغال انگلیس خیلی محتاج باشند
این مطلب باعث میشود که تجار انگلیس میتوانند برای تجارت خودشان شرایط خوب تحصیل
کنند و قیمت زغال را ترقی بدهند و در ازای آن بیشتر امتعه دریافت نمایند لکن این ارزانی
قیمت بیک قرار نماند چه باعث زیاد شدن تهیه میگردد و اگر قیمت متصل ترقی کند
دلیل بر انست که طلب زیاد شده و بانواسطه مجبور شده اند در معدنهای کم حاصل تر
کار کنند یعنی که مخارج تحصیل زغال سنگ زیاد شده است

باید بخاطر داشته باشیم که فایده عمده واسطه تجارت خارجه انست که قوه محصولیه عالم را
زیاد میکند بواسطه انیکه هر مملکتی سرمایه وکار خود را در آن صنایعی که در آن اقلیم بیشتر
پیشرفت میکند صرف مینماید درانصورت اشیاء بکمتر مخارجی که ممکن باشد بدست میاید
مثلی میگویند مردم درست ملتفت نیستند که تجارت چه منفعتی بمملکت میرساند و وقتیکه
میگویند تجارت سرچشمه ثروت ملت است ذهنها تمام متوجه نفعهای تجار میشود و صرفه
حال مردم هیچ بنظر نمی آید لکن باید دانست که تجار اگر بعضی امتیازات نداشته باشند
تجارت خارجه و داخله برای ایشان علی السویه است و عمده فایده که از تجارت خارجه حاصل

حاصل میشود عاید مردم است والا تاجر هر طور که باشد نفع خود را میبرد

تجارت خارجه علاوه بر صرفهٔ مالی فواید معنوی و خلقی و علمی نیز دارد چه تمام ملل روی
زمین را با یکدیگر مرتبط میسازد و بنابرین وسیلهٔ بزرگی برای انتشار تمدن میباشد و نیز
بهانهٔ خوبی است برای حفظ صلح عمومی و چون ملل مختلفه با یکدیگر ارتباط پیدا کردند هر ملتی
قواعد و آداب و رسوم خود را با مال سایرین می سنجد و پند میگیرد یا عبرت حاصل میکند
نیز تجارت بمردم میفهماند که از بدبختی دیگران نفعی بحال ما نمیرسد بلکه صرفهٔ هر ملت بلاواسطه
در سعادت و خوشبختی دیگران است

بزرگترین ایرادیکه معاندین تجارت آزاد بر آن وارد اند اینست که اگر ملتی تجارت آزاد
داشته باشد اشیائیکه بخارج میفرستند ترقی قیمت پیدا میکنند و آنهائیکه بداخل میآورند
تنزل مینماید و این مسئله علاوه بر آنکه عقلی است بتجربه نیز رسیده است اشیاء بخارج
رفته گران میشود بجهت اینکه طلب آن زیاد شده و اشیاء بداخل آورده ارزان میشود
زیرا که تهیهٔ آن افزایش پیدا کرده • از آنطرف عمدهٔ اجناسی که امریکا بخارج میفرستند
لوازم زندگی میباشد از قبیل گندم و سایر محصولات زراعتی و در عوض آنها امتعهٔ غیر
لازمهٔ تفننی از قبیل شرابهای ممتاز و یراقهای با قیمت و امثال آن دریافت مینمایند پس

این قسم تجارت برای عامه مضر است بجهت اینکه قیمت مایحتاج را زیاد میکند و فقط اسباب
تفنن را ارزان مینماید حال در جواب گوئیم عمده منفعت تجارت آزاد تقسیم کار است
یعنی هر مملکتی آن صنایع و زراعتهائی را که مناسب خاک و آب آن است معمول میدارد
و از کارهای کم حاصل دست میکشد و حال آنکه ایراد سابق الذکر باین مطلب ضرری وارد آورد
مثلا در امریکا از تجارت داخله حمایت میکنند و نتیجه آن این است که یک قسمت از سرمایه
خود را از صنایع پر حاصل باز میدارند و بکارهای کم حاصل تر میزنند از این گذشته ایراد
مذکور چندان مطابق با واقع نیست چنانکه در امریکا از تجارت داخله خیلی حمایت میکنند
و معهذا در هیچ جای دنیا مخارج زندگانی مثل امریکا زیاد نیست بر امتعه خارجه چه از
لوازم زندگی باشد چه اسباب تفنن عوارض سخت قرار میدهند چنانکه بر بعضی در صد
یا دویست گمرک می بندند و حال آنکه گندم و امثال آن را آزاد گذاشته اند که بطور وفور
بخارج برده شود

در سنه ۱۸۷۰ یکی از اشخاصی که مأمور تحقیق دخل ممالک متحده امریکا بود فصلی در آن باب
نوشت که چندان با سلیقه حمایت کنندگان تجارت داخله موافقت نداشت و مخصوصا
گفته اینشخص که مستر ولس نام دارد خیلی درین مسئله معتبر است چه وقتیکه مأمور تحقیق امور

مالیهٔ آن مملکت شد خود از جمله حمایت کنندگان بود و چون در مدت مأموریت با اصل مطالب
برخورد تغییر رای داد از قرار نوشتهٔ انجمن عوارضی که بر امتعه قرار داده شده
بقدری زیاد است که برای صنعت مملکت بار سنگینی است و بواسطهٔ این مثل ثابت کرده است
که عوارض زیاد باعث تنزل تجارت میشود میگوید در سنهٔ ۱۸۶۹ یکنفر از مردمان باهمت
ولایات شمال غربی بانگلستان رفت برای اینکه یک کشتی آهنی مناسب تجارت گندم
در دریاچهای علیای امریکا تحصیل کند چون کشتیهائیکه در خارجه ساخته میشود مجاز نیست
که در جزو کشتیهای امریکا محسوب شود لهذا قرار دادند کشتی را قطعه قطعه کنند و بامریکا
نمونه ببرند و نیز عملجات قابل همراه داشته باشند و در نزدیکی شیکاگو کارخانهٔ کشتی سازی
برپا کنند گمرکی که در امریکا بر اشیاء متعلقه در کشتی سازی بسته شده از صد چهل الی
صد شصت و شش میباشد و چون حساب کردند دیدند مخارج حمل آن قطعات کشتی بدرجه
میرسد که از عهدهٔ ایشان بر نمی آید لهذا فسخ عزیمت نمودند و باینواسطه در شیکاگو حوالی
آن هنوز کارخانهٔ کشتی سازی نیست و چون درست ملاحظه کنیم می بینیم که برای نفع
معدودی آهنگر امریکائی بیک ملت ضرر وارد آمده است تنزل کشتی رانی که در ممالک
متحدهٔ امریکا دست داده و اسباب گفتگو و مباحثات بسیار شده بقیهٔ مشروحش

جهتش همین قسم چیزهاست تجارت بحری خارجهٔ ممالک متحدهٔ امریکا روز بروز در
تنزل است در سنهٔ ۱۸۷۵ قریب ثلث تجارت خارجهٔ این مملکت بتوسط کشتیهای متعلق
بخودش انجام می یافت یازده سال بعد خمس آن تجارت بتوسط کشتیهای خود آن مملکت بود
در سنهٔ ۱۸۷۵ ظرفیت کشتیهای بخار تجارتی ممالک متحده نسبت بتمام ممالک دنیا صد بشش بود
یازده سال بعد بصد سه رسیده بود وحال آنکه ظرفیت کشتیهای بخار ممالک انگلیس در همان
دو سنه نسبت بتمام روی زمین در صد شصت و پنج بود و بصد شصت و هفت رسید
نیز مستر ولس میگوید در امریکا مخارج زندگانی زودتر از نرخ مزدها و مواجبها ترقی میکند
و شکایت میکند که گذشته از اینکه راحت مردم کم شده قدرت پس اندازی ایشان هم
نقصان یافته است میگوید متمولین بر تمول می افزایند و فقرا فقیرتر میشوند و جمع شدن
سرمایه های کوچک موقوف شده است و خبر این نیست که فراوانی و فور نعمت امریکا
باعث شده که این تجملات شائق مردم را بی پا کرده است وضمنا از مثالهای فوق
معلوم شد که حمایت کنندگان امریکا بمنع ترقی لوازم زندگی توجهی ندارند مملکت انگلیس
چون برای مصارف ماکولات محتاج بخارجه است تجارت آزاد اختیار کرده امریکا
چون این احتیاج را ندارد منفعت فواید تجارت آزاد نیست مثال ذیل که نقل از یکی

از روزنامه‌های امریکاست مینماید که چگونه حمایت باعث زیادتی مخارج زندگی شده است میگوید لباسیکه از لباس یکنفر امریکائی گرفته میشود از اینقرار است

کلاه ابریشمی آن در صد شصت قیطان صد شصت پارچه حاشیه صد سی و پنج چرم داخل کلاه صد سی و پنج سریش صد بیست

سرداری پارچه آن صد سی و پنج پارچه ابریشم صد شصت پارچه آستر صد سی و پنج تکمه اگر پارچه باشد صد سی و پنج پارچه پشمی صد سی و پنج نخ برای بقیه صد شصت لائی پشمی قرمز صد سی و پنج لائی کتان صد چهل

شلوار شال صد سی و پنج پارچه آستر صد چهل تکمه فلزی صد سی

نیم تنه اطلس یا حریر صد شصت پارچه کتان صد سی و پنج تکمه ابریشمی صد شصت یراق صد سی و پنج

زیر پیراهنی اگر ابریشمی باشد صد شصت اگر پشمی و پنبه باشد صد سی و پنج

زیر شلواری هم از همان قرار پیراهن پارچه پنبه ذرعی پنجشاهی کتان برای جلو صد سی و پنج تکمه صد سی و پنج

چکمه چرم خام صد ده چرم دباغی شده و پوست گاو صد سی چرم براقی صد سی و پنج

تخت کفش صدی سی و پنج دستمال گردن اگر ابریشمی باشد صدی شصت دستمال اگر ابریشم
باشد صدی شصت اگر کتان باشد صدی سی و پنج دستکش چرم گوساله صدی پنجاه چاقوی
جیب صدی سی و پنج ساعت نیکل صدی بیست و پنج بند ساعت ابریشم صدی شصت

بواسطهٔ همین وضع حمایتی که در ممالک متحدهٔ امریکا معمول است و مالیات و گمرکهای گزاف
بر تمام اجناس کارخانجات می‌بندند دخل این مملکت مبلغی بر خرج افزونی دارد در
سنه ۱۸۸۰ این فزونی تجاوز از بیست و دو کرور لیره بود و در سنه ۱۸۸۶ حساب کردند که مبلغی که
باین واسطه در خزانهٔ دولت جمع شده پنجاه و شش کرور لیره بوده است از برای اینکه
این مبلغ را بکارهای مفید بزنند همه قسم خیال کردند هر قرضی را که ادای آن ممکن بود دادند
کلولند رئیس جمهوری آن دولت در سنه ۱۸۸۷ اظهار کرده بود که اینقدر مالیاتی که دولت
زیاده بر احتیاج خود میگیرد ظلم و تعدی است و از قوای ملت امریکا میکاهد و در امور مالیه
اغتشاش بهم میرساند و ممکن است مردم را بصدا درآورد باوجود این معایب اثری ظاهر نیست
از اینکه این وضع پر مضرت را رها نمایند

در باب اینکه امتعهٔ صادره و وارده همواره رو بتعادل میباشند

مستر مل نیطلب چنین بیان کرده است که حاصل هر مملکت با حاصل سایر ممالک با

بقیمتی معاوضه شود که تمام صادر مملکت معادل با تمام واردات آن باشد لکن یک مسئله هم
هست که اگرچه از اهم تکالیف هر مملکت اینست که بواسطهٔ صادرات خود جواب واردات را
بدهد تکالیف دیگر نیز در عهدهٔ او میباشد و آن اینست که تلافی سرمایههای خارجی که در آن
مملکت وارد شده نیز نماید مثلا اگر مابین فرانسه و انگلیس معاوضه حسابی نبود چون کرورها
قرض دولت فرانسه را انگلیس قبول کرده میبایست دولت فرانسه یا از امتعهٔ معموله یا
از فلزات قیمتی بانگلیس نفرستد بنابرین مملکت فرانسه بعلاوهٔ صادراتیکه باید درازای
وارداتش بانگلیس ببرد مبلغی هم درازای قرضی که بانگلیس دارد باید بآن مملکت بفرستد
یک طور دیگر هم ممکن است دولتی مقروض دولت دیگر شود و آن اینست که هر وقت دو
مملکت محصولات خود را معاوضه میکنند آن مملکتی که حمل این محصولات را متعهد میگیرد باید
درازای اینخدمت مبلغی از مملکت دیگر دریافت کند مثلا مملکت انگلیس تقریبا معادل تمام ممالک
روی زمین تجارت دارد و حمل و نقل امتعه مینماید بنابراین تمام ممالکی که با انگلیس تجارت
دارند بجهت حمل امتعهٔ صادره و وارده خودشان مقروض انگلیس میباشند پس امتعهٔ وارده ایشان
همیشه از امتعهٔ صادرهٔ ایشان بیشتر است و اگر سایر ممالک قرض دیگر هم بانگلیس نداشتند
باز همین طور بود برای توضیح مطلب مثالی میزنیم فرض میکنیم زارعی در کرم منزل داشته

باشد و بخواهد موازی بیست لیره گندم را با معادل بیست لیره اثاث البیت که متعلق بتاجری
از زوج است معاوضه کند و قرار گذاشته اند که زارع گرمر گندم را با گاری و اسب
خود به زوج بیاورد و همچنین اثاث البیت را با همان گاری و اسب ببرد و در اینصورت
فرض میکنیم که مخارج حمل گندم و اثاث البیت برای زارع دو لیره باشد بنابرین آن
زارع بتاجر زوج اظهار میکند که باید در ازای این مخارج و زحمت چیزی بمن بدهید
آنوقت تاجر مذکور جواب میدهد که من یک لیره از این مخارج را میدهم آنوقت شکل
اینست که شما بیست و یک لیره گندم با بیست و یک لیره اثاث البیت معاوضه نموده باشید
اما زارع میگوید خیر تا گندم من پیش شما برسد برای من بیست و یک لیره تمام شد بنابراین
شما باید این بیست و یک لیره را اسباب بمن بدهید و مخارج حمل آنرا نیز خودتان بکنید
و اگر زارع سمج باشد مدعای خود را حاصل میکند و در ازای بیست لیره گندم بقدر بیست و
دو لیره اثاث البیت دریافت مینماید میبینی که امتعهٔ وارده اش بقدر ده یک از امتعهٔ
صادره اش متجاوز است بهمین طریق مملکتی که خرج حمل امتعهٔ وارده و صادره را بعهده
میگیرد در ازای آنخدمت زیادتر از آن مقداری که متاع بخارج میفرستد از خارجه متاع
دریافت میکند مثلا چندین سال امتعهٔ وارده انگلیس بیش از سیصد کرور لیره بر امتعهٔ

صادرهٔ آن زیادتی داشت در ظرف ده سال یعنی از سنهٔ ۱۸۶۷ تا سنهٔ ۱۸۸۶ فضل امتعهٔ واردهٔ
این مملکت بر امتعهٔ صادرهٔ آن متجاوز از سه هزار و چهارصد و هشت کرور لیره بود که در
سال بطور متوسط بیش از سیصد و چهل کرور لیره میشود این زیادتی قدری بواسطهٔ دریافت
مخارج حمل امتعه بود و قدری بواسطهٔ اینکه انگلیسها در قروض خارجه سهم داشتند و از آن
بابت منفعت گزافی عاید ایشان میشد و شاید قدری هم بواسطهٔ این بوده که انگلیسها سرمایهٔ خود را
بخارجه نفرستاده اند بنابراین متعادل بودن تجارت مملکت وقتی نیست که امتعهٔ وارده
و صادرهٔ آن معادل باشد بلکه آنزمانیست که امتعهٔ صادرهٔ آن هرچه باشد کفایت کند
برای اینکه ادای تکالیف آنرا نماید معهذا اینوقایع متضاد نفی آن مطلب اصلی را نمیکنند
که گفتیم امتعهٔ وارده و صادرهٔ مملکت مایل بتعادل میباشند و مثال ذیل مینماید که این تعادل
چگونه واقع میشود فرض کنیم که تمام تجارت انگلیس با فرانسه باشد و در یکسال معین امتعهٔ که
از فرانسه بانگلیس برده شده خیلی بیشتر از امتعهٔ باشد که از انگلیس بفرانسه وارد شده است
در اینصورت مثل اینست که انگلیس بفرانسه مقروض باشد و این قرض را باید بواسطهٔ حمل کردن
پول از انگلیس بفرانسه ادا کند باین طریق مقدار کل پول در فرانسه زیاد شده و در انگلیس
کم شده است و در فصل چهارم از قسمت دویم بیان کردیم که قیمت پول نیز مثل قیمت سایر

اشیاء است یعنی بواسطهٔ تعادل طلب و تدارک معین میشود پس در فرانسه بواسطهٔ وارد شدن
پول ارزش آن تنزل میکند و قیمت اشیاء بالا میرود و در انگلیس بواسطهٔ بیرون رفتن
پول ارزش آن زیاد میشود و قیمتها تنزل میکند حال بیان میکنیم که اثر تغییر ارزش پول
در مملکت چه خواهد بود ترقی قیمت اشیاء در فرانسه باعث این میشود که از انگلیس بآن
مملکت زیاد امتعه حمل کنند تجار انگلیس ترجیح میدهند امتعهٔ خودشان را در فرانسه بفروشند
تا در انگلیس بجهت اینکه در آنجا قیمتی زیادتر از مملکت خودشان دریافت میکنند و بهمان
دلیل تجار فرانسه بیشتر میل دارند مال التجارهٔ خودشان را در مملکت خودشان بفروشند
تا در انگلیس و باینواسطه حمل مال التجاره از انگلیس بفرانسه زیاد میشود و از فرانسه بانگلیس
کم و تعادل ما بین امتعهٔ وارده و صادرهٔ آن دوباره برقرار میگردد

در زمانی که رسم بود حتی الامکان نمیگذاشتند پول از مملکت بخارج برود گمان میکردند
که اگر جزئی از امتعهٔ صادرهٔ مملکت پول یا فلز باشد خیلی نقص و عیب است و میگفتند از
این تجارت معادل ارزش پول یا فلزی که بخارج رفته بآن مملکت ضرر وارد آمده است
و قتیکه ملتی مجبور میشد جزئی از امتعهٔ واردهٔ خود را به طلا یا نقره ادا کند میگفتند که میزان
تجارت در آن مملکت بهم خورده و معاوضه بیحال بوده است ولی تجربه باینکه در این قرن

حاصل شده بطلان وخطای این عقیده و دلیل را ثابت کرده است حالا در ممالکی که طلا
حمل میآید از اصل بیلان التجاره با خارج بیشتر وسرعت ترقی و رفاه استرالی
و کالیفرنی که مشهور است بواسطهٔ طلائی بوده که آنرا با اشیاء محصوله در سایر ممالک
معاوضه کرده اند و بر قدر خروج طلا و دخول اجناس زیادتر شده بر رفاه و ترقی
آن نواحی افزوده است اگر کسی گمان کند طلا و نقره که از مملکتی خارج میشود ضرر آن
مملکت است مثل اینست که خیال کند هر کس یکشاهی چیز بخرد بواسطهٔ این معامله یک شاهی
ضرر کرده است

در فصل آینده که در باب اعتبار تجارتی است بیان مینمائیم که چگونه معاوضهای خارجه
کرده میشود بدون اینکه دائما فلزات قیمتی بداخل و خارج حمل شود

فصل دویم اعتبار و اثرش در قیمت اجناس

(تعریف اعتبار) اعتبار عبارتست از قدرت قرض کردن بآسانی که اگر
شخص اعتبار داشته باشد مردم اعتماد دارند که میتواند قرضش را ادا کند و بنابراین
با تنزیل کمی باو قرض میدهند اگر کسی اعتبار خوبی نداشته باشد نمیتواند پول قرض کند
مگر بنرخ تنزیل گرانی بجهت اینکه یقین ندارند که بتواند قرضش را ادا کند اعتبار علل مختلفه

بروقت و هر جا معلوم میشود از روی نرخ تنزلی که در قرض میدهند مثلاً وقتیکه میگویند
نرخ تنزل بجهت سند سرمایه معتبر دو و سه ربع است مقصود نیست که کسانیکه قوه ادا
کردن قرضشان تعیین است سالیانه درصد دو و سه ربع منفعت میدهند و حال آنکه آنجائیکه
اینقدر به قوه ادا کردن قرضشان اعتماد نیست نرخ زیادتری باید منفعت بدهند ولی
اینمطلب باعتبار ملل اختصاص ندارد قوه ادای قرض هم بر اعتبار ملل اثر دارد هم
بر اعتبار اشخاص مملکت عثمانی تا زمان تعیین کمیسیون بین المللی که برای ترتیب
امور مالیه آن مملکت در سنه ۱۸۸۱ برقرار شد اعتبار خوبی نداشت قروض عثمانی چندین
سال صد دوازده تنزل میداد در پائیز سنه ۱۸۷۵ دولت عثمانی ورشکست خود را اعلان
نمود باینقسم که اظهار کرد که فقط نصف منفعتی که باید به طلبکاران داده شود بطلا ادا خواهد
شد و آن نصف هم نقد نبود بعضی معاملات از سرمایه عثمانی نقل کردند که متجاوز از صد
پنجاه تنزل برداشته بود ولی از آن زمان دخل مالیاتی دولت عثمانی را به کمیسیون
دادند و عایدیهای مالیات اضافی که در سنه ۱۸۸۴ بسته شده نیز بآن کمیسیون میرسید
و اجزای آن کمیسیون بمدد این وجوه توانستند ادای قرض عثمانی را بعهده بگیرند
و اعتبار عثمانی باینواسطه ترقی کرد بطوریکه بر حسب اختلاف اعتبار از صدی دو و نیم

تا صد شش تنزیل میداد قرض بعضی از ولایات جمهوری امریکای جنوبی بیش از صد
هفت تنزیل میدهد و حال آنکه قرضهای انگلیس صد سه هم تنزیل ندارد نرخ تنزیل عموماً
معلوم میکند که تا چه درجه سالم بودن سرمایه و منفعت خاطر جمعی هست ولی غالب اتفاق
می افتد که نرخ تنزیل در دو مملکت مختلف است در صورتیکه در قوهٔ ادای قرضشان اختلاف
نیست و اعتبارشان یکیست جهت آن اینست که همچنانکه سابق بیان کردیم نرخ منفعت
نه فقط از روی سلامت و خطریکه برای قرض دهنده احتمال میرود معین میشود بلکه وضع
اقل درجهٔ زراعت نیز در آن مداخله دارد لهذا از اینکه سرمایهٔ مملکت انگلیس کمتر از
صد سه تنزیل میدهد و سرمایهٔ امریکائی تنزیلش زیادتر است نباید نتیجه گرفت که اعتبار
انگلیس بیش از امریکاست زیرا که قدری از این اختلاف بواسطهٔ وضع اقل
درجهٔ زراعت آن دو مملکت است در انگلیس زمین را گرو میگذارند و بنرخ صد چهار
پول قرض میکنند ولی در امریکا با وجود گرو گذاشتن زمین کمتر از صد شش تنزیل پول قرض
نمیکنند بنابراین اعتبار ملتی را نمیتوان بدرستی از روی نرخ تنزیل قروض آن معین کرد
اگرچه اعتماد بر قوهٔ ادای قرض هر مملکت همیشه اثری بر نرخ تنزیل آن دارد ولی
ممکن است نرخ تنزیل در مملکتهائی تغییر کند که امور مالیهٔ آنها مثل هم باشد و آن اختلاف

بواسطهٔ اختلاف درجهٔ حاصلخیزی اقل درجهٔ زراعت باشد

گاهی اوقات میگویند خود اعتبار سرمایه است اگر درست دقت کرده شود واضح میگردد که این عبارت هم از قبیل این است که میگویند وقت پول است اعتبار را تعریف کردیم که عبارتست از قوهٔ قرض کردن و نیز مکرر گفته ایم که سرمایه آن جزئی از ثروت است که کنار گذاشته میشود برای اینکه بتحصیل ثروت آینده کمک بکند سرمایه باید نگاهداری عملجات را بکند و اسباب و مصالح آنها را فراهم نماید و حفظ و حمایتی که عمله لازم دارد بکند و واضح است که قوهٔ قرض کردن هیچکدام از اینکارها را نمیتواند بکند اعتبار برای عملجات غذا و لباس و اسباب کار نمیشود وقتیکه قوهٔ قرض کردن را بفعل آوردند سرمایه حاصل میشود مثل اینکه اگر شخص قوهٔ عضلات خود را بفعل آورد میتواند یک جوال گندم را ببرد امّا اگر کسی بگوید اعتبار سرمایه است غلط است مثل اینکه بگوید قوت انسان جوال گندم است

(بانکها)

فایدهٔ حقیقی اعتبار اینست که سبب میشود که اگر ثروت مملکت زیاد شد آنرا بطور سرمایهٔ با حاصلی استعمال کنند یعنی باعث میشود که ثروت را در راه با حاصلی صرف نمایند

مثلاً در فرنگ کم کسی مقدار زیادی پول پیش خود نگاه میدارد مردم فقط بقدری پول همراه
نگاه میدارند که برای مخارج شخصی خودشان کافی باشد علاوه براین هرچه پول داشته
باشند در بانکی میگذارند و آنجا بکارهای مفید برمیخورد مثلاً فرض کنید که شخصی سالی هزار
تومان دخل داشته باشد پس تمام دخل سالیانه اش را در بانک میگذارد و هروقت
لازم میشود مقدار کمی از آنرا از بانک بیرون میآورد در این ضمن صاحب بانک
مقدار زیادی از این پول را بطور سرمایه استعمال میکند زیرا که از تجربه معلوم شده
که هیچوقت لازم نیست بانک بیش از ثلث پولهائیکه باو داده اند بشکل سکه حاضر داشته
باشد آنشخص اگر پولرا نگاه میداشت هیچوقت نمیتوانست جزئی از این دخل را بطور سرمایه استعمال
کند اما صاحب بانک از این سرمایه های کوچک مقدار زیادی جمع میکند و دو ثلث
تمام پولی را که پیش او جمع شده بکاری اندازد که بتحصیل ثروت آینده کمک نماید آنهائیکه
در بانک پول میگذارند در حقیقت بصاحب بانک قرض میدهند بشرط اینکه بتوانند تمام
یا جزئی از پولشانرا هر وقت بخواهند از بانک بیرون بیاورند در بعضی بانکها اشخاصیکه
پول میگذارند قرار است که اگر موعد بیرون آوردن آن از مدت معینی بیشتر باشد نزولی
نیز دریافت کنند ولی در بسیاری از مواقع فایده که بآن اشخاص میرسد همین است

که پولشان محفوظ است و هر وقت بخواهند میتوانند تمام یا جزئی از آنرا بیرون بیاورند
واضح است که بانک نمیتواند وجود داشته باشد مگر اینکه اعتبار صاحبش خوب باشد بجهت
اینکه مردم پولی که بدیانت و قوهٔ ادای او اعتماد نداشته باشند مالشان را نمی‌سپارند

کمپانیها

یک طریقهٔ دیگر که اعتبار باعث میشود که ثروت پس اندازی شده بطور با حاصلی استعمال
شود تشکیل کمپانیهائی است که سرمایه‌شان متحد است مثلاً بعضی کارها از قبیل ساختن
راه آهن مقدار سرمایهٔ لازم دارد که کم اتفاق میافتد که یکنفر بتواند آنرا تدارک کند
پس جمعی قرار میگذارند که سرمایهٔ لازمه را بدهند مثلاً فرض میکنیم که آن مبلغ دو کرور
تومان باشد پس قرار میگذارند که آنرا به بیست هزار سهم پنجاه تومانی قسمت کنند بنابراین
هرکس که پنجاه تومان پس اندازی داشته باشد یکی از این سهمها را بخرد در این راه
آهن صاحب سهم است و در حقیقت در اینمعامله شریک میباشد پس اینمبلغ مختصر پنجاه
تومان در راه تحصیل آیندهٔ ثروت صرف شده در صورتیکه اگر این کمپانیها نبود شاید
در راه بیحاصلی خرج میشد واضح است که پیشرفت کمپانی بسته است به اعتبار اجزا
و رؤسای آن اگرچه مکرر اتفاق افتاده که اجزای کمپانیها قابل اعتماد نبوده اند

ولی این مسئله دخلی بپول ها ندارد اگر فی الحقیقه هم ایشان قابل اعتماد نبوده اند مردم تا بها حسن ظن
داشته والّا آن کمپانیها برپا نمیشد از این مثالها معلوم شد که سرمایه مملکت بواسطه اعتبار آن
زیاد میشود بجهت اینکه استعمال آن در کارهای حاصل سهل میگردد امّا علاوه بر آن وقتیکه
شرح دادیم بعضی اقسام اعتبار هست که کارهای دیگر میکنند که خیلی اسباب سهولت معامله و ثروت
میشود و در قیمت اشیا اثر زیادی دارد آن شکلهای اعتبار عبارتست از سند و اسکناس
و حواله های بانک و اعتبار دفتری

سند

در فصل سابق گفتیم که در تجارت خارجه لازم نیست متصل ما بین دو مملکت پول طلا و نقره معاوضه
شود واضح است که تجار انگلیسی که مال التجاره فرانسه میخرند اگر بنا بود ادای قیمت آنرا
پول بفرانسه بفرستند زحمت و خطر زیاد حاصل میشد لزوم معاوضه دائمی پول طلا و
نقره را از قرار ذیل رفع میکنند فرض کنیم یک تاجر انگلیسی علی نام بقدر هزار تومان
زغال سنگ بتاجر فرانسوی حسن نام بفروشد و یک تاجر فرانسوی محمد نام هزار تومان
گندم بتاجر انگلیسی تقی نام بفروشد اگر سند معمول نبود نتیجه این معاملات این میشد که حسن
که در فرانسه است برای علی که در انگلیس است هزار تومان بفرستد و همچنین هزار تومان پول

از جانب تقی که در انگلیس است پیش محمد که در فرانسه است فرستاده شود و واضح است
که همین نتیجه دست میدهد بدون حمل و نقل پول اگر علی که بایع انگلیسی است از تقی که مشتری
انگلیسی است هزار تومان دریافت کند و حسن که بایع فرانسوی است از محمد که مشتری فرانسوی است
هزار تومان بگیرد این نتیجه را با تقسیم بهتر بیاورند که حسن تاجر فرانسوی نوشته هزار
تومانی برای علی میفرستد و تقی تاجر انگلیسی نیز نوشته هزار تومان برای محمد تاجر
فرانسوی میفرستد این نوشته‌ها را سند میگویند علی سندی دارد از فرانسه و محمد
سندی دارد از انگلیس و اگر این سندها را معاوضه کنند قرض هر دو ادا شده است
غالبا این معاوضه را خود تاجرها میکنند و اشخاصی هستند موسوم به سندخر که آنها این کار را
میکنند از اینقرار که در مثال سابق علی و محمد سندهاشان را معاوضه میکنند علی سند خود را
قدری کسر کرده به یک سندخر لندن میفروشد و محمد هم سند خود را بهمان قسم به سندخری
در پاریس میفروشد مثلا یک سندخر لندن میتواند دو کرور تومان سند فرانسه جمع
کند و یک سندخر فرانسه دو کرور تومان سند انگلیس پس آنها سندهاشان را معاوضه میکنند
و از حمل و نقل پول بکلی آسوده میشوند مثل اینکه مابین آن دو مملکت معاوضه بمبادله بوده است
سندها هم در تجارت خارجه و هم در تجارت داخله خیلی مستعمل است و کم اتفاق می افتد

که تاجری بدیگری پول بدهد غالباً قرضها را به سند ادا میکنند یعنی یک نوشته که وعده میدهد که بموعد معینی پول بدهد مثلاً سند سه ماهه عبارتست از نوشته که وعده میدهد که پس از انقضای سه ماه پول بدهد از این سند تا زمان انقضای موعد بسیاری از کارهای پول ساخته میشود مثلاً محتمل است که شخصی که آن سند را میگیرد بخواهد خود یک معامله بکند فرض میکنیم که علی سندی هزار تومانی از حسن گرفته باشد و بخواهد هزار تومان اسباب از محمد بخرد پس اسباب را میگیرد و سند هزار تومانی را که از حسن گرفته بود بمحمد میدهد در صورتیکه اسم خود را پشت آن مینویسد که ضامن باشد که اگر حسن پول سند را نداد خودش بدهد بهمین طریق با این سند تا موقع انقضای موعد آن هر قدر بخواهند معامله میکنند و هر دفعه که از یکدست بدست دیگر میگردد یک اسم تازه پشت آن نوشته میشود بطوریکه گاه اتفاق میافتد که در زمان انقضای موعد پشت سند پر از اسم شده است پس واضح است که در چنین صورتی این سند کار پول را کرده و تا زمان انقضای موعد قوهٔ معاوضهٔ طلا و نقره را دارد در سابق شرح دادیم که هر واقعه که مقدار پول رواج مملکتی را زیاد کند در صورتیکه چیزهای دیگر بدون تغییر بماند قیمت اشیا را بالا میبرد ارزش یا قوهٔ معاوضهٔ هر شیئی معین میشود بواسطهٔ تعادل طلب و تدارک آن اگر تدارک زیاد

شود قیمت تا درجه پایین بیاید که طلب را با این مدارک زیاد شده معادل کند و این مطلب
درباره پول هم مثل سایر چیزها صحیح است بنابراین وقتیکه مدارک پول در مملکتی زیاد شد
اگر چیزهای دیگر بهمان حالت باند ارزش پول پایین می آید قوه معاوضه اش کم میشود
و قیمتها بالا میرود درینصورت آسان است که اثر سند را در قیمت اشیاء معلوم نمائیم
در فوق گفتیم که تا زمان انقضای وعده سند جانشین پول است بنابراین استعمال آن
بر قیمتها مثل اینست که مقدار طلا و نقره رواج را زیاد کرده باشیم اگر تمام معاملاتیکه
حالا بواسطه سند انجام می یابد به پول سکه صورت میگرفت یکی از دو کار میبایست واقع شود
یا اینکه مقداری بر پول رواج میبایست افزوده شود یا اینکه قیمت تمام اشیاء تنزل
کند بنابراین استعمال سند یا سبب ترقی قیمت تمام اشیاء شده یا مانع تنزل آن
قیمت گشته است

اسکناس

بواسطه اشکال دیگر اعتبار غیر از سند نیز همین اثر بر قیمت اشیاء وارد میاید متداول
شدن اسکناس بر قیمت اشیاء همان اثر زیاد شدن طلا و نقره را دارد اسکناس فقط
وعده ادای پول است و اختلاف اصلی اسکناس با سند اینست که اسکناس را هر وقت بخواهند

پول آنرا دریافت میکنند ولی سند بوعده معینی ادای مبلغ آن میشود همه کس میداند که اسکناس
چه جانشین خوبی است برای پول مخصوصاً شکل و سهولت حمل و نقل آن برای معامله خیلی مناسب است
اسکناس بانک انگلیس سند دولتی است و در آن مملکت بعین مثل پول قبول میشود اسکناسهای
بانکهای ولایات یا بانکهای مخصوص سند دولتی نیستند ولی اشخاصیکه از اعتبار صاحب
بانکهائیکه آن اسکناسها را رواج داده اطلاع دارند آنها را بخوبی قبول میکنند اسکناس
بانک انگلیس همان قوه معاوضه طلا را دارد بجهت اینکه بانک انگلیس از روی قانون
مجبور است که هر وقت اسکناس پیش او ببرند پول طلا بدهد همه کس بقوه ادای آن
بانک اعتماد دارد سایر بانکها همه از روی قانون مجبور اند که در ازای اسکناس خود یا پول
طلا بدهند یا اسکناس بانک انگلیس ولی معهذا هیچ بانکی مجبور نیست معادل اسکناس خود پول
سکه موجود داشته باشد زیرا که تجربه شده که بانک لازم نیست بیش از ثلث مقدار اسکناسهای
رواجی خود سکه حاضر داشته باشد مثلاً فرض میکنیم که اسکناسهائیکه در مملکت انگلیس رواج است
بغیر از اسکناس بانک انگلیس شصت کرور لیره باشد آنوقت بانکها قطعاً بیست کرور پول
نقد باید داشته باشند و چهل کرور باقی را به پول رواج می افزایند اگر بخواهند این شصت کرور
اسکناس را از میان بر دارند یا تمام قیمتها تنزل میکند یا اینکه چهل کرور لیره سکه طلا باید پول

رواج افزوده و واضح است که اگر مقداری اسکناس رواج دهند و بهمان قدر پول سکه از میان بر دارند در قیمتها تغییری پیدا نخواهد شد بجهت اینکه از این عمل در پول رواج نه نقصان و نه ازدیادی پیدا شده ولی اگر مقدار اسکناس را زیاد کنند و معادل آن پول از میان مردم بر ندارند یا اسباب ترقی قیمت تمام اشیا میشود یا مانع تنزل آن میگردد

حواله

حواله حکمی است بر سر یک صاحب بانک که مبلغ معینی به شخصی بدهد اگر همه حواله ها را فی الفور به پول ادا میکردند بر قیمت اشیا اثری نداشت اما کم اتفاق می افتد که حواله را به پول ادا کنند بلکه آنکسی که حواله را میگیرد همانطور آنرا به صاحب بانکی که با او معامله دارد میدهد پس اثر آنکار را بر قیمت اشیا ملاحظه کنیم شخصی علی نام با بانک لندن و وستمینستر معامله دارد و یک حواله صد تومانی به حسن میدهد که او با بانک امپراطوری معامله دارد این حواله حکمی است بر رئیس بانک لندن و وستمینستر که صد تومان به حسن بدهد ولی حسن این حواله را به بانک لندن و وستمینستر نمیبرد که پول بگیرد بلکه آنرا بجهت حساب خود به بانک امپراطوری میسپرد در همانروز شخص محمد نام که با بانک امپراطوری معامله دارد حواله صد تومانی میدهد به شخص تقی نام که با بانک لندن و وستمینستر معامله دارد

وتقی هم آنرا در وجه حساب خود باین بانک ببرد پس آخر هر روز بانک امپراطوری حوالهٔ صد تومانی بسر بانک لندن وشتمینستر دارد واین بانک هم حواله صد تومانی بسر بانک امپراطوری دارد بنابراین این دو بانک حواله‌ها را معاوضه میکنند و بکلی در حمل ونقل پول سکه معاف میشوند

خانه های تفریغ حساب.

سند ها و حواله جاتیکه به بانکهای مختلفه کشیده میشود هر روز در لندن در خانهای تفریغ حساب معاوضه میشود صرافها و بانکها تمام حواله‌ها و سند هائیرا که در مدت روز بآنها داده شده بآنجا میفرستند و با حواله‌ها و سند هائیکه معادل آن بیانک خودشان کشیده شده معاوضه میکنند بانظریق تقریباً بقدر دوازده هزار کرور لیره حواله در سال معاوضه میشود و برای انجام آن معاوضه پول طلا یا نقره لازم نمیشود سابقاً پس از معاوضهٔ حواله‌ها آنچه اختلاف پیدا میشد بپول تفریغ حساب میکردند ولی این رسم موقوف شده وحساب اختلافها را در بانک انگلیس نگاه میدارند تفاوت عمل معاملات هر بانکی را چه طلب باشد چه قرض در این حساب ثبت میکنند و باینواسطه برای هر بانکی در روز یک حساب کافیست مثلاً اگر بانک لندن وشتمینستر صد هزار لیره حواله بر سر بانک

لندن و کونتی کشیده باشد و این یکی صد و ده هزار لیره حواله بر سر بانک لندن و وستمینستر
کشیده باشد این اختلاف را سابق اگر بود بانک لندن و وستمینستر ده هزار لیره ببانک
لندن و کونتی میداد و تفریغ حساب میشد ولی حالا مابین بانکها این جزئی معامله پولی هم
از قراریکه در فوق ذکر کردیم فسوخ شده یعنی اگر بانک لندن و وستمینستر در تمام
معاملات خود با سایر صاحبان بانک هزار لیره بیشتر از آنچه آنها باو حواله میکنند بر سر
آنها بکشد در تفریغ حساب آن بانک هزار لیره ثبت مینمایند

علاوه بر تفریغ حساب خانهٔ صرافها در لندن تفریغ حساب خانهٔ دیگری هم در منچستر هست
که در آنجا هر هفته قریب چهار کرور لیره حواله و سند معاوضه میشود کمپانیهای راه آهن
نیز تفریغ حساب خانهٔ بجهت خودشان دارند و در آنجا قرض بعضی ببعضی دیگر بوضع مذکور
در فوق معین شده تفریغ حساب میگردد

واضح است که بواسطهٔ استعمال حوالهها و بواسطهٔ اعمال تفریغ حساب خانه مقدار معاملات
مملکت خیلی زیاد میگردد بجهت اینکه هر سال قریب شانزده هزار کرور لیره بتوسط حوالجات
خرید و فروش میشود بدون اینکه یک دینار پول معاوضه شود پس اگر همین مقدار خرید
و فروش میشد و حواله یا شکل دیگر اعتبار مستعمل نبود ارزش پول ترقی میکرد و قیمتهای

تمام اشیا پایین میآید بجهت اینکه در بسیاری از معاملاتیکه حالا بوسیلهٔ حوالجات انجام می یابد سکهٔ طلا و نقره لازم میآید

اعتبار دفتری

اعتبار دفتری را باسانی میتوان شرح داد فرض میکنیم اینکه علی نام بقدر پنجاه لیره زغال سنگ از زغال فروش حسن نام بخرد و حسن هم بقدر پنجاه لیره اسباب آهنی از علی احتیاج کند پس بجای اینکه سند یا حواله معاوضه کنند علی در دفتر خود پنجاه لیره باسم حسن مینویسد و حسن پنجاه لیره باسم علی ثبت میکند پس چون می بینند که هر کدام پنجاه لیره بدیگری مقروض است هر دو حسابها را قلم میگیرند و از استعمال پول فارغ میشوند یک مسئله را هم باید بنظر داشت که اعتبار بر قیمتها اثر دارد نه اشکال مختلفهٔ آن اشکال از قبیل سند یا حواله اعتبار نیست بلکه فقط علامت اینست که اعتبار موجود است و هر شکلی از اعتبار که استعمال پول را غیر لازم نماید بر قیمت اشیا اثر دارد

یک راه دیگر نیز هست که استعمال اعتبار موقتاً از آن راه بر قیمتها اثر بزرگی دارد و آن اینست که اعتبار قوهٔ خرید کسی را که دارای آنست زیاد میکند اگر تمام اشیا را بپول خرید و فروش میکردند امر تجارت خیلی مشکل میشد مثلاً فرض میکنیم که ریسمان بافی

بخواهد مقدار زیادی پنبهٔ خام بخرد و آگاه باشد که مقدار پولی که حاضر دارد برای این خرید
کافی نیست پس صاحب پنبه سندی میدهد که در ظرف سه یا شش ماه آن پول را بدهد
اگر در انقضای آن مدت باز نتوانست بدهد اگر اعتبار داشته باشد میتواند مقداری بدهد و سند را
تجدید کند راست است که قوهٔ خریداری که از اعتبار حاصل میشود ممکن است مردم آنرا
بموقع استعمال کنند و تکالیفی برای خودشان قرار دهند که نتوانند از عهدهٔ آن برآیند
اما اگر اعتبار نبود معاملات کلی تقریباً محال میشد و بنابراین عدهٔ خریدها خیلی نقصان می‌یافت
پس اعتبار سبب میشود که معاملات زیاد شود در صورتیکه اگر میبایست معاملات بپول
نقد باشد خیلی بصعوبت می انجامید بنابراین معلوم میشود که اعتبار طلب اشیا را خیلی
زیاد میکند و مکرر ثابت کرده‌ایم که هر واقعه که طلب اشیا را زیاد کند قیمت آنها را
ترقی میدهد پس اعتبار بواسطهٔ زیاد کردن قوهٔ خرید اشخاص سبب میشود که قیمت اشیا
ترقی کند

اگرچه قیمت اشیائیکه تدارک آنها را میتوان زیاد کرد همیشه مایل است که بمخارج حصول
آن نزدیک شود ولی غالب اتفاق میافتد که در اشیائیکه بواسطهٔ جهات فوق العاده
احتمال میدهند که تدارک آنها موقوف شود تنگ داری میکنند در اینصورت تعیین قیمت

آن شیء بهمان طریق تعیین قیمت اشیائیست که تدارک آنها محدود است مثلاً نزدیک
بجنگ روسیه در سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار معلوم بود که حمل و نقل پیه و شاهدانه
و غیره از روسیه در وقت جنگ متوقف خواهد شد پس مبالغ کلی از این اشیاء خریدند
بامید اینکه بواسطهٔ نقصان تدارک قیمت آنها زیاد میشود و یقین است که هر کدام از این
خریدهای کلی سبب ترقی قیمت امتعهٔ روسی شد در ۱۸۵۹ بسیاری از تجار گندم مبالغ کلی
گندم خریدند بجهت اینکه در ماه مه و ژوئن هوا مرطوب شده و گمان میرفت که حاصل
بد بشود و گندم آنسال ترقی کند این خریدهای کلی قیمت گندم را بالا برد و اگر منظور
انبارکنندهای گندم بعمل میآمد منافع زیاد عاید آنها میشد ولی این نکته را بجهت
خرید یکدیگر کرده بودند سندها داده بودند باین خیال که تا موقع انقضای موعد سندها گندمها را
بقیمت اعلی فروخته اند یا اینکه میتوانند بامید اینکه منفعت زیادتری حاصل کنند سندها را
تجدید نمایند اما اگرچه حاصل در انگلیس خیلی بد شد ولی در امریکا فوق العاده فراوانی
بود و قیمت گندم در آنجا خیلی نازل پس فی الفور امریکائیها شروع کرده مقدار زیادی
گندم بانگلیس آوردند و این واقعه سبب شد که قیمت گندم همواره تنزل کرد و بسیاری
از آن انبارکنندهای گندم نتوانستند سندهای خود را ادا کنند و ورشکست شدند

اگرچه اعتبار را بآسانی میتوان تحصیل کرد ولی مشکل است بیان اینکه اثرش بر قیمت اشیا
چقدر مملکت زیاد باشد وقتیکه اعتبار را بیموقع زیاد استعمال کردند قیمت اشیاء از
مخارج حصول آنها زیادتر میشود و منظور بانک دار را باطل نماید و بسیاری از تجار نمیتوانند
سندهای خود را ادا کنند اغتشاش تجارتی واقع میشود و تا مدتی اعتبار بکلی معوق میگردد
این قسم اغتشاش همیشه اسباب خرابی بسیاری از تجار میشود بجهت اینکه بواسطه تعویق اعتبار
نمیتوانند سندهای خود را تجدید کنند بواسطه اغتشاش تجارتی تجار سندها را قبول نمیکنند
و تا مدتی اسکناس و طلا خیلی مطلوب میشود بنابراین قیمتها بسرعت تنزل میکند و شاید بهمان
قدری که سابق قیمت اشیاء از مخارج حصول آنها بیشتر بود حالا کمتر میشود پس معلوم شد که
وقتیکه قوه خرید اعتبار را بیموقع استعمال کنند و قیمت اشیاء را بالاتر از نرخ معمولی ببرند
خیلی محتمل است که اغتشاش تجارتی واقع شود و بجزای اینکه اعتبار را از روی بی احتیاطی
استعمال کردند آنوقت تحصیل آن مشکل میشود

قانون بانکی سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار

برای مانع شدن استعمال بیموقع اعتبار و بجهت محفوظ داشتن مردم از ضرر بزرگ
و معایب اغتشاشات تجارتی در سنه ۱۸۴۴ قانون بانکی وضع شد یقینی است که واضعین

این قانون خیال میکردند اسکناس مهم ترین آلات اعتبار است و بواسطهٔ اسکناس قوهٔ خرید بانکداران زیاد میشود بنابر این آن قانون برای این وضع کردند که رواج اسکناسها محدود نمایند و تضمین قانون چنین قرار گذاشتند که هر بانکی معادل اسکناسی که رایج میکند طلا و نقره یا تملکات دیگر داشته باشد مثلاً سرمایه و سایر تملکات بانک انگلیس به سی و دو کرور لیره میرسد بنابراین قانون چنین وضع شد که اگر اسکناسهای رایجی بانک انگلیس بر مقدار تملکاتش زیادتی پیدا کند مدیرهای آن مجبورند که بقدر آن فاضل سکه یا طلا و نقره بر تملکات خود بیفزایند نیز آن قانون قرار گذاشت که مدیران بانک هر هفته فهرستی طبع کنند که از آن معلوم شود که تملکات بانک بهر جهت معادل است با تمام اسکناسهائیکه رایج کرده است

بجهت مثال فهرستی که در هفتهٔ آخر ماه دسامبر سنهٔ ۱۸۹۷ طبع شده در اینجا آوردیم

اسکناسهای رایجی هفتاد کرور و دویست و نود هزار و دویست و شصت و پنج لیره	قرض دولت جهت دو کرور و پانزده هزار و صد لیره
	تملکات دیگر ده کرور و صد و هشتاد و چهار هزار و نهصد لیره
	طلا و سکه سی و هشت کرور و نود هزار و

دویست و شصت و پنج لیره

مجموع هفتاد کرور و دویست و نود هزار و دویست و

شصت و پنج لیره

قانون بانکی سابق الذکر سایر بانکها را نیز مانع شد از اینکه اسکناسهای رایجی خود شانرا
زیاد کنند و قرار گذاشت که هر بانکی که بعد از وضع آن قانون برقرار شود مجاز نباشد
که اسکناس رواج بدهد ولی خیلی جای تعجب است که باوجود این تدبیر چندین سال اغتشاشی
تجارتی بفاصله های معین واقع میشد و تقریباً هر ده سال یکدفعه اغتشاش دست میداد و اگرچه
قانون بانکی مخصوصاً برای این وضع شده بود که مانع وقوع اغتشاش شود باز منظماً بعد از
وضع قانون همان اغتشاشها دست میداد آن قانون در سنه ۱۸۴۴ وضع شده بود و اغتشاشها
در سنوات ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶ واقع شد پس این قصد قانون که مانع وقوع
اغتشاش تجارتی بشود انجام نگرفت و سبب آنرا هم میتوان معین کرد از اینقرار
که در مدتیکه تجارت بخوشی میگذرد و اعتبار خوبست قانون بانکی قوهٔ خرید تجار و خرندگان را
بهیچ وجه محدود نمی نماید خریدهای کلی زیادی که اسباب ترقی قیمت اشیاء میشود بواسطهٔ
اسکناس واقع نمیشود بلکه بواسطهٔ سند انجام میگیرد تحصیل اسکناس هم مثل تحصیل پول

اسکناس همیشه بماند بجهت اینکه هر وقت میتوان در ازای آن پول گرفت بنابراین در وقت آرامی و خوشی تجارت آن قانون بیکار و بی ثمر است حالا ببینیم در وقت اغتشاشات تجارتی غالباً مردم میل دارند که پول سندهاشانرا دریافت کنند و پول خیلی مطلوب میشود هرکس که سند در دست دارد بواسطهٔ بی اعتباری که متداول شده میل دارد سندهارا داده پول دریافت کند پس در وقت اغتشاش بانک مجبور است که عدهٔ فوق العادهٔ از سندهارا دریافت کرده پول بدهد و نرخ سندخری بسرعت ترقی میکند از آنطرف قانون بانکی بر بانک سخت میگیرد و آنرا مجبور میکند که معادل تمام اسکناسهائیکه رایج کرده طلا و نقره داشته باشد پس رواج دادن اسکناس متوقف میشود بجهت اینکه برای بانک صرفه ندارد بنابراین نرخ سندخری باز بالاتر میرود زیراکه اسباب اعتبار کم شده و هیچ اسباب اعتبار دیگری در این اغتشاش نمیتواند جای اسکناس را بگیرد مردم سندها قبول نمیکنند بجهت اینکه اعتماد ایشان سلب شده و کسی بکسی اعتبار نمیکند برخلاف اسکناسهای بانک انگلیس را مثل طلا قبول میکنند زیراکه همیشه میتوان در بانک آنهارا با طلا معاوضه کرد بنابراین معلوم شد که قانون بانکی در وقت آرامی تجارت مانع نمیشود که بانکدارها از روی بی احتیاطی بموقع اعتبار را بکار برند و در وقتیکه اطمینان مردم متزلزل شد

که آن قانون نمیتواند مانع اغتشاش شود اثرش بجهت در وقت اغتشاش تجارتی

صح

واغتشاش تجارتی دست داد آن قانون استطاعت بانک را محدود میکند واضعین قانون
خود نیز این مسئله را ملتفت شده اند واز زمان وضع آن قانون تا بحال هر وقت اغتشاش
تجارتی واقع شد آنرا معوق ساخته اند در هر دفعه بعد از تعویق قانون نرخ سند خری تسعیر
تنزل کرده وتعویق قانون خیلی فایده داشته است برای اینکه هیجان مردم را تخفیف داده
بجهت اینکه گمان میرفت که بعد از تعویق قانون پول کمیاب نباشد در سنوات ۱۸۵۷
و۱۸۶۶ بانک تقریباً دو کرور اسکناسهای زیادی رواج داد وقریب تمام آن در ظرف
چند روز به بانک برگشت وپول رواج همان حالت اصلی را پیدا کرد در وقت اغتشاش
عدم تعیین اینکه آیا قانون معوق خواهد شد یا نه بیشتر اسباب هیجان میشود تجار و بانک داران
میدانند که احتمال دارد در وقت اغتشاش قانون موقتاً معوق شود اما یقین است که روز
وساعت تعویق را بدرستی نمیدانند وانیمدت زمانیکه تا تعویق قانون میکشد ممکن است
مانع خرابی بانک دار شود

اما باید دانست که تعویق قانون مانع خرابی اشخاصیکه بطور بی احتیاطی خرید میکنند وقوه
ادای پول را ندارند نمیشود رؤسای بانک برای منفعت خودشان فقط سندهای معتبر را
میخرند ودر وقت اغتشاش تجارتی در این باب بیش از همه وقت احتیاط میکنند تعویق

قانون اشخاص را از ورشکست محفوظ میدارد که توانگر و با قوه هستند و باعتماد اینکه میتوانند
اسناد خود را تجدید کنند یا پول آنرا ادا نمایند معامله و داد و ستد میکنند و اگر در اغتشاشهای
تجارتی ناگهان اعتبار ایشان متزلزل شود و ورشکست شوند خلل مطلب ندارد و از جانب اینها
خطائی نیست اگرچه قانون بانکی در منع اغتشاش تجارتی بی اثر بوده و گاهی بر تلخی این
افزوده است ولی فایده هم بخشیده است چنانکه تلافی تمام آن ضررها را میکند توضیح آنکه
اسکناس بانک انگلیس در آن مملکت سند قانونی است یعنی تمام قرضها را از روی
قانون میتوان باسکناس بانک انگلیس ادا کرد طلبکار حق دارد ادعا کند که طلب او را
پول یا باسکناس بانک انگلیس بدهند و مجبور نیست که اسکناس بانکهای دیگر را قبول کند
و بانک انگلیس هم از روی قانون مجبور است که در ازای اسکناس خود طلا بدهد و قانون
بانکی در نزد مردم ضمانت مطلقه میکند که بانک انگلیس همیشه باین شرط وفا خواهد کرد از
این قانون وقتیکه بانک مبلغی اسکناس معادل با سرمایه خود بیرون ریخت دیگر نمیتواند
اسکناس بیرون بیاورد مگر آنکه در خزانه خود معادل مبلغ اسکناسها طلا یا پول
سکه بیفزاید بنابراین آن قانون اسباب اطمینان است که بانک انگلیس نمیتواند
اسکناسهای زیادی بیرون بیاورد و پول رواج را زیاد کند و باینواسطه ضامن اغتشا

اسکناس میشود از انطرف تمام اعتبارات مملکت انگلیس مرکزش بانک انگلیس است
صاحب بانک هر مملکتی با یکی از بانکهای لندن حساب دارد و بانکهای لندن تمام با بانک
انگلیس حساب دارند بنا براین ضمانت اعتبار بانک انگلیس بی اندازه مهم است
مکرر گفته ایم که در انگلیس اسکناس را همه وقت میتوان به پول معاوضه کرد و قانون مملکت
است که بانکهای متعارفی معاوضهٔ اسکناس خودشان اگر کسی بخواهد یا طلا باید بدهند
یا اسکناس بانک انگلیس و بانک انگلیس اگر از او طلب کنند باید بعوض اسکناس خود
طلا بدهد این تنظیم باعث شده که اسکناس انگلیس را اسکناس قابل تحویل مینامند یعنی که
هر وقت بخواهند میتوان با پول طلا معاوضه کرد در بعضی ممالک دیگر مثل روسیه کاغذهای
رواج را غیر قابل تحویل میگویند یعنی که همه وقت اگر بخواهند در ازای آن کاغذها پول دریافت
کنند نمیشود و کسر دارد یعنی که اسکناس یک مناتی کمتر از یک منات نقره ارزش دارد
مثلاً در روسیه یک اشرفی پول انگلیس تقریباً شش منات و نیم پول نقره قیمت دارد اما
اگر بخواهند در ازای یک اشرفی اسکناس بدهند کمتر از ده اسکناس یک مناتی قبول
نمیشود بجهت اینکه کاغذ رواج روسیه متجاوز از صدی سی و سه کسر دارد یک منات نقره سکه
شلینک و دو پنس قیمت دارد اما یک اسکناس یک مناتی بیش از دو شلینک اعتبار ندارد

و اگر اسکناسهای غیر قابل تحویل رواج کنند بر کسی ظلمی نیست بشرط اینکه از اسناد قانونی نکنند
بجهت اینکه در آنصورت کسی مجبور نیست که اگر نخواهند آن اسکناسها را بدهند قبول کند
معهذا در استعمال کاغذهای غیر قابل تحویل خطرهای بسیار هست زیرا که در رواج آنها حدی
نیست و بواسطهٔ آنها مبالغ گزاف بر پول رواج افزوده میشود بطوریکه امور مالیه مملکت مغشوش
میشود و اعتبار دولت را میکاهد بواسطهٔ رایج شدن فوق العادهٔ این کاغذهای غیر قابل
تحویل در امریکا در وقت جنگ ما بین طلا و اسکناسها تفاوت قیمت پیدا شد بجهت اینکه کسی اعتماد
نداشت که دولت بتواند وجه اسکناسها را ادا کند طلا خیلی مطلوب بود و اسکناسها را میفروختند
وقتیکه دول متحدهٔ امریکا از زیر بار نتایج جنگ داخلی بیرون آمد این اختلاف قیمت روز بروز
نقصان پیدا کرد و حالا کلی برطرف شده چرا که بواسطهٔ ادا کردن پول طلا و نقره اسکناس
دول متحده کاغذ قابل تحویل گردیده است در اوقات جنگ داخلی وقتی صد لیره پول طلا
با صد و هشتاد لیره اسکناس معاوضه میشد در ماه ژانویه سنهٔ ۱۸۷۰ صد لیرهٔ طلا به صد و بیست
لیره اسکناس معامله میشد و در ماه ژونیهٔ سنهٔ ۱۸۷۱ صد لیره طلا را با صد و دوازده لیره اسکناس
مبادله میکردند و تا زمان کمی قبل از آنکه قرار بگذارند که وجوهات با پول طلا و نقره بپردازند
بهمان حال باقی بود زیاد رایج شدن این اسکناسها در امریکا اثر بزرگی بر ترقی قیمت اشیا

آن مملکت کرد بی اعتباری که بواسطهٔ استعمال زیاد کاغذهای غیر قابل تحویل برای
دولت امریکا حاصل شد ما بین قیمت اسکناس و طلا اختلافی بهم رسانید واین واقعه باعث ظهور
طبقهٔ از بانکداران شد که اعمالشان برای منافع صنعت مملکت خیلی مضر بود این طبقه
مردم در طلا بانکداری میکردند یعنی طلا را هم مثل امتعهٔ معمولهٔ تجارت قرار داده
مقدار زیادی از آنرا میخریدند باامید اینکه ارزش آن زیاد شود

انجمن الذهب نیویرک

بانکداری انجمن الذهب نیویرک که در پائیز ۱۸۶۹ منعقد شد در تمام عالم معروف است
اجزای این انجمن باهم اتفاق کردند که تمام طلا و حوالهٔ پول طلا که در آن مملکت است
بخرند (حوالهٔ پول طلا عبارتست از حواله که ادای آن باید بپول طلا بشود نه باسکناس)
وقتیکه اجزای انجمن قریب تمام طلائی را که در نیویرک بود جمع کرده بودند و طلب آنها
به دویست کرور دولار رسیده بود همینکه طلائی را که طلبکار بودند دریافت میکردند آنرا
انبار مینمودند و قیمت طلا بسرعت تمام شروع بترقی کرد و این بانکداران طلا خیال داشتند
که قیمت آنرا دو برابر نمایند وفقط از چیزیکه خوف داشتند این بود که دولت طلا بفروشد
وخیال آنها را بهم بزند و هرچه سعی کردند که این یک مانع را مفقود کنند نشد پس امیدوا

بودند که چنان بسرعت قیمت طلا را بالا برند که دولت فرصت نکند که دست اندازی کار
آنها نماید و نزدیک بود منظورشان بعمل آید یک شب قبل از نصف شب قیمت طلا از
از صد و سی و سه به صد و شصت رسید در نصف شب منشی خزانه حکم کرد که هشت کرور
از طلای دولتی بفروش برسانند پس قصد تنگ‌داران صورت نگرفت و در ظرف
هشت دقیقه قیمت طلا صد و دوازده و نیم تنزل کرد یعنی که در نصف شب صد و شصت بود
هشت دقیقه از نصف شب گذشته صد و چهل و نوزده دقیقه بعد صد و سی و سه شد لازم
نیست دیگر بیان کنیم که اینقسم وقایع برای صنعت مملکت چقدر مضر است معاملات تجار
بی اعتبار میشود و تمام کارها بیش یا کم حالت قمار پیدا میکند

در باب اینکه اعتبار بر قیمت اشیا اثر نفعی دارد

هر جا که اعتبار را در حدود اصلی نگاه بدارند شک نیست که اثرش بر قیمت اشیا برای
جماعت نافع است بجهت اینکه استعمال اعتبار مانع میشود آن تغییراتی را در قیمت اشیا
که چون سبب بی اعتباری معاملات میشود برای حصول ثروت مضر است سابقا اخلال
اعتبار را در اثنا ذکر میکنیم معلوم میشود که چگونه مانع تغییرات قیمت اشیا میشود مکرر
ذکر شد که هر چه خرید و فروش بیشتر باشد پول زیادتر لازم است و اگر پول یا جانشین پول

زیاد نشود باید قیمتها تنزل کند پس هر دفعه که خرید و فروش ازدیادی حاصل کند وضع
مقتضی اینست که عدهٔ اسناد زیاد شود اگر تاجری خرید و فروشش را مضاعف کند
البته باید عدهٔ زیادتری از اسناد داد و ستد نماید پس هر افزایشی در تجارت خود بخود
استعمال اعتبار را زیاد میکند و همچنین در تنزل تجارت نیز چنین اثری هست بجهت اینکه
وقتی خرید و فروش کم شود عدهٔ کمتری از اسناد لازم می آید و اگر استعمال اعتبار
نبود هر وقت که وسعتی در تجارت پیدا میشد میبایست قیمت تمام اشیا را تنزل بدهد و در
اوقات کساد تجارت میبایست قیمتها ترقی نماید بنابراین تغییرات اعتبار در منع تغییرات
قیمتها اثر خوبی دارد اگرچه در مواقع معدود استعمال اعتبار در قیمت شیئی تغییر سریعی میشد
یک فایدهٔ دیگر استعمال اعتبار را بیان نکردیم سابق گفتیم که کاغذ رواج مملکت بیش
یا کم جانشین کاملی است برای پول اگر استعمال اسکناس و حواله و سند موقوف میشد
مقدار زیادتری از سکهٔ طلا و نقره لازم میشد در استعمال این آلات اعتبار صرفهٔ
بلاواسطه هست بجهت اینکه مادهٔ مثل کاغذ که بالنسبه بی قیمت است بجای اشیاء خیلی
با قیمت از قبیل طلا و نقره استعمال میشود کاغذی که یک اسکناس هزار لیرهٔ بانک انگلیس
از آن ساخته میشود کمابیش قیمت ندارد قیمت باطنی آن خیلی کم است ولی بواسطهٔ قوهٔ

خرید که اعتبار بآن داده است برای صاحبش همان فایدهٔ هزار لیره را دارد

(فصل سیم در مالیات گرفتن)

(لزوم مالیات گرفتن) شغل حسابی دولت از قراریکه عموماً میگویند اینست که حفظ مال و جان مردم را بکند و آزادی بالسویه بهمه را نگاهداری نماید این عمل را نمیتوان انجام داد مگر به مخارج گزاف برای تحصیل این مخارج مالیات لازم است همیشه این مسئله خیلی اهمیت داشته است که مالیات را چگونه باید قرار داد و چه طبقه از مردم باید آنرا بدهند در این سنوات اخیره اظهار داشتند که هر کسی که از حفظ و حمایت اداراتی مثل ادارهٔ لشکر و عملهٔ نظمیه بهره میبرد باید در مخارجی که این ادارات لازم دارد کمک کند در زمانیکه در فرنگستان نجبا قدرت داشتند این مسئله را ملاحظه نمیکردند و یقیناً یکی از اسباب شورش فرانسه این بود که نجبا و کشیشهای فرانسه از دادن مالیات معاف بودند بنابراین تمام بار مالیات بر دوش طبقات فقیر و ضعیف بود و این طبقات اذن دخول در مجلس شوری و رأی دادن در امور مالیه نداشتند اکنون در فرنگستان این ظلمها برطرف شده و هیچ طبقه از دادن مالیات معاف نیست بلکه بدون استثنا و ملاحظه از همه مالیات میگیرند و هیچکس نمیتواند از دادن مالیات مضایقه کند

و بگوید شما این پول را صرف کاری میکنید که آنرا صحیح نمیدانم مثلاً یک قسمتی از
دخل ملتی انگلیس صرف پول جاسوسی و ادای مزدهای زیاد و مواجبها باشخاصیکه شغل
و کاری ندارند میشود اگرچه مردم براین قسم صرف کردن پول ملت خیلی ایراد دارند
ولی مجبورند که به آن دخل کمک کنند و در واقع این ظلم نیست چه لزوم دارد

قواعد چهارگانهٔ مالیات گیری

آدم اسمیت در کتاب خود که موسوم به ثروت ملل است چهار قاعده برای مالیات
گرفتن قرار داده که اگر آنها را منظور بدارند مالیات بده اقل درجهٔ صدمه را می بینند
و دولت منتها درجهٔ نفع را حاصل میکند تفصیل این چهار قاعده را این کتاب گنجایش ندارد
در ذیل خلاصهٔ از آن مینگاریم

اولاً هر رعیتی باید بدخل دولت کمک نماید به مبلغی که متناسب است با دخلی که در زیر سایهٔ
دولت میبرد

ثانیاً مالیات باید از روی حساب باشد نه بدلخواه مالیات بده و بنابرین همه باید از وقت
مالیات دادن و وضع و مبلغیکه باید بدهند بخوبی مطلع باشند

ثالثاً هر مالیاتی را باید در وقتی و بطریقهٔ که مناسب حال مالیات بده باشد قرار داد

رابعاً هر مالیاتی را باید طوری قرار داد که حتی الامکان مردم بیش از آنچه بدولت
میرسد از جیبشان بیرون نیاید

شرح قاعدهٔ اول

قاعدهٔ اول را نمیتوان بالنسبه بمالیات تمام اشخاص ملاحظه کرد ممکن نیست که مالیات هر کسی را
بالنسبه باستطاعت یا قوهٔ پول دادن او قرار دهند مثلاً صرف چای یک خانواده شش
نفری که دخلش فقط بقدر مخارج زندگی او است از صرف چای یک خانوادهٔ دولتمند
سه نفری کمتر نیست بلکه بیشتر است بنابراین خانهٔ فقیرتر بالنسبه بداخل خودش بیش از خانهٔ متمول
مالیات چای میدهد و واضح است که هیچ دولتی نمیتواند رفع این قسم عیب را بکند و اگر بخواهد
چنین کاری بکند باید هزاران اشخاص سرکشی محصولات بگمارد و تمام مبلغی را که از مالیات
حاصل میشود صرف مواجب این اشخاص نماید بنابراین اگر دولت بخواهد قاعدهٔ اول
آدم اسمیت را منظور بدارد مجبور میشود که قاعدهٔ چهارم را بهم بزند یعنی تعادل در
مالیات را بواسطهٔ ملاحظهٔ حالات مخصوصه نمیتوان خوب نگاهداری کرد بلکه باید مالیات
کلی که طبقات مختلفهٔ مردم میدهند با مداخل آنها متناسب باشد مثلاً در حالتی که در فوق
ذکر کردیم اگرچه خانوادهٔ فقیر بالنسبه بمداخلش از خانوادهٔ متمول بیشتر مالیات چای

میدهد ولی مالیاتیکه درازای عایدی یا لیاقتش میدهد کمتر است و همچنین است مالیات اسباب عیاشی مثل شراب و عرق با طریق یک قسم تعادل اجمالی میتوان منظور داشت

شرح قاعده دویم

قاعدهٔ دویم مالیات گرفتن آدم اسمیت که میگوید مالیات باید از روی حساب باشد به طور دلخواه خیلی اهمیت دارد اگر تجار یقین داشته باشند که برای امتعه که تجارت میکنند چقدر مالیات باید بدهند تمام معاملات تجارتی از اطمینان و اعتبار میافتد و مردم کار شان بیشتر بسته به بخت میشود تا به عقل و احتیاط خودشان و تجارت یک قسم قمار و سیمی میشود و شکستن این قاعده برای مالیاتهائیکه بر امتعهٔ واردهٔ مملکت از روی قیمت آنها بسته میشود خیلی ضرر دارد

شرح قاعده سیم

از برای اینکه مالیات دهنده اقل درجهٔ صدمه را ببینند ملاحظهٔ قاعدهٔ سیم خیلی لازم است اگر مالیات را در وقتیکه برای مالیات دهنده غیر مناسب باشد قرار بدهند صدمه برا او وارد آمده بدون اینکه در عوض فایدهٔ عاید سایر مردم شود تمام مالیات اشیا را در حقیقت مشتریهای آن اشیا میدهند بجهت اینکه مالیات هم جزئی از مخارج حصول اشیا است بنابراین مشتری آن مالیات را در وقتی میدهد که مناسب حال اوست یعنی

در وقت خرید اشیاء بجهت اینکه اگر آنوقت مناسب حال او نبود که آن مالیات را بدهد
آن شیء را نمیخرید پس مالیات اشیاء را اول از همه بایع آنها میدهد مثلاً اگر شخصی یکمن
چای بخرد جزئی از قیمت آن مالیات است که دولت بر این شیء بسته و تاجر خورده
فروش سابق بر این در وقت خرید چای آن مالیات را داده و اگر معامله بپول نقد بوده است
ممکن است که آنوقت برای ادای آن مالیات خیلی غیر مناسب بوده باشد مگر اینکه آن
خرید را توسط سند سه یا شش ماهه کرده باشد و در انقضای این موعد چای را تماما به مشتری
فروخته باشد و وسیلهٔ ادای پول سند را دریافت کرده باشد مالیاتیکه بر کرایهٔ زمین یا خانه
بسته میشود هم در وقت ادای مالیات معمولی داده میشود باید وقتی قرار بدهند که مناسب حال
مالیات‌دهنده باشد یا اینکه احتمال برود که او پول دارد آن مالیات را بدهد شکستن قانون دوم
و سیم مالیات گیری باعث اصلی فلاکت مردم بلغارستان و صربی بود در وقتیکه در تحت
تسلط دولت عثمانی بودند مسافرین که در آن ولایات سفر میکردند غالباً میدیدند که حاصلها
در صحرا ضایع میشود بجهت اینکه زارعین اجازه نداشتند آنها را بردارند تا اینکه ممیز مالیات
زارعین بیاید و معین کند که چقدر مالیات باید گرفته شود بنابراین مبلغ این مالیات معین نبود
و زمان ممیزی هم غالباً بقدری تعویق میافتاد که حاصل تقریباً ضایع میشد

شرح قاعدهٔ چهارم

قاعدهٔ چهارم خیلی مربوط است با قاعدهٔ سیم اگر مالیاتی را در وقتی قرار بدهند که برای
مالیات بده نامناسب باشد قریب بیقین است که بیش از آنچه بدخل دولت میدهد از جیب او
بیرون میآید اگر بواسطهٔ ترتیب مخصوصی این عیب ادای مالیات مخصوص را از میان
بردارند اختلاف ما بین مبلغیکه بدولت میرسد و مبلغیکه از مالیات بده گرفته میشود خیلی
نقصان میابد مثلا تاجریکه امتعهٔ مالیات دار از خارج می آورد اگر میل نداشته باشد که آنها
فورا بفروشد میتواند آنها را در خانهٔ ضمانت بگذارد و تا مدتیکه آن امتعه آنجاست مالیاتی برای آن
نیست و در آنجا میتواند بماند تا وقتیکه بفروش برسد بنابراین تاجر مالیات را در وقتی میدهد
که مناسب حال خودش است یعنی در وقتیکه آن امتعه را میفروشد و قیمت آنها را دریافت
میکند حالا ببینیم اثری که اینکار بر قیمت اشیا دارد چیست فرض کنیم شراب فروش هزار
تومان شراب بیاورد و مالیات آن پانصد تومان باشد پس آن شراب را در خانهٔ ضمانت
میگذارد و شش ماه آنجا میماند و بعد فروخته میشود اگر شراب فروش بخواهد در سال
صد بیست از سرمایهٔ خود دخل ببرد آن شراب را به هزار و ششصد تومان میفروشد و حساب
آن از قرار ذیل خواهد بود

خرید اصلی شراب — هزار تومان

صدده منفعت شش‌ماهه سرمایهٔ تاجر — صد تومان (مجموع هزار و یکصد تومان)

مالیات شراب — که پانصد تومان است

لکن اگر تاجر بایست بخش رود و متاع خود در بندر مالیات آنرا بدهد قیمت آن بعد از شش ماه هزار و ششصد و پنجاه تومان میشد بجهت اینکه آن تاجر در آنصورت پانصد تومان بیشتر سرمایه خرج کرده و میخواهد از آنهم صد ده بیست در سال دخل بکند آنوقت حساب قیمت شراب از قرار ذیل میشود

خرید شراب با مالیات — هزار و پانصد تومان

صدده منفعت شش‌ماهه تاجر — صد و پنجاه تومان (مجموع هزار و ششصد و پنجاه تومان)

بنابراین مشتری شراب بواسطهٔ مالیات پنجاه تومان بیش از آنچه بدولت میرسد پول داده است در این باب ایراد کرده‌اند که آنچه از اینوضع صرفهٔ مشتری میشود ضرر دولت است و اگر مالیات شراب را همانوقتیکه وارد شده بگیرند آن پانصد تومان شش‌ماه زودتر عاید دولت میگردد و منفعت شش‌ماههٔ این مبلغ صرفهٔ دولت است در جواب گوئیم این ایراد وقتی صحیح است که دولت هم تواند همان منفعتی را که تاجر از این مبلغ حاصل میکند ببرد و حال آنکه منفعت تاجر را

با صد بیست فرض کردیم دولت بیش از صدسه نمیتواند از سرمایهٔ خود نفع حاصل کند
صدسه نفع پانصد لیره در شش ماه قریب هشت لیره میشود پس دولت اگر مالیات را در
وقت ورود جنس میگرفت فقط هشت لیره بیش از حالا نفع میبرد در صورتیکه تاجر پنجاه
لیره از آن منفعت حاصل میکند بنابراین اگر دولت مجض ورود شراب از تاجر مالیات
بگیرد چهل و دو لیره بیش از آنچه عاید خودش میشود از کیسهٔ تاجر بیرون آورده است
بر وفق قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت از مصالح کار نکرده نباید مالیات گرفت بلکه از اشیاء
ساخته شده باید گرفت مثلاً اگر بخواهند مالیاتی از پنبه بگیرند آن مالیات را نباید بر پنبهٔ
خام ببندند باید بر پارچهائیکه از آن ساخته میشود ببندند در وقت ساختن پارچهای
پنبهٔ این پنبه در دست عدهٔ زیادی از صنعتگران میافتد اگر مالیات را بمصالح خام
ببندند هر کدام از این صنعتگران مختلف باید مالیات را باضافهٔ نفعیکه فروشندهٔ آن
میخواهد بدهد مثلاً اگر علی پنبه وارد کند و هزار تومان مالیات آنرا بدهد وقتیکه آنرا
بحسن میفروشد میخواهد منفعت معمولی سرمایه را که فرض میکنیم صد ده باشد دریافت کند پس
حسن باید بواسطهٔ آن مالیات هزار و صد تومان پنبه بخرد و وقتیکه آنرا به محمد میفروشد
میخواهد از این هزار و صد تومان صد ده فایده حاصل کند پس محمد باید هزار و دویست و

ده تومان آنرا بخرد و هر دفعه که آن متاع از یکدست بدست دیگر میگیرد بجهت آن مالیات
مبلغ خرید آن بواسطهٔ نفع در نفع زیادتر میشود تا اینکه بدست مشتری بدهد که در حقیقت
او بار تمام این مالیات را تحمل میکند و ممکن است که مبلغیکه بواسطهٔ مالیات بر قیمت آن شئی
افزوده شده ضعف مبلغی باشد که بخزانهٔ دولت میرسد بنابراین برای منظور داشتن
قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت باید حتی الامکان مالیات اشیا را از دکاندار آن وقتیکه بفروش
میرسد قرار داد مطلبی که مستر گلادستون در کتابچهٔ سنهٔ ۱۸۸۵ بیان کرد که مالیات جو را باید برداشت
و در عوض بر آبجو گذاشت موافق قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت بوده است

درباب اینکه مالیات بلاواسطه بر اشیا نمیتوان بست

بعضی خیال کرده اند که اگر مالیات اشیا را در همان دکانهائیکه در آنجا فروخته میشود
بگیرند منفعت مشتری بیشتر محفوظ میشود مثلاً اگر زنی بدکانی میرود که یکمن چای بخرد دکاندار
باو بگوید که قیمت چای شش قران است و مالیات آن یکقران ولی این تدبیر برای منظور
داشتن قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت صائب نیست بجهت اینکه عدهٔ زیادی از مأمورین
از جانب دولت باید دائماً مواظب دفتر دکانداران باشند در صورتیکه فرض کنیم که دکاندار
متدین باشد و سیاههٔ حساب صحیح خود را بمأمورین بدهد و مواجب خود این اشخاص بیش از

مبلغ مالیات خواهد بود با وجود این مخارج گزاف بازبعضی از دکانداران تقلب میکنند و مالیات حسابی نمیدهند برای اینکه بتوان مالیاتها را از روی صرفه جمع کرد باید وقتی اخذ قرارداد که متاع مابین عدهٔ زیادی از تجار خورده فروش متفرق نشده باشد بلکه باید وقتی باشد که بمقدار کلّی در انبارهای تجار کلّی فروش است باین طریق قدری کمتر میتوانند تجار از زیر بار مالیات فرار کنند

شک نیست که قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت را بهتر میتوان منظور داشت اگر جد و جهد کنند که مخارج جمع کردن بعضی از مالیاتها را کم کنند درو قتیکه بخواهند مالیات مخصوصی قرار گذارند واضحست که چقدر اهمیت دارد که مخارج جمع کردن آنرا ملاحظه کنند تقریباً همه سال وقتیکه کتابچها را مینویسند روزنامه ها و اشخاص دیگر مفصل اظهار میکنند که باید برای اشیا تفننی مثل بادبیزن و عکس و غیره مالیات جدید قرار داد ولی عیبی که در قرار دادن این مالیات هست اینست که مبلغ آن مالیات نسبت بمخارج جمع کردن ان مالیات قابل نیست

در سنوات قبل عدهٔ زیادی ازین قسم مالیات بعضی در انگلیس معمول بود اما حالا غالب آنها را ترک کرده اند و عمده سبب آن مخارج جمع کردن آنها بوده است

وقوع مالیات مالیات مستقیم و غیر مستقیم

قبل از بیان حقیقت مالیات های مخصوص از قبیل مالیات عایدی و مالیات زمین
خوبست که بنمائیم که معنی وقوع مالیات چیست و اختلاف مابین مالیات مستقیم و غیر مستقیم
کدامست مالیات مستقیم آن مالیاتی است که از شخصی گرفته میشود که باید همان شخص از جیب
خود بدهد مالیات غیر مستقیم آنست که از شخصی گرفته میشود که او هم از شخصی دیگر تلافی ضرر
خود را بنماید مثل مالیات شراب و عرق و وقوع مالیات بکسی میشود که حقیقتاً از جیب او
داده میشود مثلاً وقوع مالیات اشیا بر مشتری میشود بجهت اینکه اگرچه ابتدا مالیات را از
صاحب کارخانه یا از تاجر وارد کننده آن میگیرند ولی این مالیات قیمت شیء را بالا برده
و آخر الامر گردن مشتری را میگیرد و وقوع مالیات دستگیری فقرا آنچه متعلق بمبانی
زراعتی است تماماً بر صاحب ملک میشود زیرا که اگرچه مالیات را بر مستأجر قرار میدهند
ولی بسبب نقصان کرایه میشود اگر مالیات فقرا را صاحب ملک میداد آنوقت کرایه
بیشتر میگرفت هرچند عموماً مالیات فقرا را مستأجرین میدهند ولی حقیقتاً از جیب
صاحب ملک بیرون می آید مالیاتهای شخصی از قبیل مالیات سگ نگاهداری و
کالسکه داری و نوکرداری و نشان خانواده داشتن و غالباً مالیات عایدی بهمان
کسی واقع میشود که ابتدا از او میگیرند مالیاتی را غیر مستقیم میگویند وقتیکه از یک شخص

گرفته میشود و وقوعش بر شخص دیگر میشود در مالیات مستقیم وقوع بر همان کسی است که ابتدا مالیات را براو قرار داده اند بنابراین مالیاتهای امتعه غیر مستقیم است و حال آنکه مالیاتهای شخصی وغالباً مالیات عایدی مستقیم است

مالیات عایدی

مالیات عایدی مقدار مالیاتی است که از هر یک لیره در عایدیهای ما فوق صد و پنجاه لیره میگیرند مثلاً اگر مالیات عایدی هر لیره نیم شلینگ باشد کسی که سالی هزار لیره عایدی داشته باشد باید هزار نیم شلینگ بدولت بطور مالیات بدهد ابتدا که این مالیات برقرار شد گمان میکردند که کار موقتی است و غالب مردم یقین داشتند که این مالیات بزودی برداشته خواهد شد ولی اگرچه این مالیات متصل در تغییر بوده ولکن هرگز منقطع نشده است در مجلس انتخاب عمومی سنه ۱۸۷۴ ابتدا رئیس فرقه آزادی طلبان و بعد رئیس فرقه حافظین انقطاع آنرا طلب کردند ولی بعدها در اجرای آن اصرار ننمودند بعد از تجربه که از آن مجلس حاصل شد علی الظاهر کسی آرزوی برداشتن آن مالیات عایدی را ندارد از برای دانستن اینکه آیا این مالیات صرفه دارد یا خیر باید بدانیم که آن عایدی دائمی یا موقتی است در این باب خیلی بحث شده که آیا مالیات عایدیهای دائمی و موقتی باید یکسان باشد یا نه و این مسئله

راجع میشود باینکه آیا مالیات عایدی دائمی است و مبلغش ثابت و معین است یا اینکه موقتی است
و مبلغش تغییرپذیر است اگر دائمی و ثابت باشد بر تمام عایدیها چه دائمی و چه موقتی یک
مقدار مالیات باید بست و اگر مالیات را موقتاً قرار داده باشند باید نرخ مالیاتی کمتر از عایدیهای
دائمی بر آنها بست حال مثالی از حالت اول یعنی از آن حالتی که مالیات عایدی دائمی و ثابت
باشد میزنیم آقا علی در سال از یک ملکی هزار لیره دریافت میکند آقا حسن از شغل طبابت
سالی هزار لیره حاصل میکند بعضی خیلی اصرار دارند که ظلم است که بر عایدی موقتی آقا حسن
بهمان نرخ عایدی دائمی آقا علی مالیات بسته شود میگویند عایدی آقا حسن تماماً از جد
وجهد خودش حاصل میشود و وقتیکه بمیرد موقوف میشود ولی همین مطلب دلیل بر این است
که از هردو باید یک نرخ مالیات گرفت اگر بنا باشد که مالیات عایدی دائمی و ثابت
باشد عایدی که آقا علی از ملک میگیرد همیشه مالیات خواهد داد و حال آنکه عایدی آقا
حسن که موقتی است وقتیکه او بمیرد منقطع خواهد شد و مالیات نخواهد داد بواسطه مثال
دیگر مسئله را واضحتر مینمائیم فرض کنید که سه نفر هر کدام بیست هزار تومان داشته باشند
علی بیست هزار تومان خود را ملک میخرد که سالی پانصد تومان از آن دخل میکند حسن پول
خود را بقسط استینین قرض میدهد که مادام الحیات سالی هزار و پانصد تومان دخل آنست

و محمد قسط السنین میخرد که تا ده سال سالی دو هزار و پانصد تومان عایدی آنست تمام این عایدها
از یک مبلغ مساوی سرمایه حاصل شده یکی دائمی است دیگری مادام الحیاة است سومی در
انتهای مدت معینی مقطوع میشود حال فرض کنیم که مالیات عایدی دائمی و ثابت باشد
پس دلیلی ندارد که بر عایدی علی زیادتر از عایدی حسن و محمد مالیات ببندند اگر مالیات
عایدی تومانی سه شاهی باشد عایدی علی سالی هفت تومان و نیم مالیات میدهد و این
مالیات همیشه است مالیات عایدی حسن سالی بیست و دو تومان و نیم و مادام الحیات است
و مالیات محمد سالی سی و هفت تومان و نیم است و تا ده سال است اگر این مبلغها را
سرمایه قرار دهند مقدار آنها مساوی است و اگر علی و حسن و محمد بخواهند مبلغی بدهند
که بعدها عایدیشان از مالیات معاف باشد میبایست یک مبلغ بدهند ولی اگر مالیات
عایدی موقتی بود ظلم بود که به عایدیهای دائمی و موقتی بیک نرخ مالیات ببندند
مثلاً فرض کنیم که مالیات عایدی ده ساله ببندند که هر تومانی شش شاهی مالیات بدهد
آنوقت در مثال فوق محمد در ده سال همانقدر مالیات میدهد که علی میداد اگر مالیات
همیشه بود در صورتیکه نرخ مالیات تغییر نکند نیز همان ناعدالتی واقع میشود اگرچه درجه
آن باین اندازه نیست

پس میتوان قاعدهٔ کلّی قرار داد که اگر مالیات عایدی دائمی و ثابت باشد بر تمام
عایدیها چه دائمی و چه غیر دائمی باید یک نرخ مالیات بست ولی اگر مالیات عایدی
مدّتش موقتی و مبلغش نامعین باشد بر عایدیهای دائمی باید بیش از عایدیهای موقتی
مالیات بست در صورتیکه مالیات عایدی موقتی باشد عدالت را نمیتوان منظور کرد
مگر اینکه تمام عایدیها را جمع کنند و در سال در هر صد تومان مبلغی از آن مجموع مالیات
بگیرند ولی این ترتیب را هم نمیتوان مجری داشت بجهت اینکه در جمع کردن عایدیهای
موقتی اشکال و مخارج بسیار است دولت باید اشخاصی را مأمور کند که مواظب تمام
کسانیکه عایدیهای موقتی دارند باشد و برحسب سن و مزاج آنها مبلغ مالیاتی را که
باید از آنها بگیرند معین کنند مثلاً دو صاحبمنصب هم سن که هر دو سالی دویست تومان
مواجب داشته باشند ممکن است نرخ مالیاتشان مختلف باشد بجهت اینکه اگر یکی از دیگری
بانبیه‌تر باشد احتمال میرود که بیشتر عمر کند و مجموع عایدی او زیادتر از دیگری باشد
بنابراین اگر بخواهند مخارج جمع کردن مالیات بالنسبه بمبلغیکه از آن مالیات عاید
خزانه میشود زیادتر است و صرف نمیکند اینمثالی بود برای مطلبیکه سابق ذکر کردم
که مقننین باید سعی کنند که در کلیهٔ مبلغ مالیات عدالت را منظور بدارند نه اینکه بخواهند

مالیات عایدیرا موافق ارزش سرمایهٔ هر مبلغ عایدی قرار دهند

هر مالیات مخصوصی را موافق قوهٔ پول دادن مالیات مده قرار بگذارند

بعضی اشخاص مالیات عایدی را نمی پسندند بدلیل اینکه بر صاحبان عایدهای
کم بیشتر گران میآید تا بر کسانیکه عایدی زیاد دارند مثلاً اگر مالیات عایدی تومانی
سه شاهی باشد و از تمام عایدها گرفته شود کسی که صد تومان دخل داشته باشد باید پانزده
قران مالیات بدهد و کسیکه سالی ده هزار تومان دخل داشته باشد باید صد و پنجاه تومان
مالیات بدهد پس میگویند که سالی صد تومان فقط اینقدر است که کفایت لوازم زندگی را
بکند بخصوص اگر صاحب آن اهل و عیالی هم داشته باشد و اگر پانزده قران از این
دخل کم کنند صاحب آن یا شرکان او از یک غذای کافی یا لباس یا سرپناه و
گرمی که سبب سلامتی و دفع امراض باشد محروم میشوند ولی اگر از عایدی سالی ده هزار
تومان بردارند چندان اثری بصاحب آن عایدی نمیکند شاید فقط قدری اسباب
تفنن او را کم کند برای رفع این بی عدالتی چنانم اظهار کرد که تا یک حد معینی از عایدها
که برای لوازم زندگانی کمال لزوم را داشته باشد مالیات نگیرند و از سایر عایدها
هم تا آن درجه مالیات نگیرند و از ما بقی آن بگیرند مثلاً اگر این مبلغ معین را صد تومان قرار
دهند از هر کس که صد تومان یا کمتر عایدی داشته باشد مالیات نمیگیرند اگر کسی صد

بیست تومان دخل داشته باشد فقط از بیست تومان آن مالیات میگیرند و اگر هزار تومان عایدی داشته باشد مالیات نهصد تومان از او میگیرند با این طریق هر کس بانسبهٔ زیادتی که دارد مبلغ معینی میدهد

در انگلیس اکنون با این طریق عمل میکنند و قدری آنرا تغییر داده‌اند از این قرار عایدی که از صد و پنجاه لیره کمتر باشد مالیات ندارد از هر عایدی که بیش از صد و پنجاه لیره و کمتر از چهارصد لیره باشد صد و بیست لیره کم میکنند و از باقی آن مالیات میگیرند مثلاً از دخل دویست لیره فقط هشتاد لیرهٔ آن مالیات دارد این وضع بخوبی طریقه که بنام اظهار کرده بود نیست مثلاً عایدی صد و پنجاه لیره هیچ مالیات ندارد عایدی صد و پنجاه و پنج لیره مالیات سی و پنج لیره را دارد عایدی سیصد و نود و پنج لیره دویست و هفتاد و پنج لیرهٔ آن مالیات دارد و عایدی چهارصد لیره تمام آن مالیات دارد ولی این وضعی را که اختیار کرده‌اند فایده‌اش اینست که اجرای آن از اجرای طریقهٔ بنام خیلی سهل‌تر است

ابتدا چنین بنظر میآید که مالیات عایدی در همه حال مستقیم است ولی میتوان ثابت کرد که در بعضی حالات نیز غیر مستقیم است اگر مالیات عایدی از پس انداز بهائی داده شود که در راه باحاصلی استعمال نشود در آنصورت مالیات مستقیم است بجهت اینکه در حقیقت همانکسی که از آ

میدهد ضرر آنرا میکشد اما اگر آنرا از سرمایه بردارند مالیات غیر مستقیم است زیرا که جزئی از آن تحمیل بر عمله جات میشود که اگر آن مالیات نبود آن پول صرف نگاهداری ایشان میشد مثلاً فرض کنید که صاحب کارخانه باید سالی هزار لیره مالیات عایدی بدهد و اگر این مالیات را نداشت این مبلغ را در نگاهداری عدهٔ زیادتری از عملجات خرج میکرد درینصورت واضح است که جزئی از این مالیات بر طبقهٔ عملجات تحمیل میشود و باعث نقصان فردها میگردد اما اگر صاحب کارخانه این هزار لیره را از سرمایه برندارد و از مخارج شخص خود کم کند آنوقت مالیات عایدی مستقیم است و از جیب شخصی که آنرا میدهد بیرون میآید مالیات عایدی اگر از سرمایه برداشته شود برای صنعت ها ضرر است و هرگز نباید آن مالیات را قرار گذاشت مگر در ممالکی مثل انگلیس که مبلغ زیادی سرمایه در سوداهای تجارتی بکار میرود و بنابراین سبب تأخیر حصول ثروت نمیشود

از جمله ایرادها که بمالیات عایدی کرده اند اینست که مردمان بی دیانت میتوانند عایدیهای خود را کمتر از آنچه هست بخرج بدهند و حال آنکه هر وزیری باید مواظب باشد که مبادا بستن مالیات سبب تضییع اخلاق مردم شود در جواب گوئیم دلیل کافی نداریم بر اینکه مالیات عایدی سبب بی دیانتی اشخاصیکه از آن احتراز میکنند شود راست است که این مالیات

موقع بدست آنها میدهد که بی دیانتی خود را ظاهر کنند ولی اگر فطرتاً خودشان بی دیانت
نبودند اینموقع را بکار نمی بردند بنابراین در حالت حالیه نمیتوان ایراد صحیحی بمالیات
عایدی گرفت که موقع بدست مردمان بی دیانت میدهد تا دولت و سایر مالیات
دهندگانرا گول بزنند

ملاحظاتیکه تا بحال درباب مالیات عایدی کردیم قدری اسباب تسهیل ملاحظه مالیات
اشیا میشود ثابت کردیم که بر عایدیهائی که فقط کفایت تحصیل لوازم را میکند نباید مالیات
بست و بطریق قانون اظهار داشتیم که هرکسی باید بتناسب زیادتیهای خودش بدولت
کمک کند بنابراین معلوم میشود که بر وفق این قاعده مالیات اشیا باید منحصر باشد باسباب
تفنن و غیر لازم و لوازم زندگی نباید مالیات داشته باشد اگر قبول کردند که هرکس که
عایدیش فقط بقدر تحصیل لوازمش باشد نباید مالیات بدهد واضح است که قیمت لوازم
زندگی را هم نباید بواسطهٔ مالیات گران کرد از طرف دیگر دلیلی ندارد که چیزهای
غیر لازمی که فقرا صرف میکنند از قبیل آبجو و عرق و تنباکو مالیات نداشته باشد
اگر عایدی کسی برای تحصیل اسباب تفنن کافی باشد نباید به بهانهٔ فقر کلی از مالیات
معاف باشد بل باید کم مقداری از زیادتی خود را بدولت بدهد

در باب اینکه مالیات اراضی بر مالکین آنها واقع میشود نه بر زارع

میتوان بطور کلی گفت که تمام مالیاتهائیکه بر اراضی بسته میشود از قبیل مالیات ملک
داری وعشر ومالیات دستگیری فقرا تمام بر صاحب ملک واقع میشود نه بر زارع
اگرچه این مالیاتها را ابتدا مستأجر میدهد ولی درعوض کرایه اش کمتر میشود و اگر مالیات نبود
او نیز کرایه بیشتر باید بدهد بنابراین موقوف کردن مالیات دستگیری فقرا از املاک
برای مستأجر فایده مستقیم دائمی ندارد زیرا بمحض اینکه موقع بدست آمد مطابق مبلغ
مالیاتیکه از آن معاف شده کرایه اش را زیاد میکنند

در بیان اینکه مالیات در حقیقت وجه کرایه است

مالیات املاک در انگلیس همواره رو به نقصان است به نسبت ترقی قیمت زمین زیرا که
مبلغ آن مالیات ثابت ومعین است و ترقی قیمت محصولات زراعتی آنرا زیاد نمیکند مالیات
املاک چه کلی باشد چه جزئی شبیه است به کرایه که صاحب ملک به دولت میدهد وعلامت
اقرار بصاحب اختیاری دولت است در قسمت بزرگی از هندوستان املاک در تصرف
دولت است و بنابراین مالیات املاک همان کرایه است که مستأجرین زارع بلاواسطه
بدولت میدهند این مستأجرین بجای اینکه تابع اربابهای مخصوص باشند تابع دولت اند

دکرایه که میدهند همش مالیات املاک است صرفهٔ اینموضوع را باسانی میتوان فهمید مثل
ثابت کردیم که هرقدر جمعیت زیاد میشود قیمت اراضی ترقی میکند بواسطهٔ ترقی قیمت
محصولات زراعتی نه بواسطه جد و جهد صاحب ملک یا زارع درصورتیکه املاک اربابی باشد
منفعت این ترقی قیمت مابین معدودی که برحسب اتفاق صاحب ملک شده‌اند تقسیم میشود
ولی درصورتیکه املاک خالصه باشد نفع این ترقی قیمت مابین تمام افراد ملت قسمت میشود و بکار
تخفیف مالیات میخورد و یک قسمت بزرگ از ثروتی که بواسطهٔ ترقی ماکولات از جیب مردم
بیرون آمده دوباره بایشان برگشت میکند بشکل اضافهٔ کرایه که بخزانهٔ ملت داده میشود
مالیات املاک هندوستان درسال به چهل و چهار کرور لیره میرسد و ادای اینمبلغ گزاف
بر هیچکس تحمیل نیست و اگر بدولت داده نمیشد ارباب املاک آنرا میگرفتند از ادای این مبلغ
به هیچکس ضرری وارد نمی‌آید بلکه برخلاف اگر املاک اربابی بود جبایت مبلغ زیادی
مالیات برآنها ببندند بجهت اینکه درانصورت دخل ملت چهل و چهار کرور لیره کسر میشد
و این کسر را جبایست بواسطهٔ مالیات جبران نمود واضح است که مالیات املاک باید
بهیچوقت متجاوز از کرایه یا صرفه باشد بعد از وضع تمام مخارج زراعت و نرخ متوسط
منفعت سرمایهٔ زارع آنچه باقی میماند باید آنرا بطریق مالیات گرفت سابق معلوم کردیم

کرایه باقی مانده معادل است با اختلاف قیمت مابین زمین معلوم و بدترین زمین زراعتی
که کرایه ندهد اگر مالیات املاک از این کرایه با صرفه تجاوز کند زراعت بدترین زمینها
که سابق کرایه نمیداد دیگر نفع نخواهد کرد و بنابراین از زراعت می افتد تدارک غذا
کم میشود و قیمتها ترقی میکند از طرف دیگر زیادی مالیات املاک باعث این میشود
که ماکولات را از خارجه بیاورند پس وقتیکه مالیات املاک زیاد باشد اراضی بد جهت
از زراعت می افتد و بنابراین وسعت خاکی که از آن مالیات گرفته میشود نقصان می یابد

اظهارات مستر هنری جورج در باب زمین

این شخص در کتاب موسوم به ترقی و فقر اظهار کرده است که دولت انگلیس باید از صاحبان
املاک تمام دخل سالیانه ملک آنها را بشکل مالیات املاک بگیرد و فقط مقداری برای
آنها بگذارد که مجبور شوند کرایه ها را جمع کنند و اعمال اراضی را بجا بیاورند هر چند میدانیم
اگر املاک در تصرف دولت باشد فایده اش خیلی بیشتر است لکن محروم کردن ارباب
املاک از دخل ملک خودشان نیز غارت و دزدی میشود زیرا که ایشان غالباً سالها زحمت
کشیده و تدابیر بکار برده و حاصلخیزی آن زمین بواسطه سعی کار و سرمایه آنهاست ممکن نیست قبول
کنیم که خلق مردم انگلیس اینقدر تغییر کند که آن وضع غارت و چپاولی که اظهارات مستر جورج

متضمن آنست قبول نمایند مستر جرج خاک انگلیس را مناسب اینکار دیده است بجهت اینکه
چون صاحبان املاک معدود میباشند نمیتوانند مقابل دولت بایستند و زیرا بار زر و زند گذشته
از اینکه انصاف و مروت از قبول تدبیر مستر جرج کراهت دارد در مملکت متمول مثل انگلیس
این چپاول انقلابات بزرگی که در پی دارد نمی ارزد اگر کرایه تمام املاک انگلیس یکمرتبه بخزانه
دولت وارد شود سهم هر کس از این غارت تقریباً هفته یک شلینک و نیم میشود و ضبط کردن تمام
دخل املاک از برای اینکه روزی شاهی بمردم زیادتر عاید شود مثل آنست که یکخانه را
آتش بزنند برای اینکه یک گوسفند کباب کنند در شش روز هفته براههای مختلف آسانتر
و حلال‌تر میتوان روزی شاهی زیادتی دخل پیدا کرد از قبیل ترقی دادن تجارت خارجه
مملکت و حمل و نقل و تقسیم ماکولات از قبیل راههای کوشت و کم کردن کرایه کالسکه‌ها و ترامواها
و راههای آهن و امساک در استعمال شراب و عرق و توتون میباشد که هفته یک شلینک و نیم
مستر جرج را در می آورد و اجرای آنهم خیلی آسانتر از ضبط دخل املاک است پیروان
مستر هنری جرج در اینکه کمال جد و جهد دارند که نگذارند عده صاحبان املاک زیاد شود بجهت اینکه
اگر عده صاحبان املاک زیاد شد قدرت آنها بیشتر میشود و اجرای آن غارت چپاول مشکلتر میگردد

عشر تحمیلی است بر املاک زمینی

عشر بر املاک تحمیل است و ابتدا که آنرا قرار داده‌اند برای نگاهداری مذهب بوده چنانکه
از اسم آن معلوم میشود سابقاً عشر محصولات بود و گرفتن عشر برای مقاصد مذهبی در زمان
ظهور مذهب پروتستان منسوخ شد و حالا غالباً آنرا اشخاصی میگیرند که در زراعت و نگاهداری املاک
سهمی ندارند اشکال گرفتن عشر در سنه ۱۸۳۶ باعث وضع قانون تسعیر عشر گردید یعنی قرار دادند
که مبلغ عشر بر وفق قیمت متوسط غله در مدت هفت سال قبل معین شود از روی این ترتیب دریافت
کنندهٔ عشر از ترقی حاصلخیزی املاک فایده نمیبرد بلکه اگر واقعهٔ اتفاق بیفتد که حاصل را دو برابر کند
ضرر باو وارد می‌آید زیرا که در آنصورت قیمت غله تنزل میکند و بنابراین مبلغ عشر کم میشود
قانون تسعیر عشر نیز باعث تخفیف مقدار عشر میشود از جهات دیگر که شاید کسانیکه آنرا در سنه ۱۸۳۶
وضع کردند ملتفت آن نبودند و آن اینست که غله را از ممالک خارجه بسهولت میتوان وارد کرد
از سنه ۱۸۴۶ مقدار زیادی از آن هر سال بانگلیس وارد شده ولی حیوانات و شیر و کره و امثال آنها
را نمیتوان باین آسانی وارد کرد بنابراین هر قدر جمعیت زیاد شود قیمت گندم بالنسبه بگوشت
و لبنیات تنزل میکند و چون تسعیر عشر از روی قیمت متوسط گندم است بالنتیجه مبلغ آن تخفیف می‌یابد

در نوع مالیات دستگیری فقرا که بر خانها بسته شده

بدون اینکه بخواهیم اثر مالیات دستگیری فقرا را بر جماعت مردم بیان کنیم خوبست که باختصار

وقوع آنرا و بعضی نتایج اکنومی آنرا ذکر نمائیم مالیات دستگیری فقرا فقط بر املاک حقیقی
از قبیل اراضی و ابنیهٔ تجارتی و خانها بسته میشود سابق اشاره کردیم که در اراضی زراعتی
مالیات دستگیری فقرا حقیقتاً بر صاحب ملک تحمیل است مدتها گفتگو میکردند که آیا
در ملکهای خانه وقوع آن مالیات بر اجاره دار است یا بر مالک آنها اگر در صورت تخفیف
یا توقیف مالیات دستگیری فقرا کرایهٔ خانها درست مطابق مبلغیکه بر همان خانها تماماً
مالیات بسته شده بود زیاد شود معلوم میشود که تمام وقوع مالیات بر صاحب ملکیت
بجهت اینکه آن مالیات کرایه اش را کم کرده اما باید بخاطر داشت که مالیات دستگیری
فقرا نه همین بر زمین خانه بلکه بر بنای خانه هم بسته میشود مثلاً خانه سالی نه تومان بعنوان
کرایهٔ زمین و شصت تومان بعنوان کرایهٔ خانه میدهد و مالیات دستگیری فقرائی که
از این خانه گرفته میشود بطور متوسط سالی نه تومان است مالیات را از روی کلیهٔ مبلغ کرایه میگیرند
نه فقط از روی کرایهٔ زمین و واضح است که همانطور که نفط فروش تحمّل مالیات چای را نمیکند
بانی خانه هم تحمّل مالیات فقرا را نمینماید بانی خانه نرخ متوسط کسب خود را دریافت میکند که مرکّب است
از اجزای ذیل نرخ معمولی منفعت تلافی خطر مزد سرکشی مالیات فقرا از جیب او بیرون نمیآید
بلکه مخارج بنا را زیاد میکند همانطور که مالیات شراب مخارج ساختن آنرا زیاد میکند پس مالیات

فقرا مبلغ کرایه خانه را زیاد میکند و بنابراین جزئی از این تحمیل کرایه کنندهٔ خانه میگردد و مالک خانه
فقط آن جزئی از مالیات را تحمل میکند که از روی کرایه زمین خانه حساب شده و مالیاتیکه از روی
قیمت خود خانه گرفته میشود وقوعش بر اجاره دار است

در ابنیهٔ تجارتی و کارخانجات و امثال آن نیز مالیات فقرا باید بدو قسمت منقسم شود
قسمتی که بر زمین آن ابنیه بسته میشود و وقوعش بر صاحب ملکست و قسمتیکه بر ابنیه فقط بسته میشود
وقوعش بر مشتریانیست که اشیاء ساخته شده در آن ابنیه را میخرند مثلاً وقوع مالیاتی را
که بر کارخانهٔ پنبه بسته میشود ملاحظه میکنیم و فرض میکنیم که آن مالیات سالیانه صد و پنجاه تومان
باشد پس مخارج حصول مقدار معینی از پارچهٔ پنبه در سال صد و پنجاه تومان زیاد میشود و چون
ثابت کردیم که قیمت اشیائیکه بی نهایت میتوان آنها را زیاد کرد عاقبت بواسطهٔ مخارج
حصول آنها معین میشود پس واضحست که مالیات دستگیری فقرا قیمت پارچه های پنبه را بالا میبرد
یا بعبارة اخری وقوع آن مالیات بر مشتریها میشود ولی ممکنست بگویند که نرخ این مالیات
در امکنهٔ مختلفه تفاوت میکند در یک محله نرخ مالیاتی که بر ابنیهٔ تجارتی بسته میشود صد تومانست
و در محلهٔ دیگر مالیاتیکه بر همان قسم بنا بسته میشود سیصد تومان است پس اگر این ابنیهٔ تجارتی
هر دو یک قسم اشیاء بسازند اثر این نرخهای مختلفه بر قیمت اشیاء چه خواهد کرد در جواب.

گوییم رسم است که قیمت شیئی معین میشود از روی مخارج حصول آن جزئی از آن شیئی که مخارجش
بیشتر است مثلاً قیمت کشتی معین میشود از روی مخارج حصول آن کشتیهائیکه مخارجش از
همه زیادتر است و اگر قیمت کمتر از این بود کشتیهائیکه ساختن آنها پرخرج است نرخ معمولی
سرمایه و نرخ متوسط مزد عملجات را نمیداد و فروش آنها صرف نمیکرد و باید بخاطر
داشت که در همین ضمن صاحبان کارخانه که دستگاهشان بسهولت میگردد منافع زیاد
حاصل میکنند پس هر قسم محرک دارند که تدارک آن شیئ را زیاد کنند و اگر این زیادتی
تدارک واقع شود یا اینکه طلب شیئ نقصان پیدا کند تعادل مابین تدارک و طلب بواسطه
تنزل قیمت حاصل میشود در اینصورت آن قسمت از کشتی سازی که خیلی تحمیل برادمیشود از
فایده می افتد و کم و رشکست میشود چنانکه در سنه ۱۸۶۷ در حرفه کشتی سازی لندن همین
قسم اتفاق افتاد مالیات دستگیری فقرا و سایر تحمیلات بقدری در جزء شرقی لندن
زیاد بود که بمحض اینکه طلب فوق العاده کشتی از امریکا منقطع شد قیمت کشتیها تنزل کرد
و صنعت کشتی سازی لندن حقیقتاً خراب شد چونکه هر چه کشتی لازم بود در کارخانه های
معدودی ساخته میشد و کارخانهای کشتی سازی یکی یکی بسته شد و هر یک کارخانه که بسته میشد
بیشتر اسباب کساد کارخانهای کشتی سازی آن محل میگشت بجهت اینکه هر چه صنعتگر آن

بیکار میشوند عدهٔ فقرا زیاد میشود و مالیات دستگیری فقرا را میبایست زیاد کنند از این قرار
تحصیلات آن صنعت کاسد بقدری زیاد شد که صنعت کشتی سازی مثلاً تدریجاً بکلّی در لندن
مفقود گشت وقوع مالیات در این صورت بر سرمایه داران و عمله جاتیکه در آن صنعت
کاسد کار میکردند میشود و مالیات دستگیری فقرا را میتوان گفت در این موقع بیشتر سبب
رنج و فقر شده تا سبب تسکین و تخفیف آن و برای ملّت خیلی بدبختی بزرگیست که مالیات
دستگیری فقرا باعث ضعف یا خرابی شعبهٔ از صنعت که وقتی خیلی با ترقّی بوده بشود
علاج این مضرّت بخیرخواهی و دستگیری یکنفر دو نفر نمیشود و سعی و کوشش شخصی مفید فایدهٔ
حسابی نیست مگر آنکه چارهٔ کار را از سرچشمه بکنند و جهت ازدیاد فقر
و مسکنت را معلوم نمایند و در رفع آن بکوشند

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

فی شهر جمادی الثانیه من شهور سنه ۱۳۱۵ هجری